

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راهنمای تنظیم و ارسال مقالات

الف) رعایت محتوایی مقاله

مقالات ارسالی باید به ارائه یافته‌های جدید پژوهشی یا ارائه نظریات جدید در حل مسائل و توسعه علم بپردازند، به گونه‌ای که جامعه علمی آن را پژوهش تلقی کند.

ب) شروط مقاله ارسالی به فصلنامه «اندیشه تقریب»

- مقاله از ۲۵ صفحه ۳۰۰ کلمه‌ای تجاوز نکند.
- مقاله در محیط Word تایپ و همراه با فایل آن به دفتر مجله ارسال شود.
- مقاله دارای چکیده فارسی و عربی و حتی الامکان انگلیسی و عربی (حد اکثر در ۱۵۰ کلمه) باشد.
- واژگان کلیدی فارسی باشد و حتی الامکان معادل انگلیسی و عربی آن‌ها ذکر شود.
- رتبه علمی نویسنده، شماره تماس و پست الکترونیک در پاورقی صفحه نخست مقاله درج شود.
- درج لاتین اسامی و اصطلاحات مهجور در پاورقی ضروری است.
- مقاله ارسالی نباید در هیچ نشریه داخلی یا خارجی چاپ شده یا هم‌زمان به سایر مجلات یا مجموعه‌ها فرستاده شده باشد.

ج) شیوه ارجاع به منابع

- به جای ذکر منابع در پاورقی یا پایان هر مقاله، در پایان هر نقل قول مستقیم یا غیرمستقیم، مرجع موردنظر، در متن بدین صورت ذکر شود. (نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار، شماره جلد، شماره صفحه)، مثال: (نراقی، ۱۳۲۵، ج ۱، ص ۲۵).
- اگر از یک نویسنده بیش از یک اثر استفاده شده باشد، ذکر منبع بدین شکل صورت گیرد: (نام خانوادگی، سال انتشار اثر اول، شماره جلد، شماره صفحه و سال انتشار اثر دوم، شماره، شماره صفحه).
- از آیات قرآن بدین صورت آدرس داده شود: (نام سوره (شماره سوره): شماره آیه)، مثال: (انعام ۶: ۲۶).
- اگر مؤلفان یک اثر بیش از سه نفر باشند، نام خانوادگی نفر اول را آورده و با ذکر واژه «و دیگران» به سایر مؤلفان اشاره شود.
- فهرست منابع در پایان مقاله و در صفحه‌ای جداگانه و به ترتیب حروف الفبا (نام خانوادگی) به صورت زیر تنظیم گردد:
الف) برای کتاب
نام خانوادگی، نام (سال انتشار)، نام کتاب، نام مترجم یا مصحح، محل انتشار، نام ناشر، نوبت چاپ (در صورت تجدید چاپ).
ب) برای مقاله
نام خانوادگی، نام (سال انتشار)، «عنوان مقاله»، نام نشریه یا مجموعه، شماره نشریه یا مجموعه.
تذکر: در صورت تعدد آثار منتشر شده از یک مؤلف در سال واحد، برای نمایاندن ترتیب انتشار، با حروف (الف)، (ب)، (ج) و ... متمایز شوند.
- موارد ارجاعی در پاورقی ذکر شود.

د) مشخصات نویسنده

این مشخصات در برگه‌ای جداگانه به مقاله ضمیمه گردد.
نام و نام خانوادگی، رزومه (سابقه علمی)، سمت کنونی، آدرس محل اقامت، نشانی مرکز علمی، پست الکترونیک، شماره تماس همراه، منزل و محل کار.

ه) دیدگاه‌های ارائه شده در مقالات لزوماً به معنی تأیید مجله نیست.

و) فصلنامه در ویرایش مقالات آزاد است.

۳۷
فصلنامه

اندیشه تقرب

«بالگوى علمى پژوهشى»

سال چهاردهم / شماره دوم / تابستان ۱۳۹۷



شناسنامه مجله

مدیر اجرایی: محمدهادی باباجانیان

ناظر فنی: عبد الله براتی

صفحه آرایی: حمیدرضا جهانشاهی

ناظر چاپ و طراح: محمدتقی مهجور

ویراستار: مصطفی رضایی دیل

مترجم چکیده عربی: محمد جاسم الساعدی

صاحب امتیاز: مجمع جهانی تقرب مذاهب

مدیر مسئول: محسن اراکی

سر دبیر: سید محمود نبویان

جانشین سر دبیر: رحیم ابوالحسینی

مدیر چاپ و نشر: مجید رضا فولادی

مترجم چکیده انگلیسی: محمدرضا پی سپار



اعضای هیئت تحریریه

احمد محمود کریمه (استاد شریعت اسلامی دانشگاه الازهر)

ماهر حمود (استاد دانشگاه صیدا)

علی عباسی (دانشیار جامعه المصطفی العالمية)

همایون همتی (دانشیار دانشگاه تهران)

محمد حسن زمانی (دانشیار جامعه المصطفی العالمية)

علی اصغر اوحدی (سطح چهار حوزه)

محمد مهدی نجف (سطح چهار حوزه)

رضا برنجکار (دانشیار دانشگاه پردیس)

مجید حکیم الهی (دانشیار جامعه المصطفی العالمية)

عزالدین رضائزاد (دانشیار جامعه المصطفی العالمية)



نشانی

آدرس: تهران، طالقانی، پلاک ۲۴۸، مجمع جهانی تقرب - معاونت فرهنگی - پژوهشگاه مطالعات تقریبی

تلفن: ۱۴ ۰۲۱۸۸۳۲۱۴۱۲

پست الکترونیک: majma.farhangi@chmail.ir

نماینده: ۰۲۱۸۸۳۲۱۶۱۶

پست الکترونیک: majma.farhangi@chmail.ir

چاپخانه: مؤسسه چاپ و نشر و اصف / آدرس: قم، بلوار خدایم کوچه ۲۰ پلاک ۲۵

بها: ۱۰۰۰۰۰ ریال

اعضای شورای سیاست گذاری

۱. آیت الله محسن اراکی (دبیر کل مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی)
۲. حجت الإسلام دکتر سید محمود نبویان (دانشیار مؤسسه امام خمینی قم، رئیس پژوهشگاه مطالعات تقریبی)
۳. دکتر منوچهر متکی (دانشیار دانشگاه تهران)
۴. حجت الإسلام دکتر محمد مهدی نجف (رئیس مرکز اطلاع رسانی مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی)
۵. حجت الإسلام دکتر رضا برنجکار (دانشیار دانشگاه پردیس)
۶. حجت الإسلام دکتر علی عباسی (دانشیار و رئیس پژوهش جامعه المصطفی العالمية)
۷. حجت الإسلام دکتر محمد حسین طاهری آکردی (استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قم)
۸. حجت الإسلام دکتر موسی مهدی هاشمی (مدیر کل آموزش و پژوهش مجمع تقریب مذاهب اسلامی)
۹. حجت الإسلام دکتر رحیم ابوالحسینی (عضو گروه فقه و اصول جامعه المصطفی العالمية)

اندیشه تقرب

سال چهاردهم / تابستان ۱۳۹۷ / شماره ۳۷

فهرست مطالب

- سخن جانشین سردبیر..... ۷
- بررسی راهبرد فلسطین از نهر تا بحر..... ۹
سیدامیر سخاوتیان
- تسلیح کرانه باختری از منظر حقوق بین الملل..... ۳۳
محمد رضا باقرزاده
- بررسی تطبیقی عدم جواز ولایت پذیری از کفار..... ۶۵
مهديه شریفی نسب اناری
- شرق شناسی و مسئله فلسطین..... ۹۹
خلیل عالمی
- مسئله فلسطین و اشغالگری رژیم صهیونیستی، مفهوم و انگاره سازی..... ۱۳۱
مجید بابایی
- بازتاب مسئله فلسطین در رسانه های جهان..... ۱۵۹
مهدی عزیزی
- چکیده عربی:..... ۱۷۱
محمد جاسم الساعدی
- چکیده انگلیسی:..... ۱۷۷
محمد رضا پی سپار

سخن جانشین سردبیر

بسم الله الرحمن الرحيم

نام زیبای «فلسطین و قدس» هنوز مهم‌ترین شعار انقلاب اسلامی ایران است. شعار حمایت از فلسطین الگویی است برای حمایت از همه مظلومان و ستمدیدگان دنیا که در شرق و غرب عالم پراکنده‌اند. حمایت از مظلوم، برخاسته از یک باور دینی عمیق است که تا ابد در جان هر انسان مسلمان یا انسان با شعور، جای گرفته است.

اکنون مردم فلسطین تحت شدیدترین ستم تاریخ قرار دارند و تنها چیزی که ممکن است از محنت آنان بکاهد، حمایت صادقانه ملت‌ها و دولت‌ها از آنهاست. امروز لازم است در برابر خیانت‌های نوینی که استکبار جهانی و صهیونیست، در برابر مردم فلسطین انجام می‌دهد ایستادگی نمود. طرح‌هایی نظیر «معامله قرن» یا راهبرد «از نیل تا فرات» بخشی از خیانت‌های نوین استکبار است که هیچ عقل سلیمی حاضر به طرح آن در جامعه بین‌الملل نیست.

آری باید خسارت‌های ذلت‌بار و تحقیرکننده طرح معامله قرن را برای مردم آشکار ساخت، و در برابر راهبرد از نیل تا فرات، نظریه از نهر تا بحر را مطرح نمود. همچنین باید به مردم دنیا ثابت کرد که اسرائیل بر اساس باور به موهومات و انگاره‌های بی‌اساس، اقدام به اشغال این سرزمین مقدس نموده است.

چنان‌که این را نیز باید ثابت کرد که انسان مسلمان بر اساس آگاهی‌های قرآنی و فهم صحیح از سنت پیامبر ﷺ، هیچ‌گاه به این نتیجه نخواهد رسید که با کافران صهیونیسم، هم‌بیرق و در سایه دوستی با آنان، زندگی مسالمت‌آمیزی پیدا کند.

﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾ (محمد/۳۵)

این هشدار نیز باید به مستشرقان و شرق‌شناسان داده شود که هر چند اینان تا کنون توجیه‌گران و مفسران علمی در ماجرای اشغال فلسطین بوده‌اند و عمدتاً با دو راهبرد تحقیر اعراب و تاریخ‌سازی برای یهودیان صهیونیست، قلم‌فرسایی کرده‌اند، اما امروز باید بدانند که در ثبت وقایع و مواضع ملت مظلوم فلسطین، از آغشته نمودن قلم به جوهر خیانت، جداً پرهیز کرده و با خودنویسی پاک و روان، حقایق و واقعیت‌های این سرزمین اشغالی را به گوش جهان برسانند.

اما آنچه بیشتر مایه تأسف است، بازتاب ناصحیح اخبار فلسطین و انعکاس دست‌نوشته‌های غیرعالمانه عده‌ای از مستشرقان در رسانه‌های جهان است، که تا کنون کمک بزرگی در استمرار حیات اسرائیل کرده است. صهیونیست با همه جنایاتش در دستگاه تبلیغاتی خود چنان وانمود می‌کند که گویا سرزمین قدس متعلق به آن‌هاست و جایگاه آنان در این سرزمین، ابدی و همیشگی است و بدینوسیله تحرکات و هجوم نظامی در کشتار زنان و کودکان بی‌دفاع را به نام دفاع از اورشلیم و سرزمین مقدس، بازتاب می‌دهد.

امید است روزی فرا رسد که جهان گام‌های مؤثری در آزادی فلسطین بردارد و مردم فلسطین، از این ستم تاریخ، نجات یابند.

بررسی راهبرد فلسطین از نهر تا بحر

سیدامیر سخاوتیان^۱

چکیده

رژیم صهیونیستی با حمایت قدرت‌های جهانی از جمله ایالات متحده آمریکا سعی در تحقق اهداف خویش در فلسطین اشغالی دارد. در برابر این اشغالگری راهبردهای مختلفی ارائه شده است که راهبرد «از نهر تا بحر» یکی از آنهاست که رهبر معظم جمهوری اسلامی ایران آن را ارائه کرده‌اند. این راهبرد همه سرزمین‌های اشغالی بین رود اردن تا سواحل غربی دریای مدیترانه و از بلندی‌های جولان تا صحرای سینا را در بر می‌گیرد. این راهبرد را می‌توان به این علت که خنثی‌کننده توطئه‌های رژیم غاصب صهیونیستی است، دارای اهمیتی ویژه دانست؛ زیرا بر اساس این راهبرد، تصاحب اراضی فلسطین توسط رژیم صهیونیستی به چالش کشیده شده و نامشروع معرفی می‌گردد. هدف از این نوشتار تحلیل ابعاد سیاسی و جغرافیایی راهبرد مذکور است.

واژگان کلیدی: فلسطین، امام خامنه‌ای، نهر تا بحر، صهیونیسم، نیل تا فرات.

۱. پژوهشگر پژوهشکده مطالعات تقریبی، (sekhavatian@yahoo.com)

در اوایل قرن بیستم دولت‌های استعمارگر از جمله دولت انگلیس بی‌توجه به رضایت مردم بومی فلسطین به اشغال و تصرف این سرزمین روی آوردند. از آن زمان تا کنون این موضوع میان فلسطینیان و غاصبان به موضوعی بحرانی و تأثیرگذار در تعامل بین اسلام و غرب تبدیل شده است. در نیم‌قرن گذشته مجموعه تمدنی غرب تمام ظرفیت‌های خود را جهت مشروعیت‌بخشی به حضور اسرائیل در منطقه استراتژیک غرب آسیا به کار گرفته است؛ اما اکنون انتفاضه مردم مسلمان فلسطین این هدف را بیش از گذشته از دسترس آن خارج کرده است. بررسی مستند تاریخی از سابقه حضور و سکونت اقوام مختلف در فلسطین حاکی از آن است که اجداد و اعقاب مردم مسلمانی که امروزه حرکت انتفاضه را ادامه می‌دهند، قدیمی‌ترین و نخستین ساکنان این سرزمین بوده‌اند که در طول تاریخ، با وجود تحولات گسترده، در جای‌جای این سرزمین توطن داشته‌اند و صاحبان اصلی آن بوده‌اند.

راهبرد از نهر تا بحر

قضیه فلسطین از ابعاد و زوایای گوناگون قابل تحقیق و تفحص است و وخیم‌تر شدن مداوم اوضاع فلسطین توجه شمار بیشتری از محققان و محافل علمی در جهان اسلام و غرب را به خود جلب کرده است. طی نیم‌قرن اخیر رژیم صهیونیستی در برابر پیروزی‌های ملت فلسطین راهبردهایی را در جهت اهداف خویش طراحی کرده که هیچ‌یک از آن‌ها به واقعیت نزدیک نبوده است. رژیم صهیونیستی در راستای تثبیت اشغالگری خود و سپس گسترش ابعاد جغرافیایی آن، راهبرد «از نیل تا فرات» را مطرح ساخته و ملت فلسطین با هدف مبارزه تا رفع اشغالگری، راهبرد «از نهر تا بحر» را ارائه کرده است. راهبرد کلان رژیم صهیونیستی تسلط کامل بر سرزمین‌های بین نیل تا فرات است. از سوی دیگر نیروهای مقاومت در جهت دستیابی به راهبرد از نهر تا بحر مسیری نسبتاً طولانی را طی کرده‌اند. طی سالیان

گذشته آنان بدون ارائه تعریفی صحیح از راهبرد خود، در برابر صهیونیست‌ها به مبارزه می‌پرداختند. برخی از گروه‌های فلسطینی در جریان سازش، مهم‌ترین آمال اسلامی و فلسطینی یعنی قدس شریف را نیز تا حدی مورد معامله قرار دادند؛ چنان‌که فیصل الحسینی، مسئول قدس در سازمان آزادی‌بخش فلسطین، در آغاز سال ۱۹۹۷ میلادی اعلام کرد که فلسطینی‌ها با پایتختی قدس برای دولت‌های اسرائیل و فلسطین موافقاند (دهقانی پوده، ۱۳۹۰، ص ۱۵۱). وجود روحیه سازش در این جریان سبب گشت آنان به دراختیارداشتن بخش‌هایی از خاک فلسطین قناعت کنند. اما برتری جریان مقاومت در منازعات غرب آسیا و پیروزی این جبهه در جنگ سی‌وسه‌روزه و دیگر درگیری‌هایی که به پیروزی جبهه مقاومت بر رژیم صهیونیستی منتهی شد، زمینه طرح راهبرد «فلسطین از نهر تا بحر» را از سوی رهبر انقلاب اسلامی ایران مهیا ساخت.

عرصه میدانی راهبرد «فلسطین از نهر تا بحر» دامنه گسترده‌ای از تحولات تاریخی، سیاسی و جغرافیایی را در بر می‌گیرد و حاوی این واقعیت است که محدوده کشور فلسطین از کجا تا به کجا کشیده شده است؛ به عبارت دیگر ادراک صحیح از راهبرد مذکور موجب می‌گردد فلسطینیان بتوانند برای به‌دست‌آوردن حقوق خود در عرصه‌های مختلف نظامی، سیاسی و سرزمینی با طرح و برنامه اقدام نمایند. با توجه به این بیان، حد شرقی فلسطین رود اردن، حد غربی آن دریای مدیترانه، حد شمالی آن بلندی‌های جولان و حد جنوبی‌اش صحرای سیناست؛ پس هر طرحی که با این حدود سازگار نباشد، مردود است. برخی تلاش کردند با اعطای قسمتی از سرزمین فلسطین همانند کرانه باختری رود اردن، زمینه‌ساز فراموشی حقوق اساسی و اصیل مردم فلسطین گردند؛ لکن با مطرح‌شدن طرح راهبردی «فلسطین از نهر تا بحر» امید است تلاش‌های مذکور ناکام بماند.

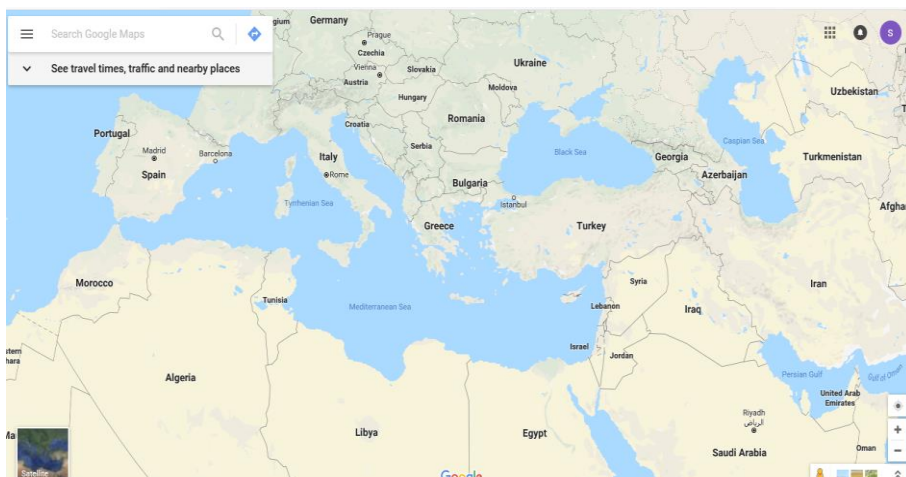
بررسی اسناد تاریخی گواه آن است که در میثاق‌نامه حماس، منظور از فلسطین تمامی اراضی فلسطین، اعم از اراضی اشغالی ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ است؛ زیرا جنبش حماس فلسطین را موقوفه اسلامی می‌داند (رضوی، ۱۳۸۴، ص ۷۵). طبق ماده یازدهم از میثاق‌نامه حماس، این سرزمین به همه نسل‌های مسلمان تعلق دارد و حتی چشم‌پوشی از ناچیزترین بخش آن نیز مجاز نیست و هیچ دولت یا سازمانی (فلسطینی یا غیرفلسطینی) حق چشم‌پوشی از یک وجب از آن را هم ندارد؛ لذا در بیانیه ۱۸ آگوست ۱۹۸۸ نیز تعبیر «فلسطین از نهر تا بحر» ذکر شده و تأکید شده است که مسلمانان فلسطینی از نسل‌های گذشته، حال و آینده بر این سرزمین حق کامل و تبصره‌ناپذیر دارند (همان، ص ۷۶).

اگرچه این راهبرد در میثاق حماس وجود داشته، هیچ‌گاه به عنوان راهبردی رسمی در سطح بین‌المللی مطرح نشده است تا اینکه رهبر سیاسی و مذهبی انقلاب اسلامی ایران، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، در پنجمین اجلاس بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین آن را به عنوان یک راهبرد و موضع رسمی از سوی جهان اسلام ارائه کردند و فرمودند:

«هر طرح عملیاتی در موضوع فلسطین باید بر اصل "همه فلسطین برای همه مردم فلسطین" استوار باشد؛ چراکه فلسطین، فلسطین از نهر تا بحر است نه حتی یک وجب کمتر» (بیانات مقام معظم رهبری در پنجمین اجلاس بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین، ۱۳۹۰/۷/۹).

از آن تاریخ تا کنون این تعبیر به عنوان یک راهبرد کلان در جریان مقاومت مورد تأکید قرار گرفته است. در این تعبیر مراد از «بحر» دریای مدیترانه است. مدیترانه میان سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا واقع شده است. این دریا از راه تنگه جبل‌الطارق به اقیانوس اطلس راه دارد و از طریق کانال سوئز در مصر با دریای سرخ مربوط است. وسعت این دریا بیش از دو و نیم میلیون کیلومتر مربع و میانگین عمق آن

۱۵۰۰ متر است. این دریا از لحاظ کشتیرانی و ترابری دریایی از مهم ترین دریا‌های جهان به شمار می‌رود. این دریا حد غربی سرزمین فلسطین محسوب می‌گردد. دریای مدیترانه در ساحل آسیایی خود با کشورهای سوریه، لبنان و فلسطین اشغالی هم‌مرز است. فراورده‌های کشاورزی مناطق ساحلی این دریا عبارت‌اند از: زیتون، انگور، پرتقال، نارنگی و چوب‌پنبه که سرزمین فلسطین نیز به این نوع میوه‌ها مخصوصاً زیتون شناخته می‌شود.



مراد از «نهر» رود اردن است که با طول ۱۵۲ کیلومتر، بزرگ‌ترین رود و منبع اصلی تأمین آب شرب، صنعتی و کشاورزی مردم منطقه مدیترانه است و حد شرقی سرزمین فلسطین محسوب می‌شود. رود اردن با سه حوضه آبریز^۱

۱. واژه «آبریز» معانی مختلفی دارد که یکی از آنها در فرهنگ فارسی عمید بدین صورت است: جایی از رودخانه که آب از کوه یا نهر وارد آن می‌شود. در اصطلاح جغرافیایی، حوضه آبریز به قسمتی از خشکی‌ها گفته می‌شود که با توجه به شیب و شکل زمین، آب‌ها در آنجا به پست‌ترین مکان موجود در پهنه آن جریان یابد؛ به بیان دیگر وقتی باران بر پستی‌ها و بلندی‌های زمین می‌بارد، آب در جهت شیب زمین حرکت می‌کند و پس از پیوستن به هم به صورت یک رود به سمت دریا، دریاچه و... روان می‌شود. منطقه‌ای که رواناب‌های سطحی آن در یک مسیر مشخص حرکت کنند و در یک نقطه متمرکز شوند، حوضه آبریز نام دارد.

بالادست، میان‌دست و پایین‌دست در کشورهای سوریه، لبنان، اردن و فلسطین، با وسعتی معادل ۱۸۳۰۰ کیلومتر مربع از بلندی‌های جولان تا صحرای سینا را شامل می‌گردد. حوضه آبریز بالادست از سوریه و لبنان جاری می‌شود و تا دریاچه طبریا را در بر می‌گیرد. وسعت این بخش بیش از ۵٪ تمام سه حوضه را شامل نمی‌شود، ولی بیشترین آب رود را تأمین می‌کند. حوضه آبریز میانی شامل دریاچه طبریا و شش کیلومتر پس از دریاچه قبل از پیوستن رود یرموک است. حوضه آبریز پایین‌دست از محل تلاقی با رود یرموک شروع می‌شود و تا دریای مرده (بحر المیت) و از آنجا تا بخش‌های جنوبی فلسطین در نزدیکی صحرای سینا ادامه دارد (موسوی، ۱۳۸۸، ص ۱۶۳-۱۶۶).

بیان شد که مراد از «نهر» رود اردن و حوضه آبخیز مربوط به آن است و در نقشه نیز نشان داده شد که این حوزه از بلندی‌های جولان آغاز می‌گردد و تا صحرای سینا ادامه دارد. از اتصال دو سوی این حوضه آبخیز به دریای مدیترانه منطقه‌ای شکل می‌گیرد که همه سرزمین فلسطین اعم از کرانه باختری، غزه، بیت‌المقدس، حیفای و حتی تل‌آویو را در بر می‌گیرد؛ در نتیجه همان‌گونه که در میثاق حماس و رهبر مسلمین جهان آمده بود، همه سرزمین فلسطین را شامل می‌شود و حتی یک وجب از آن را نیز واگذار نمی‌نماید؛ لذا با عنایت به این گستره برای سرزمین فلسطین، هر طرحی که هر یک از دو حکومت پیشنهاد کند که بخواهد در مورد بخشی از این سرزمین مصالحه نماید، محکوم به شکست است؛ زیرا با آرمان‌های فلسطینی و وظایف اسلامی مسلمانان منافات دارد.



جغرافیای فلسطین در روند تاریخ

بررسی و تحلیل ابعاد راهبرد «نهر تا بحر» مستلزم بررسی موقعیت تاریخی سرزمین فلسطین و ساکنان آن است. در حالی که پژوهشگران صهیونیست برای توجیه اشغالگری خود که طبعاً مخالف قوانین بین‌المللی و عرف و عقل است، دست به تحریف واقعیت‌های تاریخی می‌زنند و به زعم خود، با تحریف تاریخ ساکنان اولیه این سرزمین را یهودیان می‌دانند، اسناد تاریخی حاکی از بطلان چنین ادعایی است. سابقه تاریخی منطقه فعلی فلسطین به حدود سه هزار سال قبل از میلاد مسیح بر می‌گردد. (دوست‌محمدی، ۱۳۸۲، ص ۶۹-۷۰). در آن تاریخ برای

اولین بار قبایلی از کنعانی‌های جزیره‌العرب به این سرزمین کوچ کردند و در آن سکنه گزیدند. در پژوهش‌های باستان‌شناسی، اسکت‌ها و شکل‌های فسیل‌های برج‌مانده از ساکنان حدود پنجاه‌هزار تا بیست‌هزار سال قبل در این منطقه یافت شده است که به خاندان و تبار سام و حام^۱ تعلق دارد. این مطلب مطابق است با شرح کتاب مقدس -شامل کتب عهد عتیق و جدید- که کنعانیان را اولین ساکنان فلسطین می‌داند. (همان، ص ۶۹-۷۰).

پس از ورود کنعانی‌ها به سرزمین فلسطین فعلی، اقوام دیگری هم به تدریج راهی این سرزمین شدند. آموریان، حتیان، حویان، فلسطی‌ها و... اقوامی هستند که پیش از عبرانی‌ها در این سرزمین سکونت داشتند. یهودیان خود را از نژاد عبرانی به حساب می‌آورند و عبرانی‌ها هم خود را از اولاد حضرت ابراهیم^ع می‌دانند. از میان اقوامی که پیش از عبرانی‌ها در فلسطین زندگی می‌کردند، قوم فلسطی از اهمیت و ویژگی‌های خاصی برخوردار بود و به همین دلیل، ارض کنعان به فلسطین تغییر نام یافت (همان).

سرزمین کنعان در جنوب شام و وطن مردمی از نژاد سامی بود که حلقه ارتباط میان اعراب و فنیقی‌ها بودند. اما سابقه حضور عبرانی‌ها در فلسطین حداکثر به ۱۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، بعد از حضور کنعانیان عرب‌تبار در فلسطین بر می‌گردد. در آن تاریخ گروهی از قبایل عبرانی به رهبری حضرت ابراهیم^ع از شهر «اور» یا «شوش» فعلی به سرزمین کنعان مهاجرت کردند.

خداوند حضرت اسحاق^ع را به ابراهیم عنایت کرد و از اسحاق^ع حضرت یعقوب^ع به دنیا آمد. لقب آن حضرت «اسرائیل» بود و به همین جهت قوم یهود خود را «بنی اسرائیل» می‌نامند. از سوی دیگر، اسماعیل فرزند دیگر حضرت

۱. فرزندان نوح پیامبر^ع.

ابراهیم و جد پدری اعراب است؛ به عبارت دیگر، همان قدر که فرزندان اسرائیل خود را منتسب به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌دانند، اعراب فلسطین نیز به آن حضرت منتسب هستند. (احمدی، ۱۳۶۹، ص ۱۱). اسماعیل و دوازده پسرش در میان اعراب جنوب منطقه زیستند که از دسته عدنانی، طایفه قریش و از این قبیله حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر اسلام متولد شد. اسحاق و دو پسرش عیصو و یعقوب در قسمت شمالی ناحیه کنعان ماندند (محیط طباطبایی، ۱۳۵۶، ص ۹۴).

حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی وارد فلسطین شد، اورسالم را به عنوان محل اقامت خود انتخاب کرد و به همین دلیل نام عبری این شهر «یورشالیم»، «اورشالیم» یا «اورشلیم» است. پس از مدتی حضرت ابراهیم به دستور خداوند قربانگاه و مکان مقدسی در این شهر ایجاد کرد و آن را «بیت‌الله» نهاد و به حکم همین قداست بود که مسلمانان پس از ورود مسالمت‌آمیز به آن در سال پانزدهم هجری نام «بیت‌المقدس» را بر آن نهادند (خسروشاهی، ۱۳۷۰، ص ۳۰). بدین ترتیب عبرانی‌ها همچون سایر اقوام مهاجر و بدون آنکه هیچ‌گونه حاکمیت یا مالکیتی بر فلسطین ایجاد کنند، در این سرزمین ساکن شدند تا آنکه فرزندان یعقوب در عصر یوسف به مصر مهاجرت کردند.

دوران ورود بنی اسرائیل به فلسطین

در سال ۱۲۰۷ قبل از میلاد، حضرت موسی علیه السلام که از سوی خداوند برای هدایت بنی اسرائیل مأمور شده بود، تصمیم گرفت بنی اسرائیل را به «ارض موعود»^۱ بازگرداند.^۲ بنی اسرائیل برای انجام این کار به رهبری موسی علیه السلام از مصر به صحرای سینا مهاجرت کردند؛ اما پس از ماجراهای فراوان به مدت چهل سال در

۱. به انگلیسی «Promised Land» و به عبری «הארץ המובטחת».

۲. این سرزمین بنا به اعتقاد یهودیان و چنان‌که از کتب دینی آنان برمی‌آید، نقشی سرنوشت‌ساز در زندگی و اعتقاد قوم اسرائیل داشته است. ابراهیم به قصد رسیدن به این سرزمین که خداوند آن را موعود خویش قرار داده، زادگاه خود را ترک می‌نماید.

صحرای سینا سرگردان بودند.^۱ بعد از رحلت موسی ﷺ یوشع بن نون، سردار یهودی، رهبری بنی اسرائیل را به دست گرفت و آنها را به ساحل اردن و سپس به اریحا در فلسطین هدایت کرد و در نهایت بنی اسرائیل به پشت دیوارهای اورسالم رسیدند. (دوست محمدی، ۱۳۸۲، ص ۷۲). بنی اسرائیل بدین سان در گوشه جنوب غربی کنعان ساکن شدند و از زمان طالوت (شاول) و داود تا اواخر روزگار اقامت عبرانیان در کنعان با کافران و مشرکان منطقه فلسطین به جنگ و ستیزه می پرداختند. در این دوران بود که نام فلسطین در داستان‌های بنی اسرائیل جای اسم کنعان را گرفت و فلسطینی‌ها که سکنه بخشی از این سرزمین بودند، به تنهایی شناخته شدند (محیط طباطبایی، ۱۳۵۶، ص ۹۵).

در سال ۱۰۰۰ قبل از میلاد، حضرت داود توانست اورسالم را تصرف کرده، حکومت بنی اسرائیل را در آنجا تأسیس نماید و پس از او رهبری قوم بنی اسرائیل به سلیمان نبی ﷺ رسید. پس از فوت حضرت سلیمان در سال ۹۲۷ قبل از میلاد، قلمرو پادشاهی اش دستخوش تفرقه و تجزیه شد و فلسطین به دو بخش متخاصم شمال و جنوب تبدیل گردید. در سال ۷۲۲ قبل از میلاد، آشوریان کل پادشاهی اسرائیل را ویران کردند و قبایل آن را به اسارت بردند و در نتیجه بخشی از عبرانی‌ها که معروف به بنی اسرائیل بودند، به طور کامل از صحنه فلسطین محو شدند. در سال ۳۳۰ قبل از میلاد، اسکندر مقدونی بر کل خاورمیانه، از جمله فلسطین، سلطه پیدا کرد. با مرگ اسکندر، اختلاف و کشمکش بین فرماندهان وی بر سر حکومت بر فلسطین منجر به تضعیف و تفرقه در حاکمیت این سرزمین شد. یهودیان نیز از فرصت استفاده کردند و به رهبری شمعون مکابی در سال ۱۴۲ قبل از میلاد، دست به شورش زدند؛ اما تلاش آن‌ها برای کسب استقلال

۱ رجوع شود به سوره مائده آیات ۲۱، ۲۲ و ۲۶.

موفق نبود. در سال ۶۳ قبل از میلاد، پمپئوس سردار رومی فلسطین را فتح و اورشلیم را به ویرانه‌ای تبدیل کرد. حضرت مسیح ﷺ نیز در همین دوران در در بیت‌لحم متولد شد (دوست‌محمدی، ۱۳۸۲، ص ۷۲-۷۳).

فلسطین در دوران اسلامی

بیت‌المقدس و سرزمین‌های اطراف آن در طول تاریخ همواره از اهمیت استراتژیک و قداست خاصی نزد ادیان بزرگ الهی برخوردار بوده است. به حکم همین اهمیت و قداست بود که پیامبر گرامی اسلام در آخرین روزهای عمر خود تصمیم گرفتند بیت‌المقدس را از سلطه ظالمانه حکام روم خارج سازند. به دستور پیامبر ﷺ سپاهی به فرماندهی اسامه بن زید بن حارثه برای حرکت به سوی بیت‌المقدس آماده شد که با کارشکنی برخی افراد مواجه گشت و حرکت آن به تأخیر افتاد. در همین ایام وجود مبارک رسول خدا در بستر بیماری افتاد و لذا حرکت سپاه اسامه در زمان رسول خدا ﷺ صورت نپذیرفت (سبحانی، ۱۳۸۷، ص ۵۲۴).

سپاه اسامه در زمان خلیفه اول برای جنگ با رومیان اعزام شد و سپاهیان اسلام پس از نبردهایی چند، شهرهای مختلف فلسطین و شام را فتح کردند و در زمان خلیفه دوم به ایلیا^۱ رسیدند؛ اما به علت حرمتی که این شهر نزد مسلمانان داشت، از حمله به آن خودداری کردند و به محاصره آن بسنده کردند (دوست‌محمدی، ۱۳۸۲، ص ۷۴)؛ بدین صورت که ابوعبیده ابتدا ساکنان بیت‌المقدس را دعوت کرد که یا اسلام را بپذیرند یا جزیه دهند. وقتی آنان از پذیرش آن سر باز زدند، او شهر را محاصره کرد (جعفریان، ۱۳۹۲، ص ۱۱۳).

۱. رومی‌ها پس از سرکوب شورش‌ها در فلسطین به بازسازی شهر اورشلیم اقدام کردند و نام آن را به «ایلیا» تغییر دادند. این نام تا فتح آن توسط مسلمانان باقی بود؛ سپس به مناسبت قداستی که در بین مسلمانان داشت، بیت‌المقدس نامیده شد.

مسلمانان در ضمن عهدنامه‌ای که با مسیحیان بومی فلسطین بسته بودند، تعهد کرده بودند که به هیچ یهودی‌ای اجازه اقامت در بیت‌المقدس ندهند (خسروشاهی، ۱۳۷۰، ص ۳۰-۳۱). بر اساس این معاهده، مردم آزاد بودند در قدس بمانند یا با اموال خود به روم یا هر جا می‌خواهند، بروند (جعفریان، ۱۳۹۲، ص ۱۱۳). در معاهده خلیفه ثانی چنین آمده است^۱

«بسم الله الرحمن الرحيم؛ این امان‌نامه‌ای است که عمر بنده خداوند، پیشوای مسلمانان به مردم ایلیا داده است. به جان و مال و کلیسا و مریض و سالم و همه افراد آن امان می‌دهد و اجازه نمی‌دهد که کلیسای آنان را اشغال کنند و آنها را ویران سازند و چیزی از آنها کم کنند. همچنین امان می‌دهد که کسی با صلیب و دارایی آنان کاری نداشته باشد و آنان در مسائل مذهبی آزاد باشند و به کسی آزار نرسد و ایشان هم احدی از یهودیان را در ایلیا سکونت ندهد» (خسروشاهی، ۱۳۷۰، ص ۳۰-۳۱).

در زمان امویان شرط اسکان نیافتن یهودیان در بیت‌المقدس لغو گردید و یهودیان اجازه یافتند برای زیارت به فلسطین بیایند و در صورت تمایل می‌توانستند در آنجا به‌ویژه شهر قدس سکونت نمایند. در دوران حکمرانی صلاح‌الدین نیز برای یهودیانی که در مصر و شام از موقعیت ممتازی در دولت

۱ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَعْطَى عَبْدُ اللَّهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرُ بْنُ الْوَلِيدِ مِنْ الْأَمَانِ أَعْطَاهُمْ أَنَا نَا لِأَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ وَلِكَنَائِسِهِمْ وَلِصَلْبَانِهِمْ وَمَقِيمِهَا وَبِرِيهَا وَسَائِرِ مَلْتَهَا إِنْهَا لَا تَسْكُنُ كَنَائِسُهُمْ وَلَا تَهْدَمُ وَلَا يَنْتَقِصُ مِنْهَا وَلَا مِنْ حَدِّهَا وَلَا مِنْ صَلْبِيهِمْ وَلَا شَيْءٍ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَلَا يَكْرَهُونَ عَلَيَّ دِينَهُمْ وَلَا يَضَارُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ وَلَا يَسْكُنُ بِأَيْلِيَا مَعَهُمْ أَحَدٌ مِنَ الْيَهُودِ وَعَلَى أَهْلِ أَيْلِيَا أَنْ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ كَمَا يُعْطَى أَهْلَ الْمَدَائِنِ وَعَلَى أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا الرُّومَ وَاللُّصُوصَ فَمَنْ خَرَجَ مِنْهُمْ فَهُوَ آمِنٌ عَلَى نَفْسِهِ وَمَالِهِ حَتَّى يَبْلُغُوا مَأْمَنَهُمْ وَمَنْ أَقَامَ مِنْهُمْ آمِنٌ وَعَلَيْهِ مِثْلُ مَا عَلَى أَهْلِ أَيْلِيَا مِنَ الْجِزْيَةِ وَمَنْ أَحَبَّ مِنْ أَهْلِ أَيْلِيَا أَنْ يَسِيرَ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ مَعَ الرُّومِ وَيَخْلِي بَيْنَهُمْ وَصَلْبِيهِمْ فَإِنَّهُمْ آمِنُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَعَلَى بَيْعَتِهِمْ وَصَلْبِيهِمْ حَتَّى يَبْلُغُوا مَأْمَنَهُمْ وَمَنْ كَانَ فِيهَا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَنْ شَاءَ مِنْهُمْ قَعَدَ وَعَلَيْهِ مِثْلُ مَا عَلَى أَهْلِ أَيْلِيَا مِنَ الْجِزْيَةِ وَمَنْ شَاءَ سَارَ مَعَ الرُّومِ وَمَنْ شَاءَ رَجَعَ إِلَى أَرْضِهِ فَإِنَّهُ لَا يُؤْخَذُ مِنْهُ شَيْءٌ حَتَّى يَحْصِدَ حِصَادَهُمْ وَعَلَى مَا فِي هَذَا الْكِتَابِ عَهْدُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَذِمَّةُ الْخُلَفَاءِ وَذِمَّةُ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا أُعْطُوا الَّذِي عَلَيْهِمْ مِنَ الْجِزْيَةِ (عليه حنبلي، الانس والجليل، ص ۲۵۳-۲۵۴).

ایوبی برخوردار بودند، امکان بازگشت به قدس فراهم گشت (محیط طباطبایی، ۱۳۵۶، ص ۹۸). از این تاریخ، یعنی سال ۶۳۸ میلادی تا پایان جنگ جهانی اول -به جز دوران نسبتاً کوتاه سلطه محدود و ناتمام صلیبی‌ها بر بیت‌المقدس و بخش‌هایی از فلسطین- یعنی حدود دوازده قرن، این سرزمین تحت حاکمیت حکومت‌های اسلامی باقی ماند. هزاران عرب تازه‌مسلمان‌شده به سرزمین آبا و اجدادی خود مهاجرت کردند و در فلسطین ساکن شدند. آن‌ها/اعراب کنعانی آنجا را به دین اسلام دعوت می‌کردند، با آن‌ها ازدواج می‌نمودند و به تدریج، زبان، آداب، اعتقادات و حتی معماری فلسطین را اسلامی کردند (دوست‌محمدی، ۱۳۸۲، ص ۷۵).

جنگ جهانی اول و مسئله فلسطین

تاریخ پرفرازونشیب تحولات فلسطین نشان می‌دهد که ادعای صهیونیست‌ها بر ساخته ذهن آنان است و واقعیت‌های تاریخی آن را تأیید نمی‌کند. به زعم این امر، وقوع جنگ جهانی اول و شکست دولت عثمانی فرصتی فراهم آورد تا یهودیان که مدعی بودند در طول تاریخ از فلسطین رانده شده‌اند و در کشورهای اروپایی و غرب آسیا سکونت یافته‌اند، در پی بازگشت به سرزمین موعود برآیند (زاید، ۱۹۸۰، ص ۷). از سوی دیگر صلیبی‌ها نیز که بارها تجربه تلخ شکست از مسلمانان را داشتند، با آنان متحد شدند و به منطقه سوق‌الجیشی فلسطین نظر داشتند. این اشتراک نظر اولین بار در زمان ناپلئون بناپارت تجلی یافت. وی که هم خود سودای حاکمیت بر جهان را از طریق سلطه بر منطقه حساس خاورمیانه در سر داشت و هم از جامعه‌ناپذیری‌ها و کارشکنی‌های یهودیان در فرانسه به تنگ آمده و در صدد بود به گونه‌ای جامعه فرانسه را از شر آنان راحت نماید، تلاش کرد با شعار بازگشت یهودیان به سرزمین آبا و اجدادی، اعاده عظمت ازدست‌رفته یهودیان و تشکیل مجدد مملکت کهن قدس، با انتقال یهودیان فرانسه و اروپا به

فلسطین، از حضور آنان در آنجا به عنوان پایگاهی جهت سلطه بر منطقه سوق‌الجیشی خاورمیانه استفاده کند. اما این نقشه ناپلئون، به‌ویژه پس از شکست وی در لشکرکشی از مصر به سوریه، مورد توجه یهودیان قرار نگرفت (احمدی، ۱۳۶۹، ص ۱۸).

جنگ جهانی اول یا جنگ بزرگ فرصتی طلایی (رودنسون، بی‌تا، ص ۲۴ و احمدی، ۱۳۶۹، ص ۶۳) برای جنبش صهیونیسم بود؛ زیرا امپراتوری عثمانی، یعنی مهم‌ترین مانع تأسیس دولت یهودی، فروپاشید (کیالی، ۱۳۶۶، ص ۹۹). در مقابل، استعمار پیر انگلیس به حمایت از خواسته‌های نهضت صهیونیسم برخاست (احمدی، ۱۳۶۹، ص ۹۹). با خاتمه جنگ و شکست عثمانی، فلسطین زیر حمایت انگلیس قرار گرفت و در نتیجه مهاجرت یهودیان به فلسطین سرعت یافت (محیط طباطبایی، ۱۳۵۶، ص ۱۰۰).

در این دوران و با آغاز جنگ جهانی اول، «حسین شریف مکه» و پسرانش «فیصل» و «عبدالله» به کمک انگلستان بر ضد دولت عثمانی سر به شورش برداشتند. بریتانیا به حسین وعده داد که در صورت قیام علیه عثمانی می‌تواند در سراسر ایالت‌های عربی خلافتی عربی-اسلامی ایجاد نماید (صمدی، ۱۳۹۳، ص ۱۹). انتشار اعلامیه بالفور (سجادی، ۱۳۸۶، ص ۶۴) در سال ۱۹۱۷ -یک ماه پیش از ورود ارتش انگلستان به فلسطین- نشان از آن داشت که این تصور حسین و فرزندانش چیزی جز ساده‌اندیشی و اعتماد به کفر نبود، لکن به علت نداشتن بصیرت به وضعیت جهانی، نتوانست آن‌ها را از عمق فاجعه آگاه سازد. قرارداد «سایکس-پیکو» نیز نشان می‌داد که استان‌های عربی بین فرانسه و انگلستان تقسیم خواهد شد؛ اما هنوز جاه‌طلبی حسین و فرزندانش آن‌ها را به اعتماد به روباه پیر وا می‌داشت. واقعه پایین‌کشیدن پرچم «استقلال طلبان عرب» در بیروت آغاز بیداری برخی از فرماندهان عرب و آگاهی آن‌ها از توطئه انگلستان بود؛ اما فرصت جبران از دست رفته بود

(صمدی، ۱۳۹۳، ص ۲۳). در فوریه ۱۹۱۹ در واکنش به اعمال تحریک‌آمیز فرانسه و انگلستان، اولین «کنفرانس سراسری فلسطین» برگزار شد. در این کنفرانس حدود سی نفر از نمایندگان فلسطینی شرکت داشتند که قرار شد پیشنهاد خود را برای آینده فلسطین به فیصل ارائه کنند تا از آن در «کنفرانس پاریس» در ۲۵ فوریه استفاده شود. در بیانیه اولین کنفرانس سراسری فلسطین، این سرزمین خود را جزئی از سوریه عربی می‌نامد و ادعاهای فرانسه را نسبت به آن فاقد اعتبار می‌داند. با توجه به این بیانیه، فلسطین کشوری مستقل شناخته نمی‌شد و خود را بخشی از سوریه می‌دانست.

فیصل نتوانست از مذاکرات پاریس نتیجه‌ای بگیرد و با دست‌ان خالی به خانه بازگشت و در سوریه اعلام خلافت عربی-اسلامی نمود. برادرش عبدالله نیز در عراق همین کار را انجام داد. حاصل آنکه متفقین از این حرکات احساس خطر کردند و این استقلال را به رسمیت نشناختند (همان، ص ۲۵). در سال ۱۹۲۲ «شورای جامعه ملل» سند قیمومیت بر سرزمین‌های عربی را تصویب کرد (سجادی، ۱۳۸۶، ص ۵۳) و بر این اساس فلسطین در قیمومت انگلستان درآمد. در این سند، بخش عمده پیشنهاد‌های «سازمان جهانی صهیونیسم» تنظیم و عملاً شراکت دولت انگلستان و صهیونیست‌ها در اداره فلسطین به رسمیت شناخته شد (شیرودی، ۱۳۸۱، ص ۸۲). انگلستان در سال ۱۹۳۹ با انتشار «کتاب سفید سال ۱۹۳۹» با ادبیاتی چندپهلوی و ابهام‌آمیز، باز هم بر طرح ایجاد یک کشور با دو ملیت تأکید کرد و نام آن را خودگردانی گذاشت (صمدی، ۱۳۹۳، ص ۸۱). دو ماه پس از انتشار این کتاب بود که جنگ جهانی دوم آغاز شد و شرایط جنگی اقتضا می‌کرد صهیونیست‌ها به انگلستان نزدیک‌تر شوند و این شرایط چهار سال ادامه داشت. در سال ۱۹۴۶ اتحادیه عرب بر یکپارچگی خاک فلسطین تأکید نمود و هر نوع تقسیم فلسطین را مردود دانست. در همین سال آمریکا و انگلستان «طرح موریسون-گرادی» را ارائه

کردند که فلسطین را به چهار قسمت ولایت عربی، ولایت یهودی، بخش قدس و بخش نقب تقسیم می‌کرد (همان، ص ۸۷). فرازونشیب‌های تقسیم خاک فلسطین ادامه یافت تا آنکه در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۸ سازمان ملل متحد طی قطعنامه‌ای فلسطین را به دو کشور عربی و یهودی تقسیم کرد. این قطعنامه با ۳۳ رأی موافق و ۱۳ رأی مخالف در مجمع عمومی به تصویب رسید (شیخ‌نوری، ۱۳۸۸، ص ۲۵۶). بر اساس این طرح ۵۶ درصد خاک فلسطین به کشور یهودی و ۴۴ درصد آن به کشور عربی اختصاص یافت و منطقه بیت‌المقدس نیز بین‌المللی اعلام شد و تحت نظر سازمان ملل قرار گرفت. شایان ذکر است که تا قبل از این مصوبه سازمان ملل، یهودیان فقط ۶ تا ۷ درصد خاک فلسطین را در اختیار داشتند؛ ولی بر اساس این مصوبه، به ۵۶ درصد آن دست یافتند (همان، ص ۹۰).

راهبرد فلسطین از نهر تا بحر و نفی رویکردهای سازشکارانه

از دیگر زمینه‌های طرح راهبردی «از نهر تا بحر» اقدامات سازشکارانه‌ای بود که از آغاز دهه ۹۰ میلادی به این سو برخی از گروه‌های فلسطینی ارائه کردند. بر این اساس، افزون بر ریشه‌های ژئواستراتژیکی که نشان می‌دهد ادعای ارضی صهیونیست‌ها تحریف واقعیت‌های تاریخی است، راهبرد «از نهر تا بحر» به حفظ تمامیت ارضی فلسطین تأکید دارد و هر رویکردی را که در صدد سازش با رژیم صهیونیستی باشد، رد می‌کند. طبق طرح صهیونیست‌ها و حامیان استکباری آنان، تقسیم خاک فلسطین بین یهودیان و اعراب به گونه‌ای صورت می‌گیرد که تسلط یهودیان بر آن تضمین شده باشد؛ لذا دو جریان عمده در برابر آن پدید آمد: جریان مقاومت و جریان سازش. راهبرد «فلسطین از نهر تا بحر» با دیدگاه سازشکار تعارض دارد. دیدگاه رقیب پیرو راهبرد سازش با رژیم غاصب صهیونیستی است. این جریان در سال ۱۹۹۴ متعاقب پیمان اسلو، توانست بخش‌هایی از فلسطین را به

عنوان یک حکومت خودگردان به دست آورد؛ لکن وارد بازی رژیم صهیونیستی شد که حاصل آن چیزی جز فراموشی آرمان‌های فلسطینی اعم از پایتختی بیت‌المقدس و بازگشت آوارگان نیست. طبق پیمان اسلو کنترل مسائل امنیتی و کشوری مناطق شهرنشین به صهیونیست‌ها و فقط کنترل مسائل کشوری مناطق روستایی به حکومت فلسطین تفویض گردید. بقیه مناطق، از جمله مناطق مسکونی اسرائیل، منطقه دره اردن و جاده‌های عبوری بین مناطق فلسطینی‌نشین نیز تحت کنترل انحصاری اسرائیل باقی می‌ماند و بیت‌المقدس شرقی هم از شمول مفاد این پیمان مستثنا گردید.

از نقاط ضعف تفکر سازش و‌گذاری زمین به دشمن و به تبع آن، به رسمیت‌شناختن یک حکومت غاصب است؛ لکن راهبرد «فلسطین از نهر تا بحر» تأکید می‌کند که همه سرزمین‌های بین نهر اردن تا بحر مدیترانه متعلق به فلسطینیان است و غاصبان این سرزمین هیچ‌گونه حقی در آن ندارند؛ لذا هیچ‌گونه امتیازی، اعم از زمین یا حتی یک امتیاز ساده سیاسی، به دشمن غاصب نمی‌دهد؛ چراکه وقتی رژیم صهیونیستی به رسمیت شناخته نشود، دادن هر نوع امتیاز به او نیز سالبه به انتفاع موضوع خواهد بود؛ به همین علت این راهبرد، راهبرد رقیب را به صراحت نفی می‌نماید.

زمینه های سیاسی راهبرد فلسطین از نهر تا بحر

راهبرد «فلسطین از نهر تا بحر» از سوی عالی‌ترین مقام حکومتی ایران اسلامی با صراحت و از یک تریبون رسمی اعلام گشت. اعلام رسمی این سیاست و راهبرد ناشی از زمینه‌ها و عواملی سیاسی است که ذیلاً به آن‌ها اشاره می‌شود.

جایگاه فلسطین در اندیشه و عمل مسلمانان

فلسطین جایگاه مقدسی در بین ادیان دارد؛ به خصوص در تاریخ اسلام که بیت المقدس قبله اول مسلمانان و محل معراج پیامبر بوده و خداوند این سرزمین مقدس را محترم شمرده است. از دیدگاه قرآن کریم و احادیث نبوی و همچنین در تاریخ اسلام، فلسطین و بیت المقدس جایگاه بارز و اهمیت ویژه‌ای داشته است. اهتمام و توجه قرآن کریم به این سرزمین مقدس به سال‌های متمادی پیش از ورود اسلام به این سرزمین باز می‌گردد. فلسطین در اندیشه عالمان مسلمان نیز جایگاه ویژه‌ای دارد؛ به همین علت مسئله مهمی که در اندیشه امام خمینی علیه السلام و عملکرد حرکت اسلامی در ایران قابل تأمل است، موضع‌گیری ایشان در قبال مسئله فلسطین است. امام خمینی علیه السلام با شناخت ماهیت و نقش استعمار و چالش معاصر غرب علیه اسلام و تهاجم فرهنگی غرب دریافتند که اسرائیل نمایش واقعی این چالش است؛ بنابراین مسلمانان جهان را به مقابله با این چالش دعوت کردند و برای تقویت همبستگی و وحدت میان مسلمانان آخرین جمعه ماه مبارک رمضان را روز جهانی قدس اعلام کردند (۱۶ مرداد ۱۳۵۸ / ۱۳ رمضان ۱۳۹۹).

اعلام حمایت جمهوری اسلامی ایران از تمامیت سرزمین فلسطین

اعلام رسمی راهبرد مذکور توسط رهبر انقلاب اسلامی از حمایت جمهوری اسلامی ایران از همه سرزمین‌های اسلامی حکایت دارد. سرزمین‌های اسلامی بخشی از پیکره اسلام هستند و در هر نقطه از دنیا هم که واقع گردند، مورد حمایت مسلمانان‌اند. در نگاه نخست به نظر می‌رسد راهبرد مذکور فقط اشاره به فلسطین دارد. اما حقایق میدانی نشان می‌دهد که در این راهبرد، خروج غاصب از همه سرزمین‌های اسلامی بیان شده است؛ به عبارت دیگر این راهبرد حتی حاضر به مصالحه بر سر بخش کوچکی از سرزمین اسلامی در منطقه‌ای کویری نیز نیست. این تفکر در همه سرزمین‌های اسلامی اعم از فلسطین، جولان، لبنان و... یکسان است.

تأکید بر وحدت همه جریان‌های فلسطینی

خدای متعال در قرآن کریم همه مسلمانان را به وحدت و اعتصام به حبل الهی امر می‌نماید. در قرآن کریم آمده است: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران (۳): ۱۰۳). آیه مذکور شامل همه جریان‌های مقاومت در برابر رژیم غاصب صهیونیستی و کشورهای اسلامی می‌شود. در سال‌های گذشته، جریان‌های مقاومت با اتخاذ سیاست‌ها و راهبردهای متفاوت و گاهی متضاد، ساختار وحدت میان خود را از بین برده بودند. راهبرد «فلسطین از نهر تا بحر» موجب می‌شود جریان‌های مقاومت و حکومت‌های اسلامی در موضوعی واحد با یکدیگر متحد شوند و با وحدت کلمه در برابر دشمن واحد اقدام نمایند.

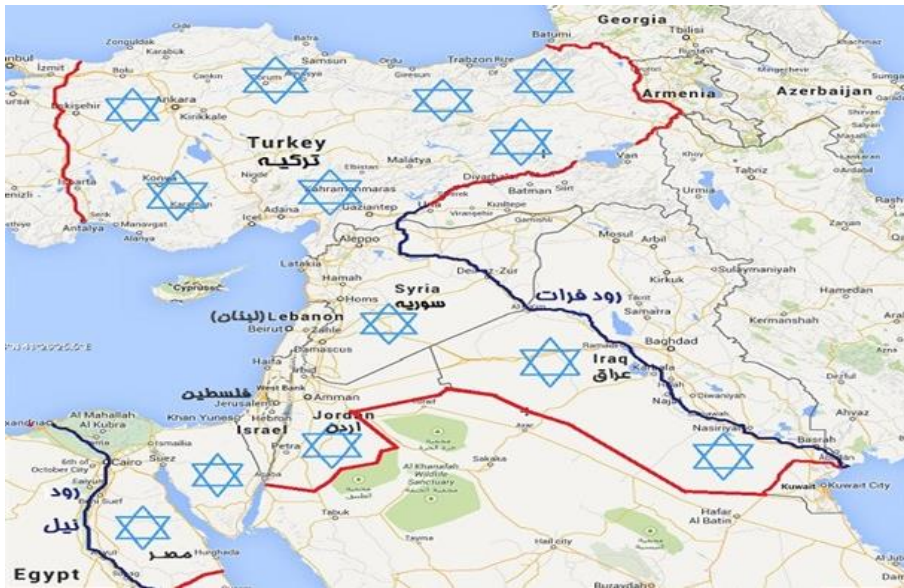
روحیه‌بخشی به جبهه مقاومت

جنگ‌های فرسایشی و چریکی سبب شد بسیاری از مبارزان دیروز در برابر عظمت پوشالی رژیم غاصب صهیونیستی سر تعظیم فرود آورند و سخن از سازش بر زبان جاری سازند. این رویکرد در سایر جریان‌های مقاومت نیز موجب ضعف روحیه شده است. راهبرد مذکور بعد از پیروزی‌های مقاومت در جنگ‌های ۳۳ روزه لبنان و همچنین پیروزی‌های متمادی مقاومت اسلامی در غزه، سبب گشت که نیروهای مقاومت با راهبرد جدید، روحیه‌ای تازه یافته و عرصه عملیاتی جدیدی برای خود در همه سرزمین‌های اشغالی تعریف نمایند.

مقابله با راهبرد از نیل تا فرات

شعار «از نیل تا فرات» به مرزهای آرمانی رژیم صهیونیستی اشاره دارد. تأسیس کشور اسرائیل بزرگ از رودخانه نیل تا رودخانه فرات یکی از مهم‌ترین اهداف و آرمان‌های صهیونیسم است. صهیونیست‌ها معتقدند که یهودیان از سراسر جهان باید به فلسطین آورده شوند و کشور اسرائیل در گستره‌ای از رودخانه نیل تا رودخانه فرات به وجود آید و یهودیانی که به اسرائیل مهاجرت نمایند، اهل نجات خواهند بود. در پرچم

این رژیم نیز ستاره داود (نماد صهیونیسم) در بین دو نوار آبی رنگ قرار دارد که گفته می‌شود این دو نوار آبی نمادی از رودهای «نیل» و «فرات» هستند. کلمه اسرائیل بزرگ نیز گاهی برای اشاره به سرزمین موعود ذکر شده در تورات به کار رفته است. مدعیان این موضوع سفر پیدایش ۱۵:۱۸ تا ۱۵:۲۱ را دلیل خود می‌دانند و از آن به عنوان وعده نیل تا فرات یاد می‌کنند.^۱ امام خمینی علیه السلام نیز با اشاره به این تفکر صهیونیستی می‌فرماید: «من کراً تذکر داده‌ام که اسرائیل از نیل تا فرات را از خود می‌داند و شما را غاصب سرزمین‌های خویش می‌شمرد. گرچه اکنون جرئت اظهار صریح آن را ندارد» (امام خمینی علیه السلام، ج ۱۹، ص ۳۲). راهبرد «فلسطین از نهر تا بحر» طرحی کلان است که همه راهبرد «از نیل تا فرات» رژیم غاصب صهیونیستی را باطل می‌سازد؛ زیرا اولاً بخش مهم آن راهبرد یعنی سرزمین فلسطین را از شمول آن خارج می‌سازد، ثانیاً خواهان نابودی کامل رژیم صهیونیستی است.



۱. این زمین را از نهر مصر تا به نهر عظیم، یعنی نهر فرات، به نسل تو بخشیدم؛ «یعنی قینان و قزریان و قَدْمُونیان و جتیان و قزریان و رفائیان و آموریان و کنعانیان و جرجاشیان و یوسیان را».

ختی سازی ترندهای آینده جریان صهیونیسم و استکبار

دشمن صهیونیستی در صدد است که با ترندهای گوناگون و توطئه‌های جدید، به آرزوی توسعه سرزمینی خود دست یابد. در گام نخست نیز لازم است که به اهداف خود در خاک فلسطین همانند اعلام بیت‌المقدس به عنوان پایتخت خود، منع ورود آوارگان فلسطین به زادگاهشان و افزایش شهرک‌سازی برسد. از جمله این طرح‌ها می‌توان به «معامله قرن» اشاره نمود. هاآرتس درباره جزئیات طرح آمریکایی معامله قرن می‌گوید که خطوط کلی طرح عملاً روشن شده است.

<https://www.haaretz.com/middle-east-news/palestinians/.premium-defunding-unrwa-is-an-example-of-trump-s-peace-plan-1.6434602>.

بخش اول این طرح در خصوص افزایش ساخت شهرک‌ها، بخش دوم آن شامل به‌رسمیت شناختن شهر قدس به عنوان پایتخت رژیم غاصب صهیونیستی و بخش سوم آن در ارتباط با پناهندگان فلسطینی است. این طرح و طرح‌های مشابه در صورتی می‌توانند به مقصد برسند که در نگاه مقاومت اسلامی فلسطین، آرمان حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی فلسطین از دستور کار خارج گردد؛ اما اگر همه سرزمین فلسطین و تمامیت ارضی آن مورد توجه نیروهای مقاومت اسلامی باشد، این نوع طرح‌ها در همان نطفه سقط خواهند شد.



نتیجه گیری

صهیونیست‌ها مدعی مالکیت و بازگشت به سرزمینی هستند که اعقاب نژادی آنها، یعنی عبرانی‌ها، در حدود قرن هجده قبل از میلاد به آنجا پا گذاشتند؛ در حالی که اجداد اعراب ساکن آن سرزمین، یعنی کنعانی‌های جزیره‌العرب، حدود سه هزار سال قبل از میلاد به آنجا مهاجرت کرده و در آنجا ماندند (دوست‌محمدی، ۱۳۸۲، ص ۹۰). از سوی دیگر صهیونیست‌ها با شعار «از نیل تا فرات» محدوده‌ای از سرزمین جغرافیایی را بیان نمودند که خواهان تسلط بر آن هستند. این محدوده جغرافیایی شامل سرزمین‌های کرانه شرقی رود نیل تا کرانه غربی رود فرات است که همه کشورهای ساحل مدیترانه، صحرای سینا، اردن و حتی بخش‌هایی از ترکیه را شامل می‌شود؛ لذا از زمان تولد رژیم اشغالگر خود تا کنون برای رسیدن به این هدف، جنایات فراوانی مرتکب شده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به جنایت قانا، صبرا و شتیلا اشاره نمود.

جمهوری اسلامی ایران نیز از روزهای آغازین پیدایش خود با توجه به اصول اسلامی که به آن‌ها اعتقاد دارد، همه آن نواحی را بخشی از سرزمین اسلام معرفی و هر گونه تعرض به آن‌ها را محکوم کرده است. در آغازین سال‌های پیروزی انقلاب اسلامی ایران، بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی با اعلام آخرین جمعه ماه مبارک رمضان به نام «روز قدس» حمایت رسمی خود را از مقاومت فلسطین اعلام نمود. طی چهل سال گذشته از پیروزی انقلاب اسلامی نیز این مسیر هر روز پررنگ‌تر از قبل ادامه یافته است. در دهه چهارم تشکیل نظام مقدس جمهوری اسلامی، رهبر معظم انقلاب با اعلام رسمی راهبرد «فلسطین از نهر تا بحر» خط بطلانی بر راهبردهای جریان سازش و شعار «از نیل تا فرات» کشید و اکنون جریان مقاومت اسلامی با ادراک حقیقی این راهبرد در برابر دشمن غاصب ایستادگی می‌نماید.

فهرست منابع

القرآن الکریم

۱. احمدی، حمید (۱۳۶۹)، ریشه‌های بحران در خاورمیانه، تهران، مؤسسه کیهان.
۲. ایولاکست، (۱۳۶۷)، مسائل ژئوپولیتیک اسلام، دریا، آفریقا، ترجمه عباس آگاهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳. جعفریان، رسول (۱۳۹۲)، تاریخ سیاسی اسلام: تاریخ خلفا، قم، دلیل ما، چاپ دهم.
۴. جهان‌بین، اسماعیل (۱۳۸۰)، «فلسطین سرزمین ناآرام تاریخ»، مریان، شماره ۲.
۵. خسروشاهی، سیدهدادی (۱۳۷۰)، اسرائیل پایگاه امپریالیسم و حرکت‌های اسلامی در فلسطین، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۶. خمینی، روح‌الله (۱۳۸۹)، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (علیه السلام)، چاپ پنجم.
۷. دهقانی پوده، حمیدرضا (۱۳۹۰)، تحلیلی بر مذاکرات فلسطینی-اسرائیلی: چشم‌انداز آینده، تهران، مطالعات اندیشه‌سازان نور.
۸. دوست‌محمدی، احمد (۱۳۸۲)، «ساکنان و صاحبان اولیه و اصلی سرزمین فلسطین»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)، شماره ۶۱.
۹. رضوی، سلمان (۱۳۸۴)، «تحول در استراتژی حماس»، مجله مطالعات راهبردی جهان اسلام، شماره ۲۳.
۱۰. رودنسون، ماکسیم (بی‌تا)، اسرائیل و عرب، ترجمه ابراهیم دانایی، تهران، خوارزمی.
۱۱. سبجانی، جعفر (۱۳۸۷)، فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، تهران، مشعر، چاپ بیست‌ودوم.
۱۲. سجادی، سیدمحمدتقی (۱۳۸۶)، پیدایش و تداوم صهیونیسم، تهران، انتشارات نبوی.
۱۳. شیخ‌نوری، محمدمیر (۱۳۸۸)، صهیونیسم و نقد تاریخ‌نگاری معاصر غرب، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۴. شیروودی، مرتضی (۱۳۸۱)، فلسطین و صهیونیسم، قم، مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه.

۱۵. صمدی، محمدعلی (۱۳۹۳)، روی خط آتش، تهران، نشر قبله اول جمعیت دفاع از ملت فلسطین.
۱۶. علیمی حنبلی (بی تا)، عبدالرحمن بن محمد بن عبدالرحمن، الأنس الجلیل بتاریخ القدس والخلیل، المحقق: عدنان یونس عبدالمجید نباتة، عمان، مکتبة دندیس.
۱۷. کیالی، عبدالوهاب (۱۳۶۶)، تاریخ نوین فلسطین، ترجمه محمد جواهرکلام، تهران، امیرکبیر.
۱۸. محیط طباطبایی، سیدمحمد (۱۳۵۶)، «نظری به جغرافیای تاریخی: کنعان و فلسطین در گذرگاه تاریخ»، گوهر، شماره ۵۰.
۱۹. موسوی، سیدحسین (۱۳۸۸)، «بلندی های جولان و امنیت رژیم صهیونیستی»، مطالعات راهبردی، شماره ۴۴.
20. Zayid, Ismail, Zionism: The Myth and the Reality, Indianpolis: American Trust Publications, 1980, P.7.
21. <http://farsi.khamenei.ir>.
22. <http://www.imam-khomeini.ir/fa/page/210>/صحیفه-امام
23. <https://www.haaretz.com/middle-east-news/palestinians/.premium-defunding-unrwa-is-an-example-of-trump-s-peace-plan-1.6434602>
24. Palestines Incredible History, www.highonadventure.com/hoa_98ug/jeruslm/history.htm P.1.
25. <http://lib.efatwa.ir/40017/1/0>

تسلیح کرانه باختری از منظر حقوق بین الملل

محمدرضا باقرزاده^۱

چکیده

مسلح ساختن کرانه باختری از منظر حقوق بین الملل که مورد تأکید مقام معظم رهبری می باشد، موضوع این نوشتار است. حق مخاصمه مردم فلسطین مبتنی بر فقدان مشروعیت رژیم صهیونیستی است؛ از این رو تسلیح کرانه باختری در زمره سلسله اقدامات دفاعی نظام جمهوری اسلامی ایران از ملت های تحت ستم و در راستای اهداف منشور سازمان ملل در به رسمیت نشناختن وضعیت حاصل از نقض حقوق بین الملل قرار دارد و مطابق با هنجارهای بین المللی عرفی و مدوّن است. ضرورت تسلیح کرانه باختری نیز در راستای اعمال حق ملت ها در تعیین سرنوشت است که از اصول اساسی حقوق بین الملل به شمار می رود؛ چنان که در قالب حق دفاع مشروع و قانونی نیز می گنجد. کشورهای غربی می کوشند اقدامات علیه اسرائیل را تروریستی معرفی کنند؛ اما میان دفاع مشروع و تروریسم تفاوت آشکاری وجود دارد که معلوم می سازد تسلیح کرانه باختری به هیچ وجه با مسئله کمک به تروریسم و تأمین منابع و امکانات آن منطبق نیست. مبنای دیگر تسلیح کرانه

۱. عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). (Bagherzadehfirst@yahoo.com)

باختری استناد به منابع حقوق بین‌المللی اشغال است که در کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو، کنوانسیون مربوط به ملل تحت اشغال یا مسئولیت‌های دولت‌های اشغالگر در خصوص مردم یا سرزمین‌های تحت اشغال بدان تأکید شده است. یکی دیگر از مبانی تسلیح کرانه باختری اقدام علیه تروریسم است و شش مقاله‌نامه چندجانبه صریح ناظر به اقدامات تروریستی بین‌المللی وجود دارد.

واژگان کلیدی: تسلیح کرانه باختری، حقوق بین‌الملل، جمهوری اسلامی ایران، دفاع مشروع، فلسطین، رژیم صهیونیستی.

مقدمه

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در ششمین کنفرانس حمایت از انتفاضه فلسطین تأکید

کردند:

«تأمین نیازهای مردم فلسطین و مقاومت فلسطین وظیفه‌ای مهم و حیاتی است که همه باید به آن عمل کنیم. در این روند نباید به نیازهای اساسی مقاومت در کرانه باختری بی‌توجه بود که اینک بار اصلی انتفاضه مظلوم را بر دوش می‌کشد» (پیام رهبری به ششمین کنفرانس حمایت از انتفاضه فلسطین، ۹۳/۵/۱).

ایشان در دیداری با دانشجویان نیز در این باره فرمودند:

«این اعتقاد ماست که کرانه باختری هم مثل غزه باید مسلح بشود؛ دست قدرت [لازم است]. کسانی که علاقه‌مند به سرنوشت فلسطین‌اند، اگر می‌توانند کاری بکنند، کار این است؛ در آنجا هم باید مردم را مسلح کنند. تنها چیزی که ممکن است از محنت فلسطینی‌ها بکاهد، عبارت است از همین که دست قدرت داشته باشند، بتوانند قدرت‌نمایی بکنند و الا با برخورد رام و مطیع و سازشکارانه هیچ کاری به نفع فلسطینی‌ها انجام نخواهد گرفت و از خشونت این موجود خشن و خبیث و گرگ‌صفت چیزی کاسته نخواهد شد» (رهبر معظم انقلاب، دیدار با دانشجویان، ۹۳/۵/۱).

دیدگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران در مورد ضرورت تجهیز و مسلح کردن کرانه باختری همانند غزه برای تسریع در برچیده‌شدن رژیم اشغالگر قدس است. بدون شک این پیشنهاد طرحی بسیار پیشرفته و راهبردی و نشان‌دهنده پیگیری دقیق جزئیات تحولات فلسطین از سوی ایشان است و دلالت بر این دارد که ایشان

مقاومت را گزینه‌ای راهبردی برای آزادی سرزمین مقدس فلسطین می‌دانند. سؤال اساسی این است که مبانی ایده رهبر معظم انقلاب اسلامی در ضرورت مسلح شدن مردم کرانه باختری در مقابل رژیم صهیونیستی از منظر حقوق بین‌الملل چیست؟ فرضیه اصلی نیز این است که ضرورت مسلح شدن کرانه باختری به این منظور که آن‌ها بتوانند در مقابل تجاوزات رژیم صهیونیستی از خود دفاع کنند، افزون بر مبانی اعتقادی و فقهی، مبتنی بر حقوق بین‌الملل است.

قبل از تلاش برای پاسخگویی به سؤال فوق، لازم است مبنای اصلی مبارزه با رژیم جعلی اسرائیل را روشن سازیم تا غیرحقوقی بودن تأسیس این رژیم ثابت شود.

اسرائیل، پدیده‌ای ناشی از نقض حقوق بین‌الملل

امروزه الزام در به رسمیت شناختن اسرائیل اهرمی برای فشار علیه ملت فلسطین و دشمنان رژیم صهیونیستی شده است؛ در حالی که اساساً پدیده‌ای که ناشی از نقض حقوق بین‌الملل است، نباید به رسمیت شناخته شود و جمهوری اسلامی ایران و ملت فلسطین در به رسمیت نشناختن اسرائیل در همراهی کامل به سر می‌برند. پرسش این است که آیا اصولاً شناسایی یک وضعیت جدید بین‌المللی همچون یک حکومت یا دولت، از سوی دولت‌ها و حکومت‌های دیگر الزام قانونی دارد؟ یعنی آیا همه دولت‌ها باید پس از ادعای یک حاکمیت آن را به رسمیت بشناسند؟ «کلیار» در این باره می‌گوید:

«شناسایی کشور یا دولت عملی است ذاتاً سیاسی که دولت‌ها در انجام یا عدم انجام آن از آزادی کامل برخوردارند. علی‌رغم این آزادی، کشورها تمایل دارند که عوامل و عناصر حقوقی را نیز در ارزیابی خود لحاظ کنند و در نتیجه رویه بین‌المللی بر این است که حقانیت داخلی و بین‌المللی دولت‌های نوپا را شرط شناسایی قرار می‌دهند» (کلیار، ۱۳۶۸، ص ۴۱۰).

برخی از حقوقدانان نیز معتقدند کشورهای ثالث در صورتی ملزم به شناسایی یک کشور جدید هستند که بخواهند با آن ارتباط برقرار کنند (ضیائی بیگدلی، ۱۳۷۳، ص ۱۳۹)؛ بدین معنا که اگر در شناسایی هم الزامی باشد، تنها به عنوان شرط برقراری روابط مطرح است؛ نه اینکه به خودی خود کشورها الزامی به چنین شناسایی ای داشته باشند. گو اینکه اصل حاکمیت دولت‌ها که در منشور ملل متحد برای همه دولت‌ها به رسمیت شناخته شده، به آنان این اختیار را می‌دهد که هر دولتی را بخواهند شناسایی کنند یا از شناسایی آن سر باز زنند و اجبار دولت‌ها در این ارتباط، نقض حاکمیت آنان در حوزه سیاست خارجی شان خواهد بود.

«گرهارد فن گلان» استادیار دانشگاه مینوتای آمریکا نیز در این باره می‌گوید:

«هیچ الزامی برای شناسایی یک دولت جدید وجود ندارد... از نظر ایالات متحده، حقوق بین‌الملل دولت‌ها را به شناسایی واحدهای دیگر به عنوان دولت ملزم نمی‌کند. این موضوع مربوط به تشخیص هر دولت است که آیا واحدی به منزله یک دولت شایسته شناسایی است یا خیر... تا کنون موارد متعددی از چنین وضعیتی موجود بوده است که می‌توان آن‌ها را شناسایی نکردن دسته‌جمعی نامید؛ همچون مانچوکو، ترنسکی و بانتوستان‌ها در آفریقای جنوبی» (گلان، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۰۱-۱۰۲).

از دیدگاه منشور ملل متحد نیز باید گفت مطابق ماده ۱ این منشور (همان)، از آنجاکه نظام ایجادشده در منشور بر مبنای تساوی حاکمیت کلیه دولت‌ها بنا شده است، اختیار دولت‌ها در شناسایی یک وضعیت حاصل را باید از شئون حاکمیت آن‌ها دانست و هرگونه الزامی که به چنین اختیاری خدشه وارد کند، اگر مبنای قطعی در منشور نداشته باشد، تحدید بی‌دلیل حاکمیت دولت‌ها خواهد بود.

دومین نگرش به این مبحث از این زاویه است که گذشته از فقدان امکان حقوقی

اجبار دولت‌ها به شناسایی یک وضعیت جدید مثل تأسیس یک حکومت نوین، آیا

در مواردی که پیدایش چنین وضعیتی خلاف مقررات بین‌المللی باشد، شناسایی و پذیرش آن اساساً مجاز خواهد بود یا از دیدگاه حقوق بین‌الملل خود نقضی دیگر قلمداد می‌شود؟

این یک اصل عقلی و منطقی است که هیچ‌کس نتواند از کار خلاف خود بهره‌مند شود. می‌توان گفت این اصل در حقوق بین‌الملل نیز مبنای عرفی پیدا کرده است که وضعیت ناشی از ارتکاب جنایت نباید به نفع دولت جنایتکار به رسمیت شناخته شود (سلیمی، ۱۳۷۶، ص ۳۳۳).

اصولاً تأسیس یک وضعیت جدید همچون یک حکومت یا یک کشور «از نظر بین‌المللی زمانی مشروع است که با قواعد حقوق بین‌الملل مابینت نداشته باشد و به‌ویژه در مقام نقض هیچ قرارداد موجود بین‌المللی نبوده باشد. این قاعده خاص که به «دکترین استیمسون» معروف است، در یادداشتی که «استیمسون» وزیر خارجه ایالات متحده به ژاپن و چین ارسال کرد، شکل گرفت. پس از اینکه ژاپن منچوری را در ۱۹۳۱ تصرف کرد و دولت «مانچوکو» را تشکیل داد، آمریکا اعلام کرد وضعی را که به وسیله تجاوز به وجود آمده است، به رسمیت نخواهد شناخت. در سال بعد نیز مجمع جامعه ملل قطعنامه‌ای تصویب کرد (یازدهم مارس ۱۹۳۲) که در آن گفته شد وظیفه اعضای جامعه ملل است که از شناسایی وضعیت یا معاهداتی که خلاف میثاق جامعه ملل یا پیمان پاریس (بریانند کلوگ، مورخ ۲۷ اوت ۱۹۲۸) است، خودداری نمایند (آقایی، ۱۳۷۶، ص ۳۶۰). در ۲۴ فوریه ۱۹۳۳ مجمع جامعه ملل قطعنامه‌ای را تصویب کرد که بیان می‌داشت اعضای آن، دولت جدید مانچوکو را، چه عملی و چه به صورت قانونی، به رسمیت نخواهند شناخت (گلان، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۰۲).

شیوه خودداری از شناسایی به انگیزه حصول نشدن حقانیت اولین بار در آمریکای مرکزی و بر اساس رد شناسایی دولت‌هایی که به‌ناحق کسب اقتدار کرده بودند، در پیشنهاد دکتر «توبار» وزیر خارجه وقت اکوادور تجلی یافت. بر اساس دکترین توبار،

موجودیت دولت‌ها در حقانیت داخلی بر اساس اعمال زور نیست و استقرار حکومتشان باید مبتنی بر موازین دموکراسی و ارادهٔ مردم باشد؛ وگرنه شناسایی صورت نمی‌گیرد (بلد، ۱۹۸۷، ص ۵۲، به نقل از آقای، ۱۳۷۶، ص ۳۶۱). امروزه نظریهٔ «بتانکور»^۱ جای نظریهٔ توبار را گرفته است که بنا بر آن، کشورها باید از شناسایی حکومت‌هایی که از راه اعمال زور تشکیل می‌شوند، خودداری کنند (ضیائی بیگدلی، ۱۳۷۳، ص ۱۴۵). در سال ۱۹۷۰ میلادی مجمع عمومی سازمان ملل متحد اعلام کرد که یکی از اصول اساسی حقوق بین‌الملل این است که تملک اراضی از طریق توسل به زور غیرقانونی است و نباید شناسایی شود (گلان، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۶۰؛ همچنین ر.ک: ضیائی بیگدلی، ۱۳۷۳، ص ۱۰۲).

هرچند نظریهٔ استیمسون مقبول جامعهٔ ملل واقع شد، منشور ملل متحد در این مورد ساکت است. با این حال امروزه تردیدی در شناسایی نکردن کشور جدید یا هر وضعیت دیگر ناشی از اعمال غیرقانونی و زور وجود ندارد؛ برای نمونه می‌توان به مادهٔ ۲۰ منشور بوگوتا در سال ۱۹۴۸، مادهٔ ۲۰ منشور بوئنوس آیرس در سال ۱۹۶۷ و اعلامیهٔ مربوط به اصول حقوق بین‌الملل در زمینهٔ روابط دوستانه و همکاری میان کشورها مصوب مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۴ اکتبر سال ۱۹۷۰ استناد کرد (ضیائی بیگدلی، ۱۳۷۳، ص ۱۴۲).

دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشورتی خود در خصوص حضور مستمر آفریقای جنوبی در نامیبیا (آفریقای جنوب غربی) بدون رعایت قطعنامهٔ ۲۷۶ سال ۱۹۷۰ شورای امنیت می‌گوید:

«هرگاه منشأ غیرقانونی بودن تشکیل یک کشور نوبنیاد ناشی از بی‌توجهی یا شناسایی نکردن قطعنامه‌های مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد مربوط به نظام سرپرستی باشد، تعهد کشورها به شناسایی نکردن آن کشور جدید امکان‌پذیر است» (همان، ص ۱۴۲).

1. Betancourt.

شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز در مقابله با کشور متجاوز در مواردی به عنوان بخشی از تحریم، از کشورهای عضو خواسته است از شناسایی یک حکومت خودداری کنند. نگاهی به رویه این شورا در برخی از این موارد به توضیح مطلب کمک خواهد کرد.

در خصوص تأسیس غیرقانونی کشور رودزیای جنوبی که مغایر با «اصل حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود» است، شورای امنیت سازمان ملل از کلیه کشورهای خواست از به رسمیت شناختن آن خودداری ورزند؛^۱ چنان‌که این شورا برای حصول اطمینان از شناسایی نکردن دولت دست‌نشانده عراق در خاک کویت، در قطعنامه ۶۶۱ کشورهای را ملزم کرد از شناسایی آن خودداری کنند. توضیح مطلب اینکه عراق در همان روز اول تهاجم به کویت، استقرار حکومت جدید در این کشور را با نام «دولت موقت کویت آزاد» اعلام کرد. شورای امنیت در قطعنامه ۶۶۱ مورخ ۶ اوت ۱۹۹۰ ضمن محکوم کردن عراق، از کلیه دولت‌ها درخواست کرد از شناسایی رژیم مستقرشده توسط قدرت اشغالگر خودداری کنند.^۲

به گفته برخی از پژوهشگران (آقایی، ۱۳۷۶، ص ۳۶۱ و ۳۶۲)، این اقدام شورای امنیت می‌تواند بر اساس قواعد موجود و دکترین‌هایی چون دکترین «استیمسون» مبنی بر داشتن حقانیت بین‌المللی برای شناسایی کشورها (بوتوستوم^۳ در آمریکای جنوبی و دولت ترک قبرس) تبیین و توجیه شود. پس از چند روز از آغاز تهاجم، رژیم عراق رسماً الحاق کویت به عراق را اعلام کرد. پس از این ادعا، بلافاصله شورای امنیت در قطعنامه ۶۶۲ ضمن بی‌اعتبار دانستن این الحاق، از تمام دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای تخصصی خواست که این الحاق را مطلقاً به

1. S/ Res/ 217/ (20 November, 1965)
2. S/ Res/ 661 (6 August, 1990)
3. Bouthoustom.

رسمیت نشناسند و از هر تصمیم و تماسی که به عنوان شناسایی مستقیم یا غیرمستقیم این الحاق تعبیر شود، خودداری کنند.^۱

جمهوری اسلامی ایران و شناسایی اسرائیل

روابط خارجی ایران با کشورهای منطقه و خارج از منطقه، از جمله اعراب و اسرائیل، قبل از انقلاب متأثر از خط‌مشی کلی سیاست خارجی آمریکا و همسو با آن بود. حتی در مواردی که این روابط با ژئوپلیتیک ایران در تضاد بود، باز هم تأمین نظر آمریکا نقشی تعیین‌کننده داشت. «قرابت جغرافیایی ایران با کشورهای عربی و وحدت عقیدتی بین مسلمین ایجاب می‌کرد که ایران روابط خود را با کشورهای عربی مستحکم کند؛ برعکس، غیر از روابط نسبتاً خوب با عربستان - که ناشی از نظریه دوستونی نیکسون و بر مبنای نظم دلخواه ایالات متحده قرار داشت - دولت ایران با کشورهای عربی روابط چندان مساعدی برقرار نکرد؛ اما با اسرائیل که رژیم می‌معارض با این کشورها بود، روابطی دوستانه داشت. ایران در دی‌ماه ۱۳۲۸ (ژانویه ۱۹۵۰) دولت اسرائیل را به صورت "دوفاکتو" (که امکان لغو آن وجود دارد) به رسمیت شناخت و به جز مقطع زمامداری کوتاه مصدق که کنسولگری ایران را در بیت‌المقدس منحل کرد، روابط ایران و اسرائیل روندی روبه‌رشد داشته است. ایران در تحریم نفتی اعراب علیه اسرائیل، امکانات زیادی از جمله فرودگاه‌های خوزستان را در اختیار آمریکا قرار داد. همکاری‌های اطلاعاتی سیا و موساد و ساواک به عنوان مثلی بود که محدوده خاورمیانه به‌ویژه کشورهای مصر و عراق و سوریه را پوشش می‌داد. تأثیرپذیری روابط ایران و اسرائیل از آمریکا به گونه‌ای بود که نوسان روابط آمریکا و اسرائیل در اثر اجرای طرح "راجرز" که مبتنی بر بازپس‌گیری سرزمین‌های اشغالی اعراب در جنگ ۱۹۶۷ بود، بر روابط

1. S/ Res/ 662 (9 August, 1990)

ایران و اسرائیل نیز تأثیر گذاشت و با پذیرش این طرح از جانب ایران، روابط دو کشور تنزل پیدا کرد؛ اما به‌طور کلی روابط ایران و اسرائیل به گونه‌ای بود که این کشور در سال ۱۹۷۹ در تهران سفارتخانه داشت» (اطاعت، ۱۳۷۶، ص ۱۷۵).

با سقوط رژیم پهلوی در بهمن ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) و پیروزی انقلاب اسلامی، شیوه تأثیرپذیری سیاست خارجی ایران از قدرت‌های بیگانه به‌خصوص آمریکا، جای خود را به سیاست «نه شرقی نه غربی» داد؛ به‌طوری که در جریان انقلاب، مردم و رهبری ایران آن‌طور که در سخنان و شعارهای خود منعکس می‌کردند، مشکلات داخلی کشور را ناشی از اعمال نفوذ خارجی به‌ویژه ایالات متحده آمریکا می‌دانستند. پس از پیروزی انقلاب، شعارهایی نظیر «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» جنبه عملی به خود گرفت و سیاست اعتراضی به عنوان یک مشی سیاست خارجی به اجرا گذاشته شد. امام خمینی علیه السلام به عنوان رهبر انقلاب و بانی این سیاست در مصاحبه با هفته‌نامه آمریکایی تایم در نهم آذر ۱۳۵۸ در تشریح این سیاست فرمودند:

«ما معادله جهانی و معیارهای اجتماعی و سیاسی را که تا به حال به واسطه آن تمام مسائل جهان سنجیده می‌شده است، شکسته‌ایم. ما خود چارچوب جدیدی ساخته‌ایم که در آن عدل را ملاک دفاع و ظلم را ملاک حمله گرفته‌ایم. از هر عادل‌ی دفاع می‌کنیم و بر هر ظالمی می‌تازیم... ما این سنگ را بنا خواهیم گذاشت. امید است کسانی پیدا شوند که ساختمان بزرگ سازمان ملل متحد و شورای امنیت و سایر سازمان‌ها و شوراهای را بر این پایه بنا کنند» (امام خمینی، ۱۳۷۱، ج ۲۲، ص ۲۶۴).

اکنون پس از توجه به مطالب پیش گفته، سؤال مطرح شده را پاسخ می‌دهیم:

۱. پیروزی انقلاب اسلامی ایران مطابق بند ۲ ماده ۱ و ماده ۵۵ منشور ملل متحد از مصادیق «اصل حق مردم در تعیین سرنوشت خود» است که با توجه به آن، هرچند ایران قبل از انقلاب اسرائیل را به رسمیت شناخته باشد، حق خواهد داشت بنای

جدیدی را در سیاست خارجی خود طراحی و اجرا کند. بدیهی است همان‌طور که طراحی سازمان‌های داخلی و قانون اساسی از اختیارات یک کشور در بُعد داخلی آن است، ایجاد یا قطع روابط با دیگر اتباع حقوق بین‌الملل از اختیارات آن در بُعد خارجی است که مبین صلاحیت و اهلیت آن از دیدگاه حقوق بین‌الملل است.

۲. قطعنامه مورخ ۱۹۳۶ «مؤسسه حقوق بین‌الملل» به رسمیت شناختن را صریحاً عملی آزادانه اعلام کرده است. این آزادی مفید این امر است که به‌طور کلی تعهد حقوقی به شناسایی یا رد آن وجود ندارد؛ زیرا شناسایی به جای آنکه امری حقوقی باشد، سیاسی است و در بند اراده بی‌قید و شرط خود کشورهاست (ضیائی بیگدلی، ۱۳۷۳، ص ۲۱۳).

۳. با توجه به آنچه در مقدمه پاسخ بیان شد، مقتضای «اصل تغییر بنیادین اوضاع و شرایط» این است که در وضعیت جدید پس از انقلاب، ایران امکان حقوقی انصراف از تعهدات حقوقی را که معارض با این اوضاع و شرایط باشد، خواهد داشت.

۴. ایران اسرائیل را به صورت «دوفاکتو» به رسمیت شناخته بوده است^۱ و «شناسایی دوفاکتو قابل استرداد و لغو است» (علی‌بابایی، ۱۳۷۵، ص ۲۲۰)؛ برای مثال می‌توان از فرانسه یاد کرد که هرچند قبلاً حکومت فنلاند را به‌طور دوفاکتو به رسمیت شناخته بود، بعداً در اکتبر ۱۹۱۸ آن را لغو کرد.

۵. ممکن است گفته شود ایران و اسرائیل هر دو عضو سازمان ملل متحد هستند و درباره کشورهای عضو، الزام به شناسایی وجود دارد. پذیرفته شدن اسرائیل به عضویت سازمان ملل متحد هیچ‌گاه برای کشورهای عضو الزام شناسایی به وجود

۱. در اعلامیه رسمی دولت ایران که در ۲۳ اسفند ۱۳۳۸ به مناسبت شناسایی اسرائیل منتشر شد، آمده است: «دولت ایران اسرائیل را بالفعل به رسمیت شناخت، ولی برای اینکه این شناسایی به صورت رسمی درآید، طبق تصمیم هیئت دولت، آقای انتظام نماینده دائمی دولت شاهنشاهی در سازمان ملل متحد به اطلاع دولت اسرائیل رساند که از این پس دولت ایران دولت اسرائیل را به صورت دوفاکتو به رسمیت شناخته است (علی‌بابایی، تاریخ سیاست خارجی ایران، ص ۱۵۵).

نمی‌آورد؛ چنان‌که «تریگولی دبیر کل وقت سازمان ملل در ۱۹۵۰ میلادی در رابطه با شناسایی چین ابراز نظر کرده است که قبول عضویت کشوری در سازمان ملل متحد به منزله شناسایی آن از طرف کشورهای عضو سازمان ملل متحد نمی‌باشد» (علی‌بابایی، ۱۳۷۵، ص ۱۵۵).

نهایتاً اینکه در وضعیت حاصل از نقض صلح و امنیت بین‌المللی، شناسایی نکردن اسرائیل را می‌توان از سهل‌الوصول‌ترین ابزارهای ضمانت اجرا به حساب آورد که کشورهای در حال توسعه می‌توانند از آن بهره‌جویند و سیاست جمهوری اسلامی ایران در این راستا الگوی مناسبی برای کشورهای دیگر به شمار می‌آید.

ماهیت و ضرورت تسلیح کرانه باختری

در نتیجه تحقق راهبرد تسلیح کرانه باختری، این منطقه یک جبهه بسیار سنگین و دردآور برای رژیم اشغالگر خواهد بود و میدان آینده جنگ مقاومت فلسطین علیه رژیم صهیونیستی از جبهه کرانه باختری آغاز خواهد شد. مسلح شدن کرانه باختری به معنای شمارش معکوس نابودی رژیم صهیونیستی است؛ چراکه شهرک‌نشینان صهیونیستی از سراسر دنیا و از کشورهای دیگر به فلسطین اشغالی سرازیر شده‌اند و وقتی که شرایط را ناامن ببینند، دیگر نابودی رژیم صهیونیستی نیازمند یک جنگ مخرب نخواهد بود؛ بلکه خود صهیونیست‌هایی که با وعده امنیت و شرایط اقتصادی مناسب به این سرزمین آمده‌اند، وقتی شرایط را معکوس و وارونه ببینند، به کشورهای خود باز می‌گردند و به خودی خود رژیم صهیونیستی دچار «فروپاشی از درون» خواهد شد؛ لذا مسلح شدن مردم کرانه باختری بر اساس فرمایش مقام معظم رهبری هم از منظر حقوق بین‌الملل و منشور ملل برخوردار است و هم از زاویه اخلاقی و ایدئولوژیک قابل توجه است و هم از نظر امنیت‌سازی برای مردم این منطقه در قبال یک غده سرطانی توجیه‌پذیر است. موضوع تسلیح کرانه باختری

می تواند یک نقطه عطف و سرآغاز برای پایان رژیم صهیونیستی تلقی شود و آثار بسیار ارزشمندی در عرصه معادلات منطقه‌ای داشته باشد.

منظور از «تسلیح کرانه باختری» رساندن سلاح‌های تأثیرگذار و بازدارنده به این منطقه و سازماندهی استفاده شبکه‌ای از آن است. هرچند فلسطینی‌های کرانه باختری به وسیله سلاح و شیوه‌های غیربازدارنده و بعضاً بدوی با سربازان و شهرک‌نشینان رژیم صهیونیستی درگیر می‌شوند، تأثیر نبردهای موشکی مقاومت غزه با رژیم صهیونیستی گواه آن است که روحیه مقاومت هنوز در کرانه باختری زنده است و قابلیت سرمایه‌گذاری دارد.

غزه ۳۶۰ کیلومتر مربع مساحت و یک میلیون و ۸۰۰ هزار نفر جمعیت دارد؛ در حالی که کرانه باختری دو میلیون و ۷۰۰ هزار نفر جمعیت و وسعتی نزدیک به شش هزار کیلومتر دارد و مسلح شدن این کرانه و تجمع داشته‌های آن با غزه و نزدیک بودن آن به مراکز حساس و راهبردی رژیم صهیونیستی می‌تواند در جنگ آینده، به فرموده رهبر انقلاب سرنوشت جنگ را تعیین کند. تسلیح ساحل غربی با توجه به وجود تعداد زیادی از شهرک‌های پرجمعیت صهیونیست در ساحل غربی و در تیررس بودن این شهرک‌ها، معادلات صهیونیست‌ها را بر هم می‌زند.

در یک جمع‌بندی درباره ضرورت سیاسی تسلیح کرانه باختری باید گفت:

۱. کرانه باختری که از سال ۲۰۰۷ از نوار غزه جدا شد و سیاستمداران سازشکار فلسطینی راه‌حل سیاسی را که بهتر است عنوان سازش بر آن نهیم، انتخاب کردند، نه تنها از محور مقاومت و جنگ گروه‌های فلسطینی با اسرائیل دور مانده، بلکه تحت شدیدترین نظارت‌های جاسوسی اسرائیلی‌ها قرار گرفته است. تمام هدف و تلاش صهیونیست‌ها تاکنون بر این مبنا استوار بوده است که مردم کرانه باختری را از صفوف مقاومت جدا کنند. شاید مهم‌ترین دلیل این امر فقدان عمق استراتژیک اسرائیل است که در مجاورت شهرهای کرانه باختری قرار دارد. با نگاهی به

جنگ‌های ۳۳ روزه، ۲۲ روزه و ۸ روزه به‌خوبی می‌توان دریافت که رژیم صهیونیستی به دلیل همین مشکل، یعنی نداشتن عمق استراتژیک، توان ادامه یک جنگ بلند را ندارد و دوره‌های جنگی خود را بر اساس روز مشخص می‌کند؛ مانند جنگ هشت‌روزه. در صورتی که در جنگ‌های عرصه بین‌الملل تاکنون این واحد برای تعیین زمان جنگ‌ها مصطلح نبوده است و بر اساس سال، جنگ‌ها را تقسیم‌بندی می‌کنند؛ بنابراین زمانی که رژیم صهیونیستی با چنین مشکل بزرگی (نداشتن عمق استراتژیک) روبروست و در جنگ با مردم محصور نوار غزه که هفت سال است تحت شدیدترین سختی‌ها و تحریم‌ها قرار دارند، نتوانسته است موفقیتی هرچند اندک به دست آورد، تمام تلاش خود را بر مسلح‌نشدن و نپیوستن مردم کرانه باختری به مقاومت فلسطین به کار برده است. صهیونیست‌ها نیک می‌دانند که اگر جمعیت دو میلیون و هفتصد هزار نفری کرانه باختری به نوار غزه بپیوندد، نخواهند توانست با سه و نیم میلیون مبارز و طرفدار مقاومت بجنگند؛ از این رو سعی کرده است با تشدید نظارت‌ها و فعالیت‌های جاسوسی، هرگونه تحرک مشکوک را کنترل کند. اما در جنگ اخیر شاهد بودیم که تمامی این اقدامات در برابر ایمان مردم کرانه باختری بسیار ناکارآمد بود و مردم این منطقه برای اولین بار تظاهرات صدها هزار نفری در حمایت از هموطنان خود در نوار غزه برپا کردند. حال با توجه به این مسئله، اگر این جمعیت عظیم مسلح شوند، رژیم صهیونیستی با بدترین کابوس دوران حیات خود روبرو خواهد شد.

۲. مسلح‌شدن مردم کرانه باختری بزرگ‌ترین تهدید برای تأسیسات هسته‌ای اسرائیل است. با توجه به نزدیکی تأسیسات هسته‌ای دیمونا به شهرهای کرانه باختری و اهمیتی که این تأسیسات برای اسرائیل دارد، مسلح‌شدن مردم کرانه باختری می‌تواند چالش امنیتی بزرگی برای اسرائیلی‌ها ایجاد کند و آن‌ها مجبور خواهند شد برای مقابله با این چالش، بخش بزرگی از توجه خود را از نوار غزه

بردارند و بر مناطق غربی رود اردن تمرکز کنند. این امر می‌تواند به گروه‌های مقاومت حماس و جهاد اسلامی بهترین فرصت را برای وارد کردن ضربه‌های اساسی به دشمن اشغالگر بدهد.

۳. بیش از نیم‌میلیون اسرائیلی در بیش از ۱۲۰ شهرک غیرقانونی که از سال ۱۹۶۷ میلادی در کرانه باختری و شرق بیت المقدس ساخته شده است، زندگی می‌کنند. وجود این جمعیت قابل توجه در کرانه غربی رود اردن می‌تواند بزرگ‌ترین نقطه ضعف برای اسرائیل باشد. در صورتی که مردم به میدان آمده کرانه باختری توسط گروه‌های حامی مقاومت مسلح شوند، به راحتی می‌توان از طریق این جمعیت صهیونیستی، فشار بر اسرائیل را مضاعف نمود. شاید اسرائیلی‌ها هیچ وقت در پروژه تصرف کرانه باختری این نقطه ضعف را در نظر نداشته‌اند. حال که مردم بی‌گناه و بی دفاع غزه آماج حملات بی‌رحمانه اسرائیل قرار گرفته است، جمعیت نیم‌میلیونی اسرائیل در کرانه باختری باید به عنوان گروگانی در دستان مقاومت باقی بماند و فلسطینیان از این اهرم فشار در راستای عقب‌راندن اسرائیل بهره ببرند.

۴. اخیراً روزنامه هآرتص نوشت که اداره رژیم اشغالگر قدس از زمان امضای پیمان اسلو، نقشه‌ها و طرح‌هایی برای چیرگی بر اراضی کرانه باختری و ایجاد شهرک‌های صهیونیست‌نشین در آن‌ها تهیه کرده است. به نوشته این روزنامه عبری‌زبان، مسئولان رژیم اشغالگر تصمیم گرفته‌اند برای اجرای این نقشه‌ها و طرح‌ها، بیش از ده درصد اراضی کرانه باختری فلسطین را صادره کنند. (<http://rajanews.com/detail.asp?id=120988>) با توجه به این سند مشخص، به نظر می‌رسد اسرائیل در تدارک اجرای فاز جدیدی از نقشه خود برای بلعیدن کرانه باختری باشد.

۵. مسئله مهم دیگر در مورد اهمیت کرانه باختری از لحاظ جغرافیایی است. با توجه به اینکه نوار غزه محصور است و تنها گذرگاه موجود برای ارتباط این منطقه با دنیای خارج گذرگاه رفح است و این منطقه نیز با سیاست‌های کج دار و مریز قاهره باز و بسته می‌شود، اهمیت منطقه باز کرانه باختری بیش از پیش روشن می‌شود. کرانه باختری با توجه به قرارگرفتن در جنوب و شرق منطقه سیاسی رژیم صهیونیستی یعنی حیفا و تل‌آویو در محاسبات استراتژیک اسرائیل بسیار تأثیرگذار است.

۶. مسلح شدن کرانه باختری نه تنها در عرصه داخلی می‌تواند معادلات جنگ را بر هم بزند، بلکه تأثیراتی فراتر از مرزهای فلسطین نیز خواهد داشت. کرانه باختری که در همسایگی اردن قرار دارد، پتانسیل عظیمی نیز در داخل اردن دارد. نزدیک به چهارونیم میلیون فلسطینی ساکن در اردن در صورت مهیاشدن شرایط در کرانه باختری برای جنگ با اسرائیل به سرعت به نیروهای مقاومت خواهند پیوست؛ چراکه بسیاری از این مردم پیوندهای سببی و نسبی با مردم کرانه باختری دارند؛ مضافاً به اینکه این مردم همان آواره‌هایی هستند که به دنبال هجوم نیروهای اسرائیلی به اردن گریخته‌اند و سال‌هاست که آرزو دارند به سرزمین خود بازگردند. اینکه پیوستن این تعداد نیرو به نیروهای مقاومت چه تأثیراتی خواهد داشت، نیازی به توضیح ندارد؛ چراکه وقتی جمعیتی اندک در نوار غزه بدون هیچ‌گونه تجهیزات پیشرفته‌ای هفت سال در برابر صهیونیست‌ها مقاومت کرده است، نتیجه تشکیل ارتشی چندمیلیونی کاملاً مشخص خواهد بود. در ادامه به مهم‌ترین محورهای مشروعیت تسلیح کرانه باختری از منظر حقوق بین‌الملل می‌پردازیم:

حق تعیین سرنوشت

اصل حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود از اصول اساسی حقوق بین‌الملل است که بنا بر موازین سازمان ملل، به عنوان مرجع تفسیر هنجارهای منشور، الزام‌آور است.^۱

1. United Nations General Assembly Resolution 1514.

این اصل مبتنی بر این است که در احترام به اصل حقوق برابر و برابری منصفانه فرصت‌ها، ملت‌ها حق دارند حاکمیت و وضعیت سیاسی بین‌المللی خود را بدون هرگونه اجبار یا مداخله خارجی برگزینند.^۱ می‌توان پیشینه این اصل را تا منشور آتلانتیک پی گرفت که فرانکلین روزولت رئیس‌جمهور آمریکا و ونستون چرچیل نخست‌وزیر بریتانیا در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ امضا کردند و به هشت نکته اصلی منشور، متعهد شدند. این اصل بیان نمی‌کند که تصمیم‌گیری یا نتیجه آن چگونه باید باشد، استقلال باشد یا فدراسیون یا تحت‌الحمایه یا نوعی خودمختاری یا حتی همسان‌سازی کامل. همچنین نمی‌گوید که مرزهای بین ملت‌ها چه باید باشد یا اینکه چه چیز یک ملت را تشکیل می‌دهد. در واقع تعاریف و معیارهای حقوقی متعارضی برای تعیین گروه‌هایی که می‌توانند به‌طور مشروع ادعای حق تعیین سرنوشت کنند، وجود دارد.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۴ دسامبر ۱۹۶۰ قطعنامه ۱۵۱۴ (XV) را با عنوان اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و مردمان مستعمره تصویب کرد تا بین تعیین سرنوشت و هدف استعمارزدایی آن یک پیوند حقوقی اجتناب‌ناپذیر برقرار شود و یک حق نوین مبتنی بر حقوق بین‌الملل بر اساس آزادی تعیین سرنوشت اقتصادی را لازم بدانند. در ماده ۵ بیان می‌گردد: گام‌های فوری باید برای مناطق غیرخودگردان یا همه آن مناطقی که هنوز به استقلال دست نیافته‌اند، برداشته شود تا همه قدرت‌ها در انطباق با خواست آزادانه ابرازشده آنان بدون هرگونه تمایز نسبت به نژاد، تیره یا رنگ، بدون شرایط یا پیش‌فرض به مردمان آن مناطق منتقل شود تا آنان را قادر سازد از استقلال و آزادی کامل برخوردار گردند؛ اضافه بر این، مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۵ دسامبر ۱۹۶۰ قطعنامه ۱۵۴۱ (XV) را با عنوان اصولی که باید اعضا را در تعیین وجود یا عدم الزام انتقال اطلاعات خواسته شده تحت ماده ۷۳

1. Chapter I - Purposes and Principles of Charter of the United Nations.

منشور ملل متحد در ماده سوم با لحاظ اینکه ناآمادگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یا آموزشی هرگز نباید زمینه‌ای برای تأخیر در استقلال شود، تصویب کرد^۱ تا انطباق کامل استعمارزدایی با اصل تعیین سرنوشت را در ۱۵۴۱ (XV) تضمین کند.

بر اساس حق تعیین سرنوشت اینکه مردم فلسطین از کدام معبر باید تردد کنند یا از کدام گذرگاه باید برای خروج از نوار غزه استفاده کنند و مردم کرانه باختری برای تردهای خودشان از چه راه و معبری باید استفاده کنند، بر عهده خود مردم فلسطین است، نه اینکه مصر و رژیم صهیونیستی تصمیم بگیرند که فلان معبر برای کالا، فلان معبر برای تردد بیمار، فلان معبر برای تردد افراد عادی، فلان معبر برای نیازمندی‌های صنعتی، فلان معبر برای نیازمندی‌های عمرانی و... است. صهیونیست‌ها در واقع با این کارها می‌خواهند مردم فلسطین را آن‌طور که می‌خواهند مدیریت کنند.

دفاع مشروع

تسلیح کرانه باختری در زمره سلسله‌اقدامات نظام جمهوری اسلامی ایران در دفاع از ملت‌های تحت ستم است. مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران در ۱۴ بهمن‌ماه ۱۳۹۰ فرمودند:

«ما در قضایای ضدیت با رژیم صهیونیستی دخالت کردیم؛ نتیجه‌اش هم پیروزی جنگ ۳۳ روزه و پیروزی جنگ ۲۲ روزه بود. بعد از این هم هر جا هر ملتی، هر گروهی با رژیم صهیونیستی مبارزه کند، ما پشت سرش هستیم و کمکش می‌کنیم و هیچ ابایی هم از گفتن این حرف نداریم. این حقیقت و واقعیت است.»

1. United Nations General Assembly Resolution 1654 (XVI).

موجودیت دفاع مشروع در حقوق بین‌الملل عرفی

به جرئت می‌توان گفت که قبل از منشور، مفاهیمی از قبیل دفاع از خود فاقد تعریف‌ها یا محدودیت‌های حقوقی بودند و تنها ابزار و عذرهایی سیاسی برای دخالت و توسعه‌طلبی قلمداد می‌شدند. هرچند با پدید آمدن قضیه کشتی «کارولین» که آن نیز قبل از منشور اتفاق افتاد، مسئله دفاع از خود از حالت سیاسی خارج شد (ظریف خوانساری، ۱۹۸۹، ص ۳۶).

تعریف سنتی دفاع مشروع طبق حقوق بین‌الملل عرفی در دعوای «کارولین» مطرح شده است. در سال ۱۸۳۷ اتباع بریتانیا یک کشتی را در بندری از آمریکا توقیف و تخریب کردند، زیرا ملزومات گروه‌هایی از اتباع آمریکا را که به خاک کانادا حمله می‌کردند، تأمین می‌کرد. وزیر امور خارجه آمریکا طی مکاتباتی که با مقامات بریتانیا داشت، اظهار کرد:

«لازم است ضرورت دفاع مشروع به صورت فوری و گریزناپذیر وجود داشته باشد؛ به گونه‌ای که چاره‌ای و فرصتی جز انجام آن نباشد...؛ علاوه بر این شرایط برای مشروعیت دفاع، نباید اقدام انجام‌شده در چارچوب دفاع غیرمعقول یا خارج از حد تناسب باشد؛ زیرا اقدامی که در اثر ضرورت دفاع مشروع توجیه می‌گردد، باید محدود به آن ضرورت بوده و کاملاً حد آن رعایت شود» (شاو، ۱۹۹۷، ص ۷۸۷).

این اصول در آن زمان مورد پذیرش دولت بریتانیا قرار گرفت و اکنون بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی را تشکیل می‌دهد. «والاس» در این باره می‌گوید:

«به‌طور خلاصه توسل به زور در پرتو دفاع مشروع طبق موازین حقوق بین‌الملل عرفی قابل توجیه است، مشروط بر اینکه دارای شرایط زیر باشد: ضرورت، گریزناپذیری، فوریت و فقدان راهی دیگر که بتواند جایگزین شود. محدوده توسل به زور که باید حین دفاع مشروع رعایت شود، با میزانی که برای دفع تجاوز مورد نیاز است، مقایسه و تطبیق داده شود» (والاس، ۱۹۹۷، ص ۲۵۲-۲۵۳).

موجودیت دفاع مشروع در منشور ملل متحد

میثاق «بریان کلوگ» در ۲۶ اوت ۱۹۲۸ درباره «انصراف دولت‌ها از جنگ به عنوان ابزاری از سیاست ملی» در مورد دفاع مشروع ساکت است؛ ولی هنگام تأیید آن توسط دولت‌ها کلاً این مطلب که دفاع مشروع از بین نرفته و ارزش عرفی خود را کماکان حفظ کرده است، تأیید شد. بعداً منشور سازمان ملل متحد رسماً حق دفاع مشروع را برای تمام اعضا شناسایی کرد (کارو، ۱۳۷۵، ص ۴۴۰).

در فصل هفتم منشور ملل متحد علاوه بر تجویز توسل به زور توسط شورای امنیت و به تعبیری «امنیت دسته‌جمعی» مورد دیگری از توسل به زور نیز مجاز شمرده شده و آن مفاد ماده ۵۱ منشور است. مفاد این ماده، استثنایی بر بند ۴ ماده ۲ منشور است که استفاده از زور در روابط بین‌المللی را منع می‌کند. در ماده ۵۱ آمده است که هیچ‌یک از مقررات مندرج در منشور به حق ذاتی دفاع مشروع، چه به صورت انفرادی و چه به صورت جمعی، در صورت وقوع حمله‌ای مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد، تا زمانی که شورای امنیت اقدامات لازم را برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی انجام دهد، خدشه‌ای وارد نمی‌سازد.

در این ماده علاوه بر دفاع فردی، برای دفاع جمعی نیز مجوز صادر شده است. در واقع این ماده به هر یک از اعضای سازمان ملل متحد این حق را می‌دهد که در قالب دفاع به کمک کشور قربانی بپردازند. این حق که از این پس به صورت یک قاعده و اصل کلی درآمده، به این نحو تفسیر شده است که کشور مداخله‌کننده نباید خودش قربانی تجاوز مورد نظر باشد (که در این صورت دفاع فردی خواهد بود). پیمان آتلانتیک شمالی (NATO)^۱ و ورشو^۲ هر دو در همین راستا شکل گرفته‌اند. در این مورد باید بین

۱. در سال ۱۹۴۹ میلادی.

۲. در سال ۱۹۵۵ میلادی.

دو کشور پیمانی وجود داشته باشد (برای مثال یک معاهده) یا اگر چنین معاهده‌ای وجود ندارد، کشور قربانی صریحاً از کشور دیگر درخواست کمک کرده باشد.^۱

دفاع مشروع و اقدامات نظام امنیت جمعی شورای امنیت

منشور ملل متحد در وهله اول مواد مربوط به نظام امنیت دسته‌جمعی را در اول فصل هفتم مطرح کرده است و سپس در ذیل آن و در ماده ۵۱ صریحاً مقرر کرده که اگر به یکی از اعضای سازمان ملل متحد حمله مسلحانه شود، تا زمانی که شورای امنیت اقدامات لازم را برای اعاده صلح و امنیت بین‌المللی انجام نداده است، هیچ‌یک از مقررات منشور مانع از حق ذاتی دفاع مشروع نمی‌شود. مفهوم مخالف این ماده چنین است که به محض اینکه شورا اقدامات لازم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را انجام دهد، اولویت با اقدامات شورای امنیت است. گو اینکه ذیل ماده ۵۱ صراحتاً بیان می‌کند اقداماتی که در راستای حق دفاع از خود صورت می‌پذیرد، به‌هیچ‌وجه در اختیار و مسئولیتی که شورای امنیت بر طبق منشور ملل متحد دارد، تأثیری ندارد؛ بنابراین تقدم طرح مسئله امنیت جمعی شورای امنیت بر دفاع از خود از یک طرف و مفهوم مخالف ماده ۵۱ از سوی دیگر بیانگر آن است که اصالت‌بخشیدن به اقدامات شورای امنیت مورد نظر تدوین‌کنندگان منشور بوده است و پیش‌بینی دفاع مشروع در واقع جبرانی بر ناکارآمدی مؤثر نظام امنیت دسته‌جمعی قلمداد می‌گردد که پس از به‌کارافتادن ماشین امنیت دسته‌جمعی، اعتبار خود را از دست خواهد داد.

مسئله قابل طرح این است که عبارت «اقدامات لازم» بسیار کلی و انعطاف‌پذیر است و ممکن است از آن سوءاستفاده شود. آیا صرف اتخاذ تصمیم از سوی شورای امنیت مثل صدور یک قطعنامه یا درخواست توقف نبرد، اقدامی لازم محسوب

1. Cassese, Op. Cit. P.236.

می‌شود یا اینکه مسئله باید به گونه‌ای باشد که عملاً صلح اعاده شده باشد یا در شُرُف اعاده‌شدن گردد به نحوی که اقدام دفاعی لغو محسوب شود؟ به هر حال تفسیری غیرمنطقی از این عبارت می‌تواند خطر محو موجودیت یک کشور یا بخشی از آن را به همراه داشته باشد.

طبق ماده ۳ قطعنامه، مادام که متجاوز قسمتی از خاک کشور دیگر را تصرف کرده و در اشغال خود نگه داشته است، تداوم تجاوز محقق شده و حق دفاع مشروع کشور قربانی قطعی است.

در سال ۱۹۸۲ دولت بریتانیا به‌رغم این امر که کشور آرژانتین قطعنامه ۵۰۲ شورای امنیت را مبنی بر توقف مخاصمات پذیرفته بود، تصمیم گرفت به جنگ برای استرداد جزایر فالکلند ادامه دهد و این استدلال آرژانتین را که هیچ تهدید و خطر جدی وجود ندارد، رد کرد. همچنین در سال ۱۹۶۷، زمانی که مسئله نقض مکرر آتش‌بس اسرائیل- اردن در شورای امنیت به بحث گذاشته شد، نماینده اتحاد جماهیر شوروی (سابق) ابراز کرد که کشورهای قربانی تجاوز حق اتخاذ اقدامات تدافعی علیه اسرائیل اشغالگر را تا زمانی که این کشور به فعالیت‌های نظامی‌اش پایان دهد و نیروهای خود را از سرزمین اشغال‌شده خارج کند، دارند. نماینده هند بیان کرد که حکم راجع به عقب‌نشینی اسرائیل نه فقط مبتنی بر حقایق این وضعیت، بلکه بر اساس این اصل مشهور و بدیهی است که تجاوزگر نباید مجاز به برخورداری از آثار و نتایج تجاوز خود شود (زمانی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۰ و ۱۲۱).

بنابراین می‌توان اقدامات مردم فلسطین در دفاع از سرزمین خود را تا قطع تجاوز، موجه و قانونی دانست، مگر آنکه شورای امنیت اقدام لازم و مؤثری در جهت اخراج نیروهای متجاوز از کشور فلسطین صورت دهد؛ چنان‌که مبارزات لبنان و سوریه در راه اخراج نیروهای اسرائیلی از این دو کشور نیز تا تحقق چنین شرطی موجه و مجاز خواهد بود و صرف اظهار تأسف شورای امنیت و صدور قطعنامه‌های

بدون پشتوانه را نمی‌توان از مقوله اقدامات لازم مندرج در ماده ۵۱ به حساب آورد؛ چه رسد به طرح صلحی که نه از سوی شورای امنیت، بلکه به ابتکار بزرگ‌ترین حامی جهانی اسرائیل یعنی آمریکا طراحی شده است. بدیهی است که هر تلاشی برای اعاده صلح، قطع نظر از اهداف آن، مورد تأیید است؛ به شرط اینکه در محو تجاوز و اعاده صلح و امنیت بین‌المللی مؤثر باشد.

دفاع مردم لبنان در برابر تجاوزات رژیم صهیونیستی نیز از جمله اقدامات مندرج در عنوان دفاع مشروع منشور سازمان ملل متحد است. مطابق ماده ۵۱ منشور ملل متحد، ملت لبنان از این حق ذاتی برخوردار است که هرگونه اشغال نظامی را به نحو مؤثر و متناسب پاسخ دهد. بدیهی است این عملیات تدافعی می‌تواند به صورت عملیات ارتش منظم صورت پذیرد؛ چنان‌که می‌تواند در قالب عملیات چریکی بر ضد نیروهای اسرائیلی مستقر در لبنان نیز انجام گیرد.

برخی از دولت‌های حامی رژیم اسرائیل با کلی‌گویی و ابهام، اقدام مردم لبنان علیه نیروهای نظامی اسرائیل مستقر در خاک لبنان را به عملیات تروریستی موسوم می‌کنند یا حداقل ممکن است چنین اقداماتی با اقدامات تروریستی به دلیل تشابه شکلی آن‌ها، مثل غیرمنتظره‌بودن اقدامات مبارزان لبنانی علیه نیروهای اشغالگر، یکی دانسته شود؛ بنابراین مناسب است مرز میان تروریسم و دفاع مشروع به‌طور اجمالی بررسی شود.

دفاع مشروع جمعی

ناکارآمدی نظام امنیت جمعی منشور به عنوان یک ضمانت اجرای مؤثر در دفاع از کلیه دولت‌ها در برابر تجاوزات احتمالی، ضعف نظامی برخی از دولت‌ها در دفاع از خود و ترس از حمله و تجاوز دیگران در مجموع دولت‌ها را بر آن داشته تا با انعقاد پیمان‌های دفاع جمعی در برابر حمله کشورهای دیگر به کشورهای عضو پیمان، به دفع تجاوز پردازند. چنین پیمان‌هایی به شرطی معتبر هستند که طبق ماده

۵۱ منشور ملل متحد تنها در صورت وقوع یک «حمله مسلحانه» پیش‌بینی شده باشند و سایر شرایط مندرج در منشور در ارتباط با اعمال حق دفاع از خود را که در مواد ۵۱ تا ۵۴ منشور مطرح شده است، رعایت کرده باشند.

«دفاع مشروع دسته‌جمعی چندین بار در میثاق‌های متعدد دوجانبه و چندجانبه منطقه‌ای یا غیرمنطقه‌ای که مستقیماً بر ماده ۵۱ منشور مبتنی است، تکرار شده است. معاهده کمک‌های متقابل کشورهای آمریکایی به نام معاهده ریو، ۲ سپتامبر ۱۹۴۷ ماده ۳ معاهده آتلانتیک شمالی، ۴ آوریل ۱۹۴۹، ماده ۵ عهدنامه مربوط به دفاع مشترک و همکاری کشورهای عضو جامعه عرب، ۱۳ آوریل ۱۹۵۰، ماده ۲ معاهده دفاع متقابل میان آمریکا و فیلیپین، ۳۰ اوت ۱۹۵۱، مواد ۴ و ۵ معاهده سه‌جانبه امنیتی میان استرالیا، زلاندنو و آمریکا، اول سپتامبر ۱۹۵۱، مواد ۴ و ۵ معاهده دفاع دسته‌جمعی برای آسیای جنوب شرقی، ۸ سپتامبر ۱۹۵۴ (سیتو)، ماده ۴ معاهده ورشو ۱۴ مه ۱۹۵۵، ماده ۴ معاهده همکاری و امنیت متقابل میان آمریکا و ژاپن ۲۲ ژوئن ۱۹۷۰، ماده ۵ و غیره» (ضیائی بیگدلی، ۱۳۷۳، ص ۴۰۵).

برخی نوشته‌ها (مسائلی، بی‌تا، ص ۶۸ و ۶۹) اصولاً صحبت از دفاع از خود به صورت دسته‌جمعی را نادرست می‌دانند؛ چراکه اولاً دفاع از خود دارای ماهیتی یک‌جانبه و فردی است؛ ثانیاً حق دفاع از خود تنها برای کشور مورد حمله وجود دارد، نه سایر کشورها. در ادامه آمده است: طرح این مسئله بعضی را بر آن داشته است تا به جای واژه «دفاع دسته‌جمعی» از آن با عنوان «دفاع از دیگری» نام ببرند.

به نظر می‌رسد آن‌طور که از منشور نیز برمی‌آید، هیچ اشکالی وجود ندارد که حقی به نام دفاع از خود که به قول نویسندگان نوشته‌های مزبور دارای ماهیتی یک‌جانبه و فردی است، در مقام اعمال و اجرا، توسط خود صاحب حق یا توسط او و همپیمانان او اجرا گردد؛ چنان‌که در همین نوشته از قول «بووت» نقل شده است که می‌گوید: تئوری حق جمعی دفاع از خود می‌تواند بر پایه وظیفه محول به

دست‌ها برای ثبات بین‌المللی و اجرای دسته‌جمعی حقی که به‌طور منفرد وجود دارد، استوار باشد (مسائلی، بی‌تا، ص ۶۹).

آیا با توجه به اینکه منشور ملل متحد مسئولیت اولیه حفظ و بقای صلح و امنیت بین‌المللی را بر عهده شورای امنیت سازمان ملل متحد گذاشته است (منشور ملل متحد، ماده ۲۴)، باز هم می‌توان گفت که پس از تدوین منشور، دولت‌ها آزاد هستند در دفاع از دیگری به مقابله برخیزند و به کمک قربانی تجاوز بشتابند؟ به عبارتی آیا طبق منشور، امنیت قربانی تجاوز به شورای امنیت واگذار نشده است؟

در این رابطه به نظر می‌رسد تا زمانی که شورا به انجام این مسئولیت اولیه مبادرت نکرده و به تعبیری، تا وقتی «از طرف آن‌ها» اقدام ننموده است، خود آن‌ها حق اقدام دارند. بدیهی است چنان‌که ماده ۵۱ مقرر داشته است، این یک حق ذاتی است، نه اعطایی؛ لذا حق تقدم در اجرای آن با شورای امنیت است، نه اینکه اصل اجرای آن هم تنها از سوی شورای امنیت مجاز باشد.

نباید توهّم شود که طبق بند ۱ ماده ۵۳ منشور، هیچ‌گونه عملیات اجرایی به موجب قراردادهای منطقه‌ای یا توسط مؤسسات منطقه‌ای بدون اجازه شورای امنیت صورت نخواهد گرفت. بنابراین دفاع مشروع دسته‌جمعی تنها با اجازه شورای امنیت مجاز است؛ زیرا تفسیر این ماده باید با توجه به ماده ۵۱ منشور که حق دفاع مشروع جمعی را شناسایی کرده است، صورت پذیرد؛ لذا مراد از اقدامات اجرایی، آن دسته از اقدامات سازمان‌های منطقه‌ای است که خارج از چارچوب دفاع مشروع جمعی تعریف شود.

نهایتاً به نظر می‌رسد کشورهای در حال توسعه در استفاده از چنین مکانیزمی برای ضمانت اجرای حقوق خود در راستای حفظ تمامیت ارضی خویش دچار منع حقوقی و قانونی نخواهند بود. وانگهی با توجه به مشکلات نظام امنیت جمعی منشور که در جای خود به بخشی از آن پرداختیم، مطمئن‌ترین راه روی‌نهادن به همگرایی در جهت حمایت از حقوق کشورهای در حال توسعه است که پیش‌بینی

ترتیبات منطقه‌ای فصل هشتم منشور، توجیه حقوقی آن را فراهم نموده است. البته در این راه ممکن است موانع سیاسی وجود داشته باشد که در لزوم رفع آن‌ها تردیدی وجود ندارد و بحث پیرامونشان نیز در این مقاله نمی‌گنجد.

مرز میان تروریسم و دفاع مشروع فلسطینیان

کشورهای غربی می‌کوشند اقدامات علیه اسرائیل را تروریستی معرفی کنند؛ اما میان دفاع مشروع و تروریسم تفاوت آشکاری وجود دارد که با تعریف دقیق تروریسم مشخص می‌شود. در مورد تعریف تروریسم باید گفت یک تعریف عام و فراگیر که همه بر آن توافق داشته باشند، وجود ندارد و ما از میان تعاریفی که یکی از نویسندگان جمع‌آوری و تدوین کرده است (ضیائی‌فر، بی‌تا، ص ۶۸)، چند تعریف را به مقتضای مقاله ذکر می‌کنیم.

«والتر»^۱ تروریسم بین‌المللی را بخشی از معضلات متنوع جهان امروزی می‌داند که تحت هدایت دولت یا دولت‌هایی ضد کشورهای دیگر، با همکاری گروه‌های مختلف به وقوع می‌پیوندد و غالباً به حملات به اتباع خارجی یا اموال آنان در سرزمین و کشور خود یا جای دیگر اشاره دارد.

تعریفی دیگر^۲ با صراحت بیشتری «کشتن عامدانه و نظام‌مند بیگانگان با اهداف سیاسی» را تروریسم می‌نامد و سه معیار برای تمایز تروریست از مبارز راه آزادی مطرح می‌کند: ۱. تفاوت در روش جنگی؛ ۲. مبارز راه آزادی با حاکمیت ظالمانه می‌ستیزد؛ ۳. تروریست‌ها با رژیم‌های مستبد هم‌پیمان‌اند.

در این تعریف علاوه بر کشتن بیگانگان، معیار دیگری برای تمایز تروریسم مطرح می‌شود و آن داشتن هدف سیاسی است. در این باره اگر دفع تجاوز هدف

1. Walter Laqueur.

۲. این تعریف از بنیامین نتانیاهو رهبر حزب لیکود اسرائیل است که ضمناً مدعی شده تروریسم فعلی ریشه در دو مکتب اقتدارگرای کمونیسم و بنیادگرایی اسلامی (!) دارد که البته با توجه به وابستگی وی به دستگاه صهیونیستی چنین ادعایی غیرمنتظره نیست.

سیاسی محسوب نشود، پذیرش این معیار نیز مقبول است. اما معیار سوم که صرف تفاوت در روش جنگی باشد، مبنای منطقی ندارد؛ زیرا تداخل یک امر شکلی در موضوعی ماهوی صورت پذیرفته است. آنچه ماهیت تروریسم را شکل می‌دهد، به نظر می‌رسد فارغ از شکل خشونت است؛ بنابراین معیار فوق نمی‌تواند پذیرفته شود. در مورد هم‌پیمانی با رژیم‌های مستبد نیز با این تعریف موافق نیستیم؛ زیرا مفاهیمی مثل دموکراسی و استبداد تعریف شفاف و مورد اتفاقی ندارند؛ لذا ممکن است آنچه نتانیاهو استبدادی می‌داند، در تفسیری از دموکراسی بگنجد.

در تعریف دیگری، تروریسم خشونت غیرمنتظره و غیرمعمول است که بیشتر برای تحت فشار قراردادن یا ارباب به کار می‌رود و قربانیانش غالباً شهروندان هستند. وزارت دفاع آمریکا «کاربرد یا تهدید به کاربرد غیرقانونی زور یا خشونت توسط یک سازمان انقلابی ضد اشخاص یا اموال به قصد مجبورساختن یا ارباب حکومت‌ها یا جوامع را که غالباً با اهداف سیاسی و ایدئولوژیک همراه است»، تروریسم نامیده است. وزارت امور خارجه این کشور نیز خشونت با انگیزه‌های سیاسی را که به طور غیرمنتظره علیه اهداف غیرمبارز توسط گروه‌های فروملی یا عوامل دست‌نشانده دولتی به کار رود، تروریسم خوانده است. بنابراین می‌توان گفت از دیدگاه آمریکا کاربرد «غیرقانونی» زور یا خشونت در مقوله تروریسم می‌گنجد.

کمیسیون حقوق بین‌الملل در ماده ۲۴ مقررات مربوط به جرایم بین‌الملل نیز در این مورد «روا دانستن اقدامات دارای یک ماهیت که حالت وحشت را در اذهان عامه و گروه‌های انسان ایجاد می‌کند»، تروریسم می‌داند.

بالاخره اینکه در فرهنگ حقوقی «بلکس لاو» آمده است: «مراد از اقدام تروریستی فعالیتی است که متضمن اقدام خشونت‌آمیز یا خطرآفرین نسبت به حیات انسانی است و نقض حقوق کیفری ملل متحد یا هر دولتی محسوب می‌گردد یا عملی است که تخلف کیفری محسوب خواهد شد، اگر در صلاحیت ملل متحد یا هر دولتی محسوب گردد و مشخصه‌های آن چنین است: ۱. همراه با ترساندن و اجبار شهروندان است؛ ۲. از راه ترس و اجبار می‌کوشد در سیاست یک دولت تأثیر بگذارد؛ ۳. تغییر رفتار یک دولت را هدف قتل یا آدم‌ربایی قرار می‌دهد» (بلک، ص ۱۴۷۳).

در یک جمع‌بندی و به منظور ارائه یک تعریف جامع‌تر می‌توان تعریف زیر را ارائه کرد: «تروریسم عبارت است از هرگونه عمل خشونت‌آمیز غیرمنتظره و غیرقانونی که بر آن عنوان یک جرم کیفری منطبق است و علیه بی‌گناهان صورت می‌پذیرد و هدف آن تغییر رفتار سیاسی حکومت در عرصه داخلی یا بین‌المللی است».

به این ترتیب مرز میان تروریسم و دفاع مشروع کاملاً مشخص است؛ زیرا دفاع مشروع هرچند ممکن است خشونت‌آمیز و غیرمنتظره باشد یا هدف آن تغییر سیاست تجاوزکارانه دولت متجاوز باشد، اولاً غیرقانونی نیست، زیرا طبق منشور ملل متحد مجاز شمرده شده است؛ ثانیاً علیه بی‌گناهان نیست؛ زیرا متجاوز مدام که در خاک کشور دیگر قرار دارد، خود را در معرض تهاجم مشروع او قرار داده است. بنابراین عملیات فلسطینیان و نیز مقاومت جنوب لبنان علیه نیروهای اسرائیل مستقر در خاک فلسطین و لبنان، به هر شکل که صورت پذیرد منتظره یا غیرمنتظره، در قالب جنگ‌های منظم یا نامنظم - از مشروعیت دفاع از خود برخوردار است و نمی‌توان آن را محکوم کرد.

۱. منابع حقوق بین‌المللی اشغال

مستندات حقوق بین‌المللی اشغال شامل مواردی چون مقررات لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷، کنوانسیون چهارم ژنو و پروتکل الحاقی ۱۹۷۷ و نیز حقوق بین‌الملل عرفی، قطعنامه‌های شورای امنیت و آرای محاکم بین‌المللی است. اسرائیل از ابتدای اعلام موجودیت همواره حقوق بین‌الملل را در مناطق اشغالی فلسطین نقض کرده است. نحوه برخورد اسرائیل با ساکنان مناطق اشغالی مصداق بارز نقض حقوق بشر و کنوانسیون‌های ژنو است. نهادهای وابسته به سازمان ملل متحد طی این شش دهه به صورت فعال درگیر این مناقشه بوده‌اند؛ اما به‌رغم تلاش نهادهای بین‌المللی اشغال تداوم داشته است و ساکنان مناطق اشغالی از حداقل حقوق انسانی محروم بوده‌اند. مقررات حقوق بین‌الملل بشردوستانه اعم از مقرره‌های قراردادی و عرفی بسیار جامع و کارساز هستند و نقض جدی این حقوق در مناطق اشغالی فلسطین دلایل سیاسی دارد. پیچیدگی ذاتی حقوق جنگ، برای مثال تفسیر اصول ضرورت و تناسب نیز

مزید بر علت شده است. این مسائل باعث شده کنوانسیون‌های ژنو در زمینه حمایت از غیرنظامیان و جلوگیری از نقض حقوق بشر در سرزمین‌های اشغالی فلسطین کارایی مطلوبی نداشته باشد. پیرو تصویب اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی و سلب مصونیت از اشخاص در این دیوان، نقض این حقوق در پرتو اساسنامه دیوان تحت عنوان جنایت علیه بشریت قابل پیگیری است.

کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو، کنوانسیون مربوط به ملل تحت اشغال یا مسئولیت‌های دولت‌های اشغالگر در خصوص مردم یا سرزمین تحت اشغال به حقوق اساسی مردم فلسطین تصریح می‌کنند. در کنوانسیون مربوط به ملل تحت اشغال تصریح شده است مردمی که کشورشان توسط یک کشور اشغالگر یا نیروهای اشغالگر مورد تجاوز و اشغال قرار می‌گیرد، حق دارند از همه ابزارهای ممکن برای نجات از شرایط اشغال و بیرون رفتن از سیطره اشغالگر و رفع هرگونه تجاوز استفاده کنند. همچنین در این قانون تصریح شده است که دیگر کشورها و ملل هم حق دارند هرگونه کمک لازم برای رفع تجاوز و اشغالگری را به مردم تحت اشغال بکنند؛ یعنی مقام معظم رهبری به‌خوبی واقف هستند که با تکیه به این حق بین‌المللی، ما یا هر کشور و مردم دیگری می‌توانیم به مردم فلسطین از لحاظ جانی، مالی و ابزاری کمک کنیم تا در مقابل متجاوزان اشغالگر رژیم صهیونیستی ایستادگی کنند.

۲. اقدام علیه تروریسم

یکی دیگر از مبانی تسلیح کرانه باختری اقدام علیه رژیم تروریستی اسرائیل است که از ابتدای تأسیس هم تروریستی عمل کرده و دستش به خون کودکان مسلمان آلوده است و هم منطقه را به مهد پرورش تروریسم تبدیل کرده که آخرین نمونه آن تلاش برای حفظ داعش در منطقه بوده است. همه کشورها تأکید دارند که باید علیه معضل تروریسم اقدام کرد؛ برای مثال می‌توان از موضع آمریکا یاد کرد که در سخنرانی «ویلیام راجرز»^۱ وزیر خارجه پیشین این کشور، در مجمع عمومی سازمان ملل متحد

1. William Rogers.

در سال ۱۹۷۲ اظهار شد. وی در این سخنرانی چنین گفت: اعمال تروریستی تماماً حملاتی ناپذیرفتنی علیه بافت نظم بین‌المللی است. این اقدامات باید در تمامی جهان محکوم شود (شوارتز، بی‌تا، ص ۴۳۲). کشورهای در حال توسعه نیز به موازات همین موضع‌گیری در برابر تروریسم عکس‌العمل نشان می‌دهند و می‌توان گفت یک توافق همگانی میان دولت‌ها در محکومیت تروریسم وجود دارد.

در حال حاضر شش مقاله‌نامه چندجانبه به‌صراحت ناظر به اقدامات تروریستی بین‌المللی وجود دارد که سه مورد آن اقدامات هواپیمارمایی و راهزنی هوایی را منع می‌کنند. تقریباً همه کشورهای اسلامی عضو این مقاله‌نامه‌های هواپیمایی هستند که حاوی تکلیف، تنبیه یا استرداد مجرمان است. در خاورمیانه کشورهای ایران، عراق، اردن و تونس این مقاله‌نامه را تصویب کرده‌اند. همچنین یک قرارداد چندجانبه جهانی، یعنی مقاله‌نامه حفاظت فیزیکی از مواد هسته‌ای با مشارکت کامل دولت‌های خاورمیانه تدوین شده است که استفاده از تسلیحات هسته‌ای به منظور ترور و خشونت را قویاً منع می‌کند (شوارتز، بی‌تا، ص ۴۳۳).

نتیجه‌گیری

تسلیح کرانه‌باختری مبانی اعتقادی، فقهی و حقوقی دارد که ما در این مقاله به بررسی حقوقی آن پرداختیم و تحلیل ابعاد دیگر آن همت صاحبان اندیشه و علم را می‌طلبد. بر اساس مطالب مندرج در این نوشتار، تسلیح کرانه‌باختری اولاً یک ضرورت بین‌المللی است که باید سرلوحه اقدامات مراجع بین‌المللی قرار داشته باشد. این ضرورت ناشی از حقوق بین‌الملل عرفی و مدون دفاع مشروع از جمله منشور ملل متحد است که باید مورد مطالبه همه ملت‌های آزادی‌خواه باشد، ثانیاً هرگز ذیل عنوان کمک به تروریسم و تأمین مالی آن نمی‌گنجد؛ چراکه بر اساس حقوق بین‌الملل و مطابق اسناد مقابله با اشغال است که سال‌هاست ملت فلسطین و جهان اسلام از آن رنج می‌برد.

فهرست منابع

۱. آقای، سیدداود (۱۳۷۶)، «بررسی عملکرد شورای امنیت در حل بحران بوسنی و هرزگوین»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۳۶.
۲. اطاعت، جواد (۱۳۷۶)، ژئوپلیتیک و سیاست خارجی ایران، تهران: سفیر.
۳. خمینی، روح‌الله موسوی (۱۳۷۱)، صحیفه نور، جلد ۲۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴. سلیمی، صادق، (۱۳۷۶)، پدیده مجرمانه و مسئولیت کیفری در حقوق بین‌المللی و حقوق کیفری ایران، تهران: خیام.
۵. شوارتز، دیوید ارون، (بی‌تا)، «تروریسم بین‌المللی و حقوق اسلامی»، اطلاعات سیاسی/اقتصادی، شماره ۶۸.
۶. ضیائی بیگدلی، محمدرضا، (۱۳۷۳)، حقوق بین‌الملل عمومی، تهران: کتابخانه نهج دانش، چاپ هشتم.
۷. _____، (۱۳۷۰)، «مشروعیت جنگ و توسل به زور از دید حقوق بین‌الملل»، مجله سیاست خارجی، سال پنجم، شماره ۲.
۸. ضیائی‌فر، محمدحسن، (بی‌تا)، «تروریسم بین‌المللی و شورای امنیت»، اطلاعات سیاسی/اقتصادی، شماره ۱۰۳-۱۰۴.
۹. علی‌بابایی، غلامرضا، (۱۳۷۵)، تاریخ سیاست خارجی ایران، تهران: درسا.
۱۰. کارو، دومینیک، (۱۳۷۵)، حقوق بین‌الملل (در عمل)، ترجمه و تحقیق مصطفی تقی‌زاده انصاری، تهران: توس.
۱۱. کلییار، کلود آلبر، (۱۳۶۸)، نهادهای روابط بین‌المللی، ترجمه هدایت‌الله فلسفی، تهران: نشر نو.
۱۲. گلان، گرهارد فن، (۱۳۷۸)، درآمدی بر حقوق بین‌الملل عمومی، جلد ۱، ترجمه سیدداود آقای، تهران: میزان.
۱۳. منشور ملل متحد.

14. Beld Soc, Robert L (1987), *The International Law Dictionary*, California: ABC.
15. Black, () *black's law Dictionary*.
16. Chapter I - Purposes and Principles of Charter of the United Nations
17. United Nations General Assembly Resolution 1654 (XVI)
18. Shaw, Malcolm, N (1997) *International Law*, New York: Cambridge University Press.
19. *United Nations General Assembly Resolution 1514*.
20. Wallace, Rebeca M.M. (1997), *International Law*, Third Edition, London: Sweet - Maxwell.
21. Zarif Khonsari, Mohammad Javad (1989), «Anticipatory and Preventive Self Defense in International Law», *The Iranian Journal of International Affairs*, VoL. 1, NO. 1.
22. <http://rajanews.com/detail.asp?id=120988>.

بررسی تطبیقی عدم جواز ولایت‌پذیری از کفار

مهديه شريفى نسب انارى^۱

چکیده

در قرآن کریم آیات متعددی وجود دارد که مسلمانان را از پذیرش ولایت کفار برحذر داشته است؛ از این رو تفسیر و تبیین این آیات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا برخی با استناد به این آیات و تأکید بر غیراخلاقی بودن چنین امری، قرآن را حاوی مسائل اهانت‌آمیز پنداشته‌اند. در نوشتار حاضر با تأکید بر تفاسیر و به صورت تطبیقی ضمن مشخص شدن مفهوم ولایت و تبیین آیات نافی ولایت‌پذیری از کفار، این نکته روشن شده است که حکم کلی قرآن کریم نفی تولی کفار است و به طور مطلق و به هیچ وجه نباید از این خط قرمز عبور کرد، مگر در صورت تقیه؛ منتها نفی تولی کفار به معنای بی‌احترامی و نفی هرگونه ارتباط مسالمت‌آمیز نیست؛ خصوصاً درباره کافران غیرحربی؛ چنان‌که شواهد قرآنی و ادله حرمت سند واضح و گویایی برای این مدعاست.

واژگان کلیدی: ولایت، کافر حربی، کافر غیرحربی.

۱. دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی جامعه‌المصطفی العالمیه (sharifi.anari@yahoo.com).

رابطه امت و جامعه اسلامی با جهان خارج از جمله مباحثی است که انکار آن امری غیرممکن است. وقتی بحث رابطه و نظر اسلام درباره آن مطرح می‌شود، به‌طور طبیعی این سؤال پیش می‌آید که رابطه هر فرد مسلمان با غیرمسلمانان چگونه باید باشد. در مقیاسی وسیع‌تر، این همان پرسش از رابطه خارجی امت یا جامعه اسلامی است. در حقیقت وقتی می‌گوییم دین در تمام امور و شئون زندگی دینداران دخالت و نظر دارد، یکی از این امور که از مهم‌ترین و حساس‌ترین آن‌ها نیز هست، ایجاد ارتباط صحیح و مطابق با خواست و احکام اسلامی با غیرمسلمانان است. توجه به این نکته زمانی اهمیت خود را نشان می‌دهد که از سویی در آیات بسیاری مسلمانان از دوستی با کافران و پذیرش ولایت آن‌ها نهی شده‌اند و از سوی دیگر در برخی از نوشته‌ها که به‌طور عمده در دوره معاصر از سوی دگراندیشان و مخالفان اسلام نگاشته شده، چنین اظهار شده که پاره‌ای از آیات قرآن با اخلاق سازگار نیست و غیراخلاقی به شمار می‌آید.

یکی از این اتهام‌های اخلاقی که بر قرآن روا داشته شده، ناظر به آیاتی است که به مسلمانان و مؤمنان توصیه کرده است با غیرمسلمانان، اعم از اهل کتاب یا کافران، هیچ‌گونه رابطه دوستی برقرار نکنند. یکی از شبهه‌پردازان می‌نویسد: «قرآن در آیه: ﴿بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (مائده (۵): ۵۱) به مسلمانان فرمان می‌دهد که با یهودی‌ها و مسیحی‌ها دوستی نکنند، وگرنه مانند آن‌ها خواهند بود... و مسلمانان در این صورت، دیگر مسلمان نخواهند بود» (انصاری،^۱ ص ۱۲۳). وی در ادامه می‌گوید: «برخی از آیه‌های قرآن به افراد توصیه می‌کند که هرگاه پدران و برادران و

۱. مسعود انصاری نویسنده و منتقد دینی معاصر دارای تألیفات متعدد در زمینه‌های علوم سیاسی، روان‌شناسی، علوم اجتماعی و الهیات است. از جمله تألیفات او کتاب *نگاهی نو به اسلام* در دو جلد است. او در این کتاب و نیز در برخی دیگر از آثارش آموزه‌های قرآن را مورد حمله و انتقاد قرار داده است.

سایر منسوبین ایشان به اسلام ایمان نداشته باشند، نباید آن‌ها را دوست بدانند. در بین این آیه‌ها، آیه ۲۳ سوره توبه است که می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾. اصول اخلاقی حکم می‌کند که هر انسانی هر موجود زنده‌ای، به‌ویژه همنوع خود را دوست داشته باشد و به همان نسبت نیز اگر کسی از نزدیکی با یک بیگانه به سبب دین و مذهبش خودداری کند، مرتکب یک عمل غیراخلاقی شده است، چه رسد به اینکه دینی به انسان آموزش بدهد که اگر پدر و برادرش از پذیرش پاره‌ای از اصول خردستیز خودداری کردند، پیوند خویشاوندی خود با آن‌ها را ببرد... با ایمان کامل می‌توان گفت که هیچ دین و مذهبی در دنیا مانند محمد و دین اسلام پیوندهای خانوادگی را نابود نکرده است» (همان، ص ۱۱۹-۱۲۱).

در نوشتار حاضر از رهگذر تفسیر و تبیین آیات به این سؤالات اساسی پاسخ خواهد داده شد: موضع قرآن در برابر تولی کفار چیست؟ آیا حکم قرآن درباره همه کفار یکسان است؟ آیا نفی تولی کفار به معنای نفی هرگونه احترام به آن‌ها و رابطه مسالمت‌آمیز با آنان است؟

مفهوم‌شناسی

مفهوم ولایت در لغت

کلمه ولایت از ریشه «ولی» به سکون «ل» و «ی» است. اهل لغت معتقدند این واژه به معنای مطلق قرب و نزدیکی است (ابن فارس، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۱۴۱) اما درباره کلمه «ولی» معانی گوناگونی در کتاب‌های لغت ذکر گردیده؛ به گونه‌ای که در برخی از آن‌ها حدود ۲۱ معنا بیان شده است؛ معانی‌ای نظیر محب، صدیق، مالک، ناصر، امارت، سلطان، تابع و... (زبیدی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۳۱۰).

برای کلمه «ولایت» نیز معانی گوناگونی همچون نصرت و یاری کردن (فیومی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۹۶)، قرابت و محبت (بستانی، ۱۴۱۹ق، ص ۹۸۶) و تولی امر و سلطنت بیان شده است (طریحی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۴۵۶). از معانی ولایت، دو

معنای آن یعنی «سلطنت و امارت» و «قربانیت و محبت» محل توجه اهل لغت قرار گرفته است و برخی هریک از آن دو را معنای حقیقی ولایت می‌دانند. گروهی «سلطنت و امارت» را معنای حقیقی (مغنیه، ۱۴۱۷ق، ص ۱۲۶) و گروه دیگر قربانیت و نزدیکی را معنای حقیقی اخذ کرده‌اند. اگر قربانیت و نزدیکی را معنای حقیقی ولایت بدانیم، مالکیت تدبیر در امور، تکفل امور و عهده‌دارشدن احکام و مسائل مولی^۱ علیه از لوازم این قرب خواهند بود.

معنای اصطلاحی ولایت

۱. نظر مفسران

در قرآن کریم در آیات متعددی مسلمانان و مؤمنان از اینکه غیرمسلمانان، اعم از کفار و مشرکان و یهود و نصارا، را به عنوان ولی اتخاذ کنند، نهی شده‌اند. به گفته علامه طباطبایی،

«اتخاذ به معنای اعتمادکردن به چیزی است بدان گونه که شخص به آن دلگرم باشد» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۳۶۸).

ولایت نیز نوعی اتصال و نزدیکی میان دو چیز است، به گونه‌ای که چیز دیگری در میان آن‌ها فاصله نیندازد و موانعی که در مسیر هدف آن‌هاست، از میان برداشته شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۳۳). با توجه به چیستی این اهداف، نوع ولایت متفاوت می‌گردد؛ به طوری که اگر هدف از این نزدیکی اداره شئون زندگی و امر و نهی باشد، ولایت از نوع «تدبیر و سرپرستی» خواهد بود، اگر آن هدف تقوا یا پیروزی باشد، «ولایت نصرت» خواهد بود و اگر از جهت التیام و آشتی و معاشرت و محبت و خلاصه جوش خوردن دل‌ها به یکدیگر باشد، ولایت از نوع «ولاء محبت» است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۱۲).

برخی از مفسران مقصود از ولایت در آیات مورد بحث را ولایت تدبیر و سرپرستی دانسته‌اند (همان، ج ۳، ص ۲۳۷) و برخی ولایت محبت و دوستی و

ملاطفت. (همان، ج ۵، ص ۳۶۸؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۵۷). البته علامه معنای اصلی ولایت را مالکیت تدبیر امر می‌داند؛ ولی معتقد است این واژه درباره حب نیز به کار رفته و به تدریج استعمالش زیاد شده است و این بدان مناسبت است که غالباً ولایت مستلزم تصرف دوست در امور دوست دیگر است. ولی در امور مولی‌علیه دخالت می‌کند تا پاسخگوی علاقه او به خودش باشد. مولی‌علیه نیز اجازه دخالت در امور خود را به ولی‌اش می‌دهد تا بیشتر به او تقرب جوید؛ پس تصرف محبوب در زندگی محب هیچ‌گاه خالی از حب نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۳۷). برخی نیز مقصود از ولایت را ولایت نصرت و هم‌پیمانی (قطب، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۹۰۹؛ مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۱۳۶؛ ابن‌العربی، ۲۰۰۵، ج ۱، ص ۲۶۸؛ جصاص، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۱۰۰؛ زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۴۷۵) و عده‌ای هرگونه رابطه ولایی را مدنظر آیات دانسته‌اند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۶، ص ۱۷ و ج ۸، ص ۱۹۳؛ مدرسی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۴۱۲).

از مجموع دیدگاه‌های طرح شده می‌توان به این نتیجه دست یافت که اگر هم معنای ولایت در اصل مالکیت تدبیر امر و سرپرستی باشد، غالباً این مالکیت از طریق دوستی‌های نادرست ابتدایی ایجاد می‌شود و همواره نتیجه چنین دوستی‌هایی سپردن تمام اختیارات به دست کافران است؛ از این رو خداوند سبحان در قرآن کریم بر اساس آیات متعددی مسلمین را از ولایت‌پذیری آن‌ها نهی کرده است.

۲. در خود قرآن

برای توضیح و تبیین مفهوم ولایت در قرآن کریم ابتدا اقسام ولایت بر اساس آیات شریفه بیان می‌شود و در ادامه، موضع قرآن کریم درباره نفی ولایت بیان خواهد شد.

اقسام ولایت در قرآن

کلمه «ولی» با مشتقات مختلف آن ۲۳۳ مرتبه در قرآن مجید به کار رفته و از واژگان پر استعمال قرآن محسوب می‌شود. این کلمه ۱۲۳ مرتبه به صورت اسم و ۱۱۰ مرتبه به صورت فعل در قرآن به کار رفته است. ولایت در قرآن مجید در قالب کاربردهای مختلف در معانی گوناگونی استعمال شده و در تقسیم‌بندی آن روش‌های مختلفی اعمال شده است. طبق یک تقسیم‌بندی می‌توان به ولایت خداوند و ولایت غیر او که به دو قسم ولایت مثبت و منفی است، اشاره کرد.

الف) ولایت خداوند

ولایت خداوند متعال بر دو گونه ولایت تشریعی^۱ و تکوینی^۲ است.

ب) ولایت غیر خداوند

ولایت مثبت

چندین ولایت در قرآن مطرح شده است که از نوع ولایت مثبت هستند، نظیر ولایت خلیفه الهی (انبیا و اوصیای عظام)^۳، ولایت ملائکه^۴، ولایت مؤمنان بر یکدیگر^۵، ولایت ولی دم^۶، ولایت ولی بر فرد سفیه و ضعیف و ناتوان^۷.

۱. «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِي الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران، ۶۸)؛ «إِنَّهُمْ لَنْ يَغْتُوا عَنْكَ مِنْ اللَّهِ شَيْئاً وَ إِنْ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَ لِي الْمُتَّقِينَ» (جانبه، ۱۹).
۲. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَ لِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوْفَنِي مُسْلِماً وَ اَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (یوسف، ۱۰۱).
۳. «إِنَّمَا وَ لِيكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (مائده، ۵۵).
۴. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْتِرُوا بِالْحِجَةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ؛ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ» (فصلت، ۳۰-۳۱).
۵. «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ بِأَمْزُونٍ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يَطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سِيرَ حَقِّهِمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (توبه، ۷۱).
۶. «وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِرِوَالِهِ سُلْطَاناً فَلَا يَشْرَفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً» (اسراء، ۳۳).
۷. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَمْتُمْ بَدِينِ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاصْبِرُوا وَ لِيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ

بر اساس آیات قرآنی چیست؟ آیا منظور از آن به رسمیت نشناختن هویت انسانی غیرمسلمانان است یا نفی آمیختگی در زندگی اجتماعی، به طوری که منجر به تهی شدن از هویت اسلامی و ذوب شدن در فرهنگ بیگانه شود یا تأکید بر حفظ هویت اسلامی و پایبندی به اختلافها و تمایزهای اصولی که آنها را از بیگانگان جدا می کند؟

به نظر می رسد تفسیر اول هرگز با مفاهیم اصولی قرآن سازگار نیست؛ زیرا قرآن هویت انسانی همه را می پذیرد و با آنها با عنوان ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ سخن می گوید و همه انسانها اعم از مؤمن و کافر را آفریده شده از یک زوج می شمارد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (حجرات (۴۹): ۱۳).

به نظر می رسد تفسیر دوم از «نفی تولی» هم منطقی و هم قابل قبول باشد؛ زیرا امتیاز مسلمانان از دیدگاه قرآن وابسته به هویت اسلامی و استقلال آنها در برابر فرهنگ بیگانه است و ازدست دادن این خصوصیت به معنای هم‌رنگی و همسویی با بیگانه است (عمید زنجانی، ۱۳۸۳، ج ۵، ص ۷۳). قرآن خود نیز به نوعی به این تفسیر اشاره کرده است، آنجا که می گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: ای کسانی که ایمان آوردید، کسانی را که دین شما را به سخره گرفته و بازیچه قرار داده اند، دوست خود نگیرید...﴾ (مائده (۵): ۵۷).

بنابراین آیات قرآن و تعریف مفسران ما را به این نکته رهنمون می کند که کلمه «اولیاء» در اصل به معنای سرپرستی است، اما غالباً در معنای دوست و دوستی استعمال می شود؛ زیرا دوستی غالباً مستلزم تصرف یکی از دو طرف در امور دیگری است؛ بنابراین آنچه نهی شده، امتزاج روحی با آنان است، به گونه ای که نوعاً مستلزم اطاعت از آنها و اجرای خواسته های آنان باشد (قربانی لاهیجی، ۱۳۸۰، ج ۸، ص ۲۱۸).

مفهوم‌شناسی کافر و اقسام آن

کافر در لغت از ریشه «کفر» به معنای جحد و انکار چیزی یا از ریشه «کفر» به معنای پوشش گذاشتن بر چیزی است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۱۴۴). از مطالعه کتاب‌های لغت معلوم می‌شود کسانی که به خدا و پیامبر او ایمان نمی‌آورند، به هر دو معنا کافر نامیده می‌شوند؛ چون آنان بر حقایق سرپوش می‌نهند و آن‌ها را انکار می‌کنند (همان، ج ۵، ص ۱۴۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۱۵). در اصطلاح فقه، کافر به کسی گفته می‌شود که دین اسلام یا یکی از ضروریات آن را نپذیرد؛ چنان‌که محقق حلی می‌گوید: «کافر به کسی گفته می‌شود که از دایره دین اسلام خارج شده باشد و یا اینکه داخل در اسلام باشد، اما یکی از ضروریات آن را انکار کند، مانند خوارج و غلات» (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۲). اکثر فقیهان نیز معنایی مشابه همین تعریف را از کافر بیان کرده‌اند (یزدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۶۷؛ موسوی خمینی، بی تا: ج ۱، ص ۱۰۶).

در یک تقسیم‌بندی کلی کافر بر دو قسم است: اصلی و مرتد. مرتد به کسی گفته می‌شود که پیش‌تر مسلمان بوده، سپس از اسلام رویگردان شده است؛ ولی کافر اصلی کسی است که هرگز داخل اسلام نشده، بلکه همیشه کافر بوده است. درباره ارتداد مباحث خاصی وجود دارد که از بحث ما خارج است (ر.ک: نجفی، ۱۴۰۴ق، ص ۶۰۰-۶۳۶).

۱. کافران حربی

کافران حربی غیرمسلمانانی را گویند که یا با مسلمانان سر جنگ دارند یا با گروهی هم‌پیمان هستند که با مسلمانان در جنگ هستند و آن گروه را علیه مسلمانان یاری می‌رسانند. حربی شامل محاربه بالفعل (در حال جنگ) و کافرانی می‌شود که اعلام جنگ کرده و جنگشان منتظرالوقوع است^۱ (کاظمی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۰۹).

۱. آیاتی از قرآن کریم به گروه حربی از کافران اشاره دارد، مانند «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَمْتَلُوا إِنَّ اللَّهَ

۲. کافران غیر حربی

کافران غیر حربی غیر مسلمانانی اند که در حال حاضر در جنگ نظامی با مسلمانان نیستند و در عمل یا در لفظ به مسلمانان اعلام جنگ نکرده‌اند. این گروه به دو دسته «معاهد» و «غیر معاهد» تقسیم می‌شود (راوندی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۳۶۶). پس از مشخص شدن اقسام کافر باید دید آیا موضع قرآن کریم در برابر همه آنان یکسان است؟ آیا همه غیر مسلمانان از نظر قرآن صلاحیت سرپرستی و دوستی و یاری را ندارند یا مسئله غیر از این است؟ دیگر اینکه علل نفی قرآن از چنین ولایت‌پذیری‌ای چیست و آیا استثنائاتی در این زمینه وجود دارد یا خیر؟

موضع قرآن در برابر کافر حربی

در آیات متعددی از قرآن کریم خداوند سبحان مسلمانان را از برقراری هرگونه پیوند با دشمنان و فتنه‌انگیزان بر حذر داشته است. در ادامه به برخی از مهم‌ترین مصادیق و مؤلفه‌ها و ادله آن‌ها اشاره خواهد شد.

الف) مصادیق و مؤلفه‌های نهی از توتلی کفار

۱. کافران محارب و ستمکار

گروهی از کافران و مشرکان افرادی هستند که در پی آزار و اذیت و شکنجه مسلمانان برمی‌آیند و به مقابله و محاربه با آنان می‌پردازند و حقوق انسانی آن‌ها را نادیده می‌گیرند. مصداق روشن مورد اشاره قرآن کریم در این باره مشرکان و کافران مکه و همدستان آنان هستند که مسلمانان را فقط به دلیل اسلام‌آوردنشان از خانه و

لَا يَحِبُّ الْمُؤْتَلِينَ ﴿بقره، ۱۹۰﴾. بر اساس این آیه، کافرانی که در حال حاضر به هر نحوی در جنگ با مسلمانان هستند، حربی محسوب می‌شوند.

دیارشان بیرون رانند و آن‌ها را مجبور به مهاجرت از مکه کردند (یزدی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۰۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۴۰۰؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۹، ص ۶۰). قرآن کریم آنان را چنین توصیف می‌کند: ﴿إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: خداوند شما را فقط از کسانی که دربارهٔ دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون رانند و برای بیرون‌راندن شما همدیگر را پشتیبانی کردند، منع می‌کند که با آنان دوستی کنید و هرکس آنان را دوست داشته باشد، پس فقط آنان ستمکارانند﴾ (ممتحنه (۶۰): ۹).

از مصادیق روشن این حکم سیاسی در دنیای امروزی، آمریکا، انگلیس و رژیم اشغالگر اسرائیل هستند. صهیونیست‌ها مسلمانان را از وطنشان خارج کرده و آمریکا و انگلیس هم به آن اخراج کمک کرده‌اند. طبق فرمان الهی مذکور نه تنها فلسطینی‌ها، بلکه سایر کشورهای اسلامی نیز حق ندارند با آن‌ها طرح دوستی بریزند و تخلف از آن مجازات و کیفر دارد.

خداوند سبحان در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿وَ لَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ: و به سوی کسانی که ستم کردند، متمایل نشوید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید؛ در حالی که جز خدا هیچ سرپرستی برای شما نیست؛ سپس یاری نخواهید شد﴾ (هود(۱۱): ۱۱۳). بعضی از مفسران معتقدند که این آیه شریفه بر حرمت تولی کفار دلالت دارد؛ زیرا تولی کفار از بدترین مصادیق رکون و اعتماد مسلمین به کفار است (یزدی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۸۶؛ ابن‌العربی، ۲۰۰۵، ج ۳، ص ۱۰۷۶).

این در صورتی است که علامه معتقد است که رکونی که در آیه از آن نهی شده، اخص است از معنای ولایتی که در آیات بسیار دیگری از آن نهی شده است؛ زیرا ولایت به معنای نزدیک‌شدن به نحوی است که مسلمین را در دین و اخلاقشان در

معرض تأثر قرار دهد و در نتیجه دین و اخلاقشان که از بین رفته و سنت‌های ظالمانه‌ای که در جامعه دشمنان دین رایج شده است، در میان مسلمین رواج یابد؛ به خلاف رکون که به معنای بنانهادن دین یا حیات دینی است بر اساس ظلم ظالمین و این معنا از نظر مورد، اخص از ولایت است؛ برای اینکه هر جا رکون به ظالمی پیدا شود، ولایت ظالم هم شده؛ ولی هر جا که ولایت ورزیدن به ظالم یافت شد، چنان نیست که رکون هم باشد و دیگر اینکه خطر و بروز اثر در رکون بالفعل است، ولی در ولایت اعم از بالفعل است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۷۵).

از مجموع دو دیدگاه می‌توان به این نتیجه دست یافت که اگرچه آیه شریفه نفی توکی کفار را به صورت قضیه کلیه اثبات نمی‌کند، حداقل نفی توکی در بعضی موارد را تأیید می‌کند؛ چنان‌که علامه در عین بیان تفاوت بین توکی و رکون، در موارد متعددی از آیات نافی از توکی کفار، این آیه را نیز به عنوان مصداقی از آیات نفی از توکی ذکر کرده است (همان، ج ۳، ص ۲۴۲ و ج ۵، ص ۵۲ و ۶۴۶ و ج ۱۱، ص ۷۲).

۲. مسخره‌کنندگان دین مسلمانان

گروه دیگر کفار بر اساس صریح آیات قرآنی، اهل کتاب و کافرانی هستند که خدا و معاد را تکذیب می‌کنند و آیات الهی را مورد استهزا و مسخره قرار می‌دهند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۴۹۰؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۵، ص ۱۱۵) و از این طریق می‌کوشند عقاید و باورهای مسلمانان را تخریب کرده و امر حق را بر آن‌ها مشتبه کنند و ایده و نگرش‌های خود را به آن‌ها منتقل کنند یا دست‌کم عزت و کرامت مسلمانان را خدشه‌دار کنند. قرآن کریم درباره آنان نیز می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُتُمَ الْمُؤْمِنِينَ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از میان کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده، آن‌هایی که دین شما را به

ریشخند و بازی می‌گیرند و نیز کافران را دوستان خود مگیرید و اگر مؤمنید، خودتان را از (عذاب) خدا نگه دارید ﴿ (مائده (۵): ۵۷).

مؤلفه‌های ذکرشده درباره کافران در آیات شریفه پیش گفته، مواضع کینه‌توزانه و غیردوستانه آن‌ها در قبال مسلمانان را به خوبی نشان می‌دهد و آنچه خدای متعال حرام کرده است، شامل هرگونه ولایت آن‌ها - ولایت سرپرستی یا دوستی یا نصرت - است؛ زیرا از لوازم لاینفک این ولایت‌ها اعتماد، تعاون، یاری، اثرپذیری، هم‌شکلی، هم‌نوایی، هم‌رنگی و تصرف در امور و مداخله در شئون زندگی است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۳۷۰-۳۷۱ و ج ۹، ص ۲۰۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۱۰)؛ همچنان که در آیه ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ: هرکه از شما با آنان هم‌پیمان (و دوست) شود، پس در حقیقت او از آنان است ﴾ (مائده (۵): ۵۱) به برخی از این لوازم اشاره کرده است. این آیه خطاب به مسلمانانی گفته شده است که به‌رغم دشمنی‌های یهود و نصارا، همچنان ارتباط خود را با آن‌ها حفظ کرده و روی هم‌پیمانی و دوستی آن‌ها حساب کرده بودند. خدای متعال به آن‌ها گوشزد می‌فرماید که ولایت یهود و نصارا ممکن است سبب هم‌شکلی و هم‌نوایی با آن‌ها و اثرپذیری از آنان شود (یزدی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۹۰؛ جصاص، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۱۰۱؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۱۳۱).

علامه ذیل این آیه شریفه می‌فرماید:

«این کلام خدای تعالی که یک مسلمان را ملحق به یهود و نصارا کرده، از باب الحاق تنزیلی است نه الحاق واقعی (نمی‌خواهد بگوید چنین فرد مسلمان اصلاً مسلمان نیست و واقعاً یهودی و نصرانی است؛ بلکه می‌خواهد بفرماید به منزله آنان و شبیه به آنان است) و برگشت این گفتار به این است که بفرماید ایمان حقیقتی است که از حیث خلوص و ناخالصی و کدورت و صفا دارای مراتب مختلفی است» (طباطبایی،

۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۶۱۲)؛

بنابراین کسانی که یهود و نصارا را اولیای خود می‌گیرند، خدای تعالی آنان را از همان یهود و نصارا شمرده است، هرچند بر حسب ظاهر جزء مؤمنان و از مؤمنان باشند. کمترین چیزی که از این بیان استفاده می‌شود، این است که این‌گونه مؤمنان راه هدایت خدا را که همان ایمان است، سلوک نکرده، بلکه راهی را اتخاذ کرده‌اند که یهود و نصارا آن را سلوک می‌کنند و به سویی در حرکت‌اند که یهود و نصارا بدان سو روان‌اند و راهشان بدان‌جا کشیده می‌شود که راه یهود و نصارا بدان‌جا منتهی می‌گردد.

به همین دلیل است که خدای تعالی بیان مذکور را با جمله ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ تعلیل کرده و بیان می‌کند که چرا این‌گونه مؤمنان ملحق به یهود و نصارا هستند؛ بنابراین برگشت بیان مذکور به این است که فرموده باشد: ای مسلمانان، بدانید این افرادی که یهود و نصارا را به دوستی برمی‌گزینند، خودشان نیز از همان‌ها هستند و بدانید که راه شما را نمی‌روند؛ برای اینکه راه شما راه ایمان است و راه ایمان راه هدایت الهی است و این افراد مثل یهود و نصارا ظالم‌اند و خدا ظالمان را هدایت نمی‌کند (همان، ص ۶۱۳).

نکته درخور توجه دیگر این است که دشمنان مسلمان به‌واقع و در ابتدا دشمنان خدا هستند؛ چنان‌که قرآن کریم با تعبیر ﴿عَدُوِّي وَعَدُوِّكُمْ﴾ از آن‌ها یاد کرده است؛ در آنجا که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوِّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ: ای کسانی که ایمان آوردید، دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید﴾ (ممتحنه (۶۰): ۱) حال چگونگی می‌توان در یک دل، هم مودت و ولایت خدا و هم مودت و ولایت غیر خدا را جای داد و چگونگی می‌توان هم خدا و دین او را یاری کرد و هم یار و هم‌پیمان شیطان و حزب او شد، با اینکه آن‌ها ضد هم هستند و اجتماع ضدین به لحاظ عقلی و منطقی محال است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۹، ص ۵۱۶).

ب) علل تحریم ولایت‌پذیری از کفار

۱. نفی سلطه کفار

ارتباط گسترده بین کشورها و ملت‌ها از ویژگی دنیای امروز است و به همین روی، کشورهای اسلامی و مسلمانان نیز از داشتن رابطه با کشورهای بیگانه و ملت‌های غیرمسلمان گریزی ندارند. در عین حال، در این ارتباط علاوه بر حفظ منافع ملی، پایبندی به اصول ارزشی و دستورهای دینی که قرآن کریم و روایات بیان می‌کنند، بسیار ضروری است. یکی از این اصول «اصل نفی سلطه کافران بر مسلمانان» (نفی سبیل) است که بر تمام اصول دیگر حاکمیت دارد. این اصل برگرفته از سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ و خداوند هرگز بر (زیان) مؤمنان برای کافران راه تسلطی قرار نداده است ﴿(نساء(۴): ۱۴۱)﴾.

«سبیل» به معنای طریق و راه (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۳۱۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۹۶) و کلمه «علی» به معنای قدرت بر تصرف یا به معنای ضرر است. با توجه به «لن» نافی که بر نفی ابد دلالت می‌کند و نکره آمدن «سبیل» که در سیاق نفی بوده و مفید عموم است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۷۶)، از این آیه استفاده می‌شود که خداوند متعال هرگز برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نگذاشته و باز نخواهد گذاشت (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۱۹۰؛ جرجانی، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ص ۱۵۱؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۴۲۰؛ ابن‌العربی، ۲۰۰۵، ج ۱، ص ۵۱۰؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۴، ص ۲۸۷) و اگر غلبه آن‌ها را بر مسلمانان در میدان‌های مختلف با چشم خود می‌بینیم، به دلیل آن است که بسیاری از مسلمانان مؤمنان واقعی نیستند و راه و رسم ایمان و وظایف و مسئولیت‌ها و رسالت‌های خویش را به کلی فراموش کرده‌اند و نه خبری از اتحاد و اخوت اسلامی در میان آنان است و نه جهاد به معنای واقعی کلمه انجام می‌دهند و نه علم و آگاهی لازم را

که اسلام آن را از لحظه تولد تا لحظه مرگ بر همه لازم شمرده است، دارند؛ بنابراین طبق آیه شریفه، تمام روابط باید بر اساس این اصل برنامه‌ریزی و کنترل شود و ارتباط میان مسلمانان و کافران نباید به گونه‌ای باشد که بوی ذلت جامعه اسلامی از آن استشمام شود و از هرنوع ارتباطی که جامعه اسلامی را به جامعه کفر وابسته کند، باید دوری شود.

موارد تطبیق این قاعده در صحنه عمل چنان زیاد است که قابل‌شمارش نیست. یکی از مهم‌ترین موارد عمل قاعده نفی سبیل، نفی ولایت و سرپرستی کافران بر مسلمانان است. بر اساس این قاعده، کافر نمی‌تواند هیچ‌گونه ولایتی بر مسلمان، اعم از زن، مرد، کوچک و بزرگ، فرد و اجتماع، داشته باشد؛ بنابراین کافر و غیرمسلمان نمی‌تواند حاکم و رئیس‌جمهور و قاضی مسلمانان شود؛ زیرا این‌ها از مصادیق و انواع ولایت محسوب می‌شوند که قاعده فقهی نفی سبیل کافر بر مسلمین آن را نفی می‌کند و مردود می‌سازد (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۲۳۹). در فقه موارد متعددی وجود دارد که از آیه نفی سبیل برای نفی ولایت کفار بر مسلمانان استفاده شده است^۱ که بحث از آن به موضع مربوط واگذار می‌شود (ر.ک: کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲ق، ص ۱۳۱؛ مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۵۰؛ یزدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۳۸؛ بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۸۵).

بنابراین اگر نفی سلطه به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل نفی دوستی با کفار، به‌ویژه کفار معاند باشد، نباید در ایجاد رابطه با کفار، به‌ویژه کفار معاند، ولایت آن‌ها را پذیرفت و آن‌ها در زمینه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی

۱. مواردی نظیر ولایت حکومت و اطاعت، ولایت قضاوت، ولایت صغار مسلمین، ولایت بر شخص سفیه و دیوانه، تجهیز جنازه پدر مسلمان توسط فرزند کافر، ولایت پدر به فرزند کافر، ولایت پدر به ازدواج دختر باکره، ولایت موقوفات مسلمین، ازدواج زن مسلمان با مرد کافر، استیلاهای سیاسی و اقتصادی از طرف کفار.

تصمیم‌گیرنده امور مسلمانان باشند. مسلمانان نباید زیر سلطه کفار قرار گیرند؛ زیرا مشخص است پذیرش سلطه آن‌ها چه خطرهایی در پی خواهد داشت. سلطه کفار سلطه کفر و فساد است و جامعه اسلامی را از هویت خویش تهی می‌کند و آنان را هم‌رنگ و هم‌کیش خود می‌سازد. به فرموده خداوند سبحان در قرآن کریم، ﴿إِنْ يُقْفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ﴾ اگر آنان بر شما دسترسی پیدا کنند، چون دشمن شما هستند، سلطه و قدرت خویش را بر شما بسط می‌دهند و با تهاجم فرهنگی آن‌چنان حمله‌ور می‌شوند که شما را به کفر برگردانند ﴿ (ممتحنه (۶۰): ۲)﴾، ارتداد و برگشت از دین نتیجه پذیرش ولایت کفار خواهد بود. به لحاظ اهمیت این خطر، قرآن آن‌چنان در این باره پافشاری می‌کند که موضع خود را خیلی آشکار و فراگیر بیان می‌کند و به جامعه اسلامی به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد کمترین سلطه را از سوی کفار بپذیرد.

۲. بینونت و تضاد بین دارندگان صفت کفر با صفت ایمان

در اکثر آیاتی که از توالی کفار نهی شده است، به قید «من دون المؤمنین» (آل عمران (۳): ۲۸، نساء (۴): ۱۳۹ و ۱۴۴) اشاره شده است. خداوند می‌فرماید مؤمنان کفار را اولیای خود نگیرند، در حالی که با سایر مؤمنان دوستی نمی‌ورزند. از این قید به خوبی فهمیده می‌شود که منظور آیه این است که مسلمان در اجتماع باید مؤمنان را به عنوان دوست اخذ کند؛ اما اگر کافر را دوست بدارد و زمام امور جامعه و زندگی جامعه را به او بسپارد و با مؤمنان هیچ ارتباطی نداشته باشد، این بهترین دلیل است که با کفار سنخیت دارد و از مؤمنان جداست و این صحیح نیست؛ پس باید از دوستی با کفار اجتناب شود؛ زیرا اگر کفار را اولیای خود بگیرد، خواه‌ناخواه با آنان امتزاج روحی پیدا می‌کند. امتزاج روحی هم انسان را می‌کشاند به اینکه رام آنان شود و از اخلاق و سایر شئون حیاتی آنان متأثر گردد؛ زیرا نفس انسانی خوپذیر است و آنان می‌توانند به اخلاق و رفتارشان دست بیندازند.

علامه طباطبایی معتقد است در مواردی که قید مذکور تکرار شده است، در حقیقت سبب حکم و علت آن را بیان کرده است که از طریق آن بفهماند دو صفت کفر و ایمان به دلیل تضاد و بینونتی که بین آن دو وجود دارد، قهراً همان بینونت و فاصله و تضاد به دارندگان صفت کفر با صفت ایمان نیز سرایت می‌کند؛ در نتیجه آن دو را از نظر معارف و عقاید و اخلاق از هم جدا می‌کند و دیگر راه سلوک به سوی خدای تعالی و سایر شئون حیاتی آن دو یکی نخواهد بود. نتیجه این جدایی هم این می‌شود که ممکن نیست بین آن دو ولایت و پیوستگی برقرار باشد؛ چون ولایت موجب اتحاد و امتزاج است و این دو صفت که در این دو طایفه وجود دارد، موجب تفرقه و بینونت است و وقتی فرد کافر بر مؤمن ولایت داشته باشد و این ولایت قوی هم باشد، خودبه‌خود خواص ایمان و آثار آن فاسد شده و به تدریج اصل ایمانش هم تباه می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۳۷).

۳. حفظ اسرار جامعه اسلامی

حفظ اسرار یکی از اصول مورد توجه قرآن در روابط بین الملل و خصوصاً رابطه با کفار است. جامعه اسلامی برای حفظ هویت و کیان خویش باید مراقب اسرار خود باشد. هیچ بیگانه‌ای نباید به اندرون جامعه و به مراکز تصمیم‌گیری جامعه اسلامی راه پیدا کند؛ زیرا دشمن در صورت نفوذ به مراکز تصمیم‌گیری، از اسرار آگاهی حاصل خواهد کرد و جامعه اسلامی از سوی آنان آسیب‌پذیر خواهد شد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ...﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، محرم اسراری از غیر خود انتخاب نکنید. آن‌ها از هرگونه شر و فسادی درباره شما کوتاهی نمی‌کنند. آن‌ها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید. (نشانه‌های) دشمنی از دهان و کلامشان آشکار شده و آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند، از آن مهم‌تر است... ﴿(آل عمران(۳): ۱۱۸).

واژه «بطانه» در مقابل «ظهاره» به معنای آستر لباس است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۴۴۰؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۲۹۳). مفرد، جمع، مذکر و مؤنث این واژه یکی است. این واژه به صورت استعاره به فردی که از باطن و راز درونی آدمی آگاه باشد، اطلاق می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۸۴). «مِن دُونِكُمْ» یعنی بدون مؤمنان بنا بر قولی (یزدی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۸۳) و بدون مسلمین و اهل ملتتان بنا بر قول دیگر (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۸، ص ۳۴۰).

واژه «خبال» در لغت به معنای تباهی و فساد است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۱۹۷) و جمله ﴿لَا يَأْتُونَكُمُ خَبَالًا﴾ به این معناست که در تباهی و فساد درباره شما کوتاهی نمی‌کنند. این جمله علت نهی از همراز گرفتن غیرمسلمان است. جمله ﴿لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً﴾ نکره در سیاق نفی بوده و مفید عموم است. در این آیه خداوند سبحان مؤمنان را از اختلاط با کافران، در این اندازه که آن‌ها را از خواص خویش به حساب بیاورند، نهی فرموده است و دلیل این نهی را کوتاهی نکردن آنان از هیچ شر و فسادی درباره مؤمنان بیان کرده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۹۲؛ یزدی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۸۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۴۲۶؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۸، ص ۲۰۹).

با توجه به اطلاق آیه و قید ﴿مِن دُونِكُمْ﴾ و دلیلی که در ذیل آیه آمده است، همراز گرفتن از کافران بر مسلمانان جایز نیست (یزدی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۸۶)؛ زیرا هرگز سوابق دوستی و رفاقت کافران با مؤمنان مانع از آن نیست که به دلیل جدایی در مذهب و مسلک، آرزوی زحمت و زیان مؤمنان را در دل خود پیروانند؛ بلکه پیوسته علاقه آن‌ها این است که مؤمنان در رنج و زحمت باشند: «وَدُّوا مَا عَتَبْتُمُ». آن‌ها برای اینکه مؤمنان از مکنونات ضمیرشان آگاه نشوند و رازشان فاش نگردد، معمولاً در سخنان و رفتار خود مراقبت می‌کنند و با احتیاط و دقت حرف می‌زنند؛ ولی با وجود این، آثار دشمنی از لابه‌لای سخنان آن‌ها آشکار است و گاه

به طور ناخودآگاه سخنانی بر زبان می‌آورند که می‌توان گفت همانند جرقه‌ای است از آتش پنهانی دل‌های آن‌ها و می‌توان از آن به ضمیر باطن آنان پی برد: ﴿قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ﴾. این آیه حقیقتی را بیان می‌کند که امیرمؤمنان (علیه السلام) در سخنان خود توضیح داده است؛ آنجا که می‌فرماید: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ: هیچ‌کس در ضمیر باطن رازی را پنهان نمی‌کند، مگر اینکه از رنگ چهره و لابه‌لای سخنان پراکنده و خالی از توجه او آشکار می‌شود» (نهج البلاغه، ص ۴۷۲، ح ۲۶).

خلاصه اینکه خداوند بدین وسیله طریقه شناسایی باطن دشمنان را نشان داده و از ضمیر باطن و راز درونی‌شان خبر می‌دهد و می‌فرماید آنچه از عداوت و دشمنی در دل خود پنهان کرده‌اند، به مراتب از آنچه بر زبان می‌آورند، بزرگ‌تر است: «وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ»؛ بنابراین دوستی با آنان هیچ توجیه عقلی و شرعی ندارد.

۴. خیرخواهی نکردن کفار برای مسلمین

قرآن در این زمینه صریحاً می‌فرماید: ﴿مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ: کفار از اهل کتاب و نه همه آن‌ها یا مؤمنان و صالحان آن‌ها و مشرکان دوست ندارند که هیچ خیری از سوی پروردگار به شما برسد﴾ (بقره ۲: ۱۰۵). مصداق بارز این موضوع در روابط خارجی کشورهای اسلامی با اهل کتاب را در حمایت ظاهری اولیه آن‌ها از کشوری مثل مالزی و سپس ایراد و بهانه‌گیری‌های مکرر و بعضاً بچگانه آنان، به‌ویژه آمریکا و انگلیس، از معلوم‌شدن رشد و توسعه اقتصادی [اسلامی] آن کشور می‌توان مشاهده کرد که چطور از توسعه و آبادانی کشوری غیراروپایی تحت مدیریت صحیح و کارآمد اسلامی قلباً ناخشنودند.

این آیه شریفه به‌طور صریح از کینه‌توزی و عداوت گروه مشرکان و گروه اهل کتاب با مؤمنان پرده برمی‌دارد و به مؤمنان و مسلمانان هشدار می‌دهد که مبدا ظاهر

کافران شما را فریب دهد و با آنها از در دوستی وارد شوید؛ زیرا آنان هرگز خیر و صلاح شما را نمی‌خواهند.

۵. کافران، غارتگر عقاید دیگران

قرآن کریم صراحتاً می‌فرماید: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ: اهل کتاب بسیار دوست می‌دارند که شما را پس از ایمان به کفر بازگردانند؛ به دلیل حسدی که در دل‌های خود دارند؛ با اینکه حق بر آنان روشن شده است﴾ (بقره (۲): ۱۰۹) بسیاری از اهل کتاب، مخصوصاً یهود، فقط به این قناعت نمی‌کردند که خود آیین اسلام را نپذیرند؛ بلکه اصرار داشتند که مؤمنان نیز از ایمانشان بازگردند و انگیزه آنان در این امر چیزی جز حسد نبود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۹۹).

در آیه دیگری نیز خداوند کافران را غارتگر عقاید مسلمانان می‌داند و می‌فرماید: ﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً...: تاریکی درون آنها به قدری است که نه تنها خودشان کافرنند، بلکه دوست دارند شما هم همانند آنان کافر شوید و مساوی یکدیگر گردید...﴾ (نساء (۴): ۸۹). آیه مذکور به صراحت بر نبود جواز ولایت‌پذیری از کفار دلالت دارد؛ زیرا تمام تلاش آنها خروج مسلمین از دین و آیینشان است و اکنون که آنها چنین هستند، هرگز نباید مسلمانان دوستانی از میان آنها انتخاب کنند: ﴿فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ...﴾ (همان).

۶. ترجیح منافع شخصی بر منافع دیگران

در آیات متعددی که از توطئه کفار نهی می‌کنند و ذکر آنها نیز گذشت، قید «بعضهم أولیاء بعض» (مائده (۵): ۵۱؛ انفال (۸): ۷۳) بیان شده است؛ یعنی هر یک از آن دو طایفه (یهود و نصارا به‌طور خاص و کافران به‌طور عام) دوست و هم‌پیمان هم‌مسلمانان خود هستند و تا زمانی که منافع خودشان و دوستانشان مطرح است، هرگز به مؤمنان نمی‌پردازند.

علامه معتقد است قید مذکور در صدد بیان علت حکم است؛ یعنی اگر قرآن می‌فرماید آن‌ها -یهود و نصارا- را اولیای خود مگیرید، علتش این است که این دو طایفه در عین اینکه دو طایفه جدای از هم و دشمن هم هستند، علیه مسلمانان متحدند؛ پس در نزدیک شدن به آن‌ها و در دوستی و محبت با آن‌ها هیچ سودی برای مؤمنان نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۶۱۲).

آنچه گذشت، مجموعه‌ای از آیاتی بود که بر نفی ولایت‌پذیری از کفار دلالت می‌کردند. مجموع ادله ذکر شده، ما را به این نکته رهنمون می‌کند که اگر در قرآن کریم از دوستی و ولایت‌پذیری کفار نهی شده است، هرگز به معنای دستور غیراخلاقی از جانب قرآن نیست، چنان‌که برخی پنداشتند؛ بلکه برای تأکید بر این نکته است که اگر دوستی با کفار بر دوستی با مؤمنان ترجیح داده شود، این عمل سبب خروج از دین، تکیه بر کفار و همسویی با آنان و جدایی از مؤمنان است و بدیهی است که چنین کاری مسلمانان را از ادامه کاری که بر عهده آنان گذاشته شده است، باز می‌دارد و به اردوگاه کفر جهانی متصل می‌کند و عزت و شوکت و کیان آنان از بین می‌برد؛ هم‌چنان که در ضمن آیات دیگری نیز به عواقب چنین امری اشاره شده است؛ عواقبی نظیر خروج از ولایت خداوند،^۱ داخل شدن در سپاه کفر (ارتداد تنزیلی)^۲ و داخل شدن در گروه ظالمان.^۳

حال مسئله درخور تأمل این است که آیا با وجود چنین ادله محکمی از سوی خداوند و خطرات ناشی از ولایت‌پذیری، باز جایی برای ایجاد رابطه دوستی با آن‌ها باقی می‌ماند؛ در حالی که به حکم قرآن، دوستی با آن‌ها موجب تسلطشان بر

۱. ﴿لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ﴾ (آل عمران، ۲۸).
 ۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ (مائده، ۵۱).
 ۳. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنْ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (توبه، ۲۳).

مسلمانان و جامعه اسلامی می شود و در صورت تسلط، مسلمانان را مورد ستم و آزار قرار می دهند و دست و زبان خود را به هرگونه بدی و زشتی علیه مسلمانان می گشایند. چنان که قبلاً نیز اشاره شد، خداوند سبحان این واقعیت را چنین به تصویر می کشد: ﴿إِنْ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ: اگر آن‌ها بر شما مسلط شوند، دشمنانتان خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی کردن به شما می گشایند و دوست دارند شما به کفر بازگردید﴾ (ممتحنه (۶۰): ۹).

موضع قرآن در برابر کافران غیر حربی

قرآن کریم در آیات متعددی مسلمانان را از ولایت‌پذیری کفار نهی کرده است، ولو کافر غیر محارب؛ اما نکته شایان تذکر آن است که این نفی تویلی در برخی موارد به معنای نفی هرگونه ارتباط و دوستی با آنان نیست. بدین معنا که اگر دوستی با کفار بر اساس اصول هم‌زیستی و حسن رفتار و ادب اجتماعی باشد، نه تنها ممنوع نیست، بلکه مورد تأکید قرآن و سنت پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ نیز هست (قربانی لاهیجی، ۱۳۸۰، ج ۷، ص ۲۱۹).

الف) تفکیک مؤمن و فاسق

اولین و مهم‌ترین نکته‌ای که باید در نظر داشت این است که اهل کتاب مؤمن و فاسق یا خوب و بد دارند و مطلقاً نمی‌شود درباره همه ایشان حکم واحدی صادر کرد. قرآن کریم درباره اهل کتاب می‌فرماید: ﴿مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (آل عمران (۳): ۱۱۰). آنچه در طول نوشتار درباره منع دوستی و ولایت اهل کتاب نقل شد، ناظر بر همین گروه دوم است و آلا گروه اول حسابشان جداست. قرآن کریم درباره صلحای اهل کتاب می‌فرماید: ﴿لَيْسُوا سَوَاءً، مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ، يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ، يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ

یسارْعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ: آن‌ها همه یکسان نیستند. از اهل کتاب جمعیتی هستند که (به حق و ایمان) قیام می‌کنند و پیوسته در اوقات شب آیات خدا را می‌خوانند؛ در حالی که سجده می‌کنند؛ به خدا و روز دیگر ایمان می‌آورند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و در انجام کارهای نیک پیشی می‌گیرند و آن‌ها از صالحانند ﴿(همان، ص ۱۱۳ و ۱۱۴). همان‌طور که گفتیم، قرآن به رابطه منطقی و صحیح مؤمنان با این گروه از اهل کتاب هرگز ایراد و اعتراض وارد نکرده است؛ بلکه در فضای لائیک و سکولار امروز چنین همکاری‌ای در جبهه ادیان توحیدی (ابراهیمی) ضروری به نظر می‌رسد.

متأسفانه امروزه بیشتر دشمنی‌ها و کینه‌ورزی‌ها با اسلام اصیل و انقلابی ایران از سوی سیاست‌مداران حاکم بر کشورهای منتسب به اهل کتاب و به‌ویژه طایفه‌ای از یهود که تشکل سیاسی صهیونیسم بین‌الملل را تشکیل می‌دهند، به چشم می‌خورد. قرآن کریم صریحاً می‌فرماید: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَبِيعَ مِلَّتَهُمْ﴾: یهود و نصارا هرگز از تو راضی نخواهند شد، تا اینکه از آیین آن‌ها پیروی کنی ﴿(بقره (۲): ۱۲۰). این نکته‌ای است که در روابط خارجی جوامع اسلامی با کشورهای غیرمسلمان و خصوصاً یهودی و مسیحی همواره باید مدنظر باشد و هرگز نباید از روی خوش‌خیالی به آن‌ها اعتماد کرد؛ بنابراین هر شخص مسلمان باید با بصیرت سیاسی به گونه‌ای که استقلال و عزت مسلمین لطمه نخورد، با آنان ارتباط و مراوده داشته باشد و تفکیک بین مؤمن و فاسق آنان را مدنظر داشته باشد.

ب) عدالت و نیکی با کافر غیر محارب

گروهی از کافران کسانی هستند که در کنار مسلمانان زندگی مسالمت‌آمیزی دارند. آن‌ها نه به محاربه اقدام می‌کنند و نه به یاری محاربان مبادرت می‌ورزند. آنان دین را استهزا نمی‌کنند و موجبات وهن آن را فراهم نمی‌آورند. قرآن کریم هم به‌صراحت و هم به‌تلویح مسلمانان را به رابطه‌ای بر مدار اخلاق نیکو و احسان و

عدالت با آنها توصیه کرده است. مفسران نیز اعم از شیعه و اهل سنت بر این نکته اتفاق نظر دارند که نیکی کردن به این دسته و اظهار محبت به آنها بی مانع است و اگر مسلمانان معاهده‌ای با آنها بستند، باید به آن وفا کنند و در اجرای عدالت بکوشند (یزدی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۸۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۴۰۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۴، ص ۳۲؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۹، ص ۵۹؛ ابن‌العربی، ۲۰۰۵، ج ۲، ص ۱۹۳). تصریح قرآن به حسن رفتار با آنها در آنجا نمایان است که می‌فرماید:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ حُبُّ الْمُقْسِطِينَ: خدا شما را از کسانی که دربارهٔ دین با شما پیکار نکردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون نراندند، منع نمی‌کند که به آنان نیکی کنید و با آنان دادگری کنید که خداوند دادگران را دوست دارد﴾ (ممتحنه (۶۰): ۸). لحن آیه شمول دارد و شامل مطلق غیرمسلمانان است؛ یعنی هر گروه و فرقه‌ای از هر آیین و مسلکی که خواهان زندگی مسالمت‌آمیز باشند، می‌توان با آنها رابطهٔ دوستانه داشت و باید با آنها عادلانه عمل کرد. بر این اساس، برخی از محققان بزرگ اسلامی مدعی هستند که اجماع علما و مفسران اسلامی بر آن است که مراوده و مودت با نامسلمانی که محارب نیست، مجاز است (طوسی، بی‌تا، ج ۹، ص ۵۸۳).

نکتهٔ شایان ذکر دیگر اینکه قرآن کریم در تنظیم سیاست عملی پیروان خود آن‌چنان عادلانه عمل می‌کند که احترام به قرارداد مسالمت‌آمیز مشرکان را نیز مانند احترام به قرارداد با مسلمانان لازم‌الرعايت و از شئون تقوا به حساب آورده است؛ آنجا که دربارهٔ مشرکان که خود را از توطئه و فتنه‌گری علیه اسلام و مسلمین کنار کشیده‌اند و بنای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز دارند، می‌فرماید: ﴿... فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ أَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا: اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما جنگ نکردند و شیوهٔ مسالمت‌آمیز داشتند، خداوند راهی برای شما علیه آنها قرار نداده است﴾ (نساء (۴): ۹۰).

آیات پیش گفته در حقیقت نهی از برقراری ارتباط و موالات با کافران را که در آیات قبل با عبارت ﴿عَدُوِّی وَعَدُوِّكُمْ﴾ ذکر شده بود، تبیین کرده است؛ بدین معنا که مراد الهی از این فرمان که «دشمن مرا و دشمن خود را دوست نگیرید»، این نیست که مسلمانان را از احسان و عدالت با کسانی که با آنها دشمنی نکرده‌اند، نهی کند؛ بلکه نیکی و مدارا و مسالمت با چنین افرادی را جایز نیز دانسته است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۴۰۰).

افزون بر رهنمودهای قرآنی، سیره و سنت رسول گرامی اسلام ﷺ نیز گواه این مدعاست. پیامبر اسلام در بدو ورود به مدینه به قبایل اوس و خزرج اجازه داد تا با هم‌پیمانان یهودی پیمان خود را حفظ کنند؛ ولی وقتی یهودیان تصمیم گرفتند مسلمانان را اذیت کنند و پیمان‌شکنی کردند، پیامبر با آنها وارد جنگ شد؛ یا زمانی که میان مسلمانان و قریش پیمان صلح بسته شد، قبیلهٔ مشرک خزاعه با رسول خدا ﷺ مصالحه کرد که با مسلمانان کارزار نکند و هیچ‌کس را هم به ضرر و زیان آنها یاری نکند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۴۰۸).

بنابراین آنچه ظاهر آیات و گزارش‌های تاریخی ما را بدان رهنمون می‌کند این است که ولایت نصرت و هم‌پیمانی با اهل کتاب و حتی با مشرکان تا زمانی که آنها به دشمنی و بدخواهی علیه مسلمانان مبادرت نورزیده‌اند، مانعی ندارد؛ اگرچه مودت و صمیمیت قلبی با ایشان به لحاظ عقلی و منطقی امکان‌پذیر نیست؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: هیچ قومی را که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورند نمی‌یابی که با کسانی که با خدا و فرستاده‌اش به شدت مخالفت ورزند، دوستی کنند﴾ (مجادله (۵۸): ۲۲). طبق مفاد این آیه، آن کس که به راستی به خدا و رسول و جزا مؤمن باشد، ممکن نیست که بتواند به دشمنان و مخالفان خدا و پیامبرش محبت قلبی داشته باشد؛ ولی دوستی ظاهری با آنها مانعی ندارد.

ج) ممنوعیت عبور از خط قرمز ضمن رعایت عدالت

در مباحث پیشین تا حدود زیادی موضع قرآن کریم در برابر کافران مشخص شد؛ اما از آنجاکه نفی ولایت پدر و برادر کافر به طور خاص مورد توجه قرآن است و همین نکته دستمایه شبهه افکنان در این زمینه شده و معتقدند که توصیه قرآن مبنی بر دوری کردن فرزند مسلمان از پدر و برادر کافر امری غیراخلاقی است، لازم است این موضوع به طور جداگانه بررسی شود.

قرآن کریم با شناختی که از بشر دارد، در مواقع گزینش انسان محرکه‌های نهادینه او را منظور می‌کند و اخطار می‌دهد که وجود علقه‌ها نباید باعث تعطیلی احکام الهی شود. درباره منع عبور از خط قرمز تولی با کفار، قرآن چند پیوند پرکشش را برمی‌شمرد و هیچ‌یک از آن‌ها را مجوز دوستی و تولی با کفار نمی‌داند و خطاب به مؤمنان می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پدران و برادران شما اگر گرایش بر کفر را بهتر از گرایش به ایمان دانستند، آن‌ها را اولیای خود نگزینید. هرگاه یکی از شما آن‌ها را ولی خود قرار دهد، جزء ستمکاران خواهد بود ﴿ (توبه (۹): ۲۳).

دوستی با پدران و برادران از علایق غریزی و ریشه‌دار محسوب می‌شود؛ اما هرگاه در محدوده ایمان نباشد، مؤمن حق ندارد با دشمن خدا طرح دوستی بریزد، هرچند پدر و برادر او باشند. قرآن به مسلمانان هشدار داده است که مبدا علاقه و محبت فرزند به پدر و مادر کافرش موجب شود که او از اعتقادات و ارزش‌های انسانی و اسلامی خود چشم‌پوشی کرده و از مقابله با دشمن صرف‌نظر کند که در این صورت، هم به خود و هم به پدر و مادر و سایر اعضای خانواده‌اش ظلم کرده است؛ چراکه خود و خانواده‌اش در دنیا در چنگال دشمن گرفتار می‌شوند و مورد ستم قرار می‌گیرند و در آخرت نیز به خسران و هلاکت ابدی می‌رسند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۳۳۳).

نکته شایان تذکر این است که دوستی نکردن با پدر و مادر به هیچ وجه به معنای بی احترامی به آنان و طردکردنشان نیست؛ بلکه فقط به معنای اطاعت نکردن از آنها در امور مربوط به دین است؛ بدان معنا که اگر آنها فرزند را به شرک و گناه دعوت کنند، نباید از آنها اطاعت کرد؛ اما باید مورد ملاحظت و محبت و احترام قرار گیرند؛ چنان که در آیه شریفه بر آن تصریح شده است: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ و اگر آن دو تلاش کنند برای اینکه تو چیزی را که بدان هیچ دانشی نداری همتای من قرار دهی، پس از آن دو اطاعت نکن؛ ولی در دنیا با آن دو به طور پسندیده هم نشینی کن ﴿(لقمان (۳۱): ۱۵)﴾.

آیات متعددی در قرآن درباره حسن رفتار با والدین دال بر اهمیت و حتی وجوب احسان به پدر و مادر و احترام به ایشان آمده است: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾ و پروردگارت فرمان داده است جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو یا هر دوی آنها نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار و بر آنها فریاد مزن و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگووارانه به آنها بگو ﴿(اسراء (۱۷): ۲۳ و نیز بقره (۲): ۸۳؛ نساء (۴): ۳۶؛ انعام (۶): ۱۵۱)﴾. بدین ترتیب روشن می شود که قرآن بهترین و اخلاقی ترین راه را درباره نوع برخورد فرزندان با پدر و مادر ارائه کرده است و هرگز نفی توکی از آنها به معنای بی احترامی و نفی هرگونه رابطه مسالمت آمیز نیست.

استثنای حکم نفی توکی کفار

نکته ای که در پایان نوشتار و به عنوان تکمله بحث توجه به آن ضروری می نماید، این است که گاهی آدمی در وضعی قرار می گیرد که اگر بخواهد پایبندی خود را به معتقدات و دیانت خود حفظ کند، در معرض مشکلات جدی جانی و

مالی و ناموسی قرار می‌گیرد و چیزی که به دست می‌آورد، در حد آن چیزی نیست که از دست می‌دهد. در چنین وضعی قرآن کریم دستور خاصی ارائه می‌کند و در این باره تفاوتی میان کافر محارب و غیرمحارب وجود ندارد. این دستور خاص همان تقیه است که در ادامه درباره آن توضیح داده خواهد شد.

همسویی صوری با کفار (تقیه)

درباره معنای لغوی «تقیه» در میان اهل لغت اختلاف است؛ اما آنچه از مجموع دیدگاه‌ها به دست می‌آید، این است که لفظ تقیه به حسب لغت به معنای برحذر نگه داشتن و پرهیزکردن از بدی و شرور است (ر.ک: فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۹۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۴۰۲).

مفسران، اعم از شیعه و عامه، با توجه به معنای لغوی تقیه معنای اصطلاحی خاصی برای آن ارائه کرده‌اند. اگرچه تعبیرات آن‌ها مختلف است، معنای آن‌ها تقریباً یکسان است و منظور همه آن‌ها این است که هرگاه عمل و گفته‌ای برای جان و مال و حیثیت مسلمین و وابستگان آن‌ها زیان در پی داشته باشد، می‌توانند آن را که حق است نگویند و در ظاهر با مخالفان در عقیده و عمل همسویی نشان دهند؛ زیرا حفظ جان و آبرو در بسیاری از موارد از کتمان واقع و ابراز همسویی با مخالف دین مهم‌تر است (طوسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۳۵؛ فاضل مقداد، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۳۹۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۴۰؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۵۸؛ ابن‌العربی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۸). قرآن کریم نیز پس از نهی مسلمین از تولی کفار، این نکته را گوشزد می‌کند که در صورت بروز مشکلات جدی جانی و مالی و ناموسی می‌توان به راهکار تقیه تمسک کرد: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾ (آل عمران (۳): ۲۸).

مفسران از جمله علامه طباطبایی معتقدند که استثنا در این آیه استثنای منقطع است؛ یعنی استثنایی است بدون مستثمانه؛ چون آنچه به نظر می‌رسد مستثمانه باشد، در واقع مستثمانه نیست؛ زیرا اظهار محبت دروغی و از ترس، محبت واقعی نیست؛ همچنین اظهار سایر آثار ولایت اگر دروغی و از ترس باشد، ولایت واقعی نیست؛ چون خوف و محبت که مربوط به قلب است، دو صفت متضادند که دو اثر متقابل در قلب دارند؛ چگونه ممکن است در یک قلب متحد شوند؛ در نتیجه استثنای جمله «و هرکس چنین کند، از حزب خدا نیست، مگر آنکه تولى اش از ترس باشد»، استثنای متصل است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۴۰؛ قربانی لاهیجی، ۱۳۸۰، ج ۷، ص ۲۲۱).

قرآن کریم در صدر آیه پیش گفته و آیات متعدد دیگر، مسلمانان را از پذیرش ولایت کافران نفی کرده، اما در ذیل آیه شریفه راهی را برای حفظ مسلمین از گزند کافران قرار داده است؛ یعنی دوستی صوری و ظاهری با کفار ولو کافر محارب؛ زیرا دین جز این نمی‌خواهد و شارع دین هم جز این هدفی ندارد که حق را زنده کند و جان تازه‌ای ببخشد و بسیار می‌شود که تقیه کردن و بر حسب ظاهر طبق دلخواه دشمن و مخالفان حق عمل کردن مصلحت دین و حیات آن و مسلمانان را چنان تأمین می‌کند که ترک تقیه آن‌طور تأمین نمی‌کند.

نتیجه گیری

از پرتو آنچه در طول نوشتار گذشت، به این نتایج دست می‌یابیم که در قرآن کریم آیات متعددی وجود دارد که مسلمانان را از پذیرش ولایت کافران نهی می‌کند؛ خصوصاً درباره کفار محارب که این نهی به صورت صریح تأکید شده است؛ اما باید به این نکته توجه داشت که صرف دوستی با کفار، خصوصاً کفار

غیرمحارب، و حسن معاشرت با آنان و رعایت اصول انسانی و حق همسایگی و خویشاوندی و... در حق آنان ممنوع نخواهد بود. فقط آن قسم از دوستی با آنان ممنوع است که مستلزم این باشد که مسلمانان تحت تأثیر آنان قرار بگیرند و مجری خواسته‌های آنان شوند. در این صورت است که استقلال و عزت مسلمین خدشه‌دار خواهد شد و خداوند هرگز چنین چیزی را در حق مسلمانان نمی‌پذیرد. در چنین حالتی مسلمین هیچ رابطه‌ای با خدا نخواهند داشت و از ولایت خداوند خارج می‌شوند: ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ﴾؛ مگر اینکه ولایت‌پذیری از کافران به صورت ظاهری و صوری باشد. چنان‌که در خلال بحث نیز روشن شد، مسئله عدم جواز تولی مسلمین از کفار مسئله‌ای توافقی و مشترک بین مفسران شیعه و اهل سنت است؛ هرچند ممکن است بعضاً در مقام عمل خلاف آن مشاهده شود.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

** نهج البلاغه، چاپ صبحی صالح.

۱. آلوسی، محمود (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲. ابن عاشور، محمدبن طاهر (۱۴۲۰ق)، التحریر و التنویر، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.
۳. ابن العربی، محمدبن عبدالله بن ابوبکر (۲۰۰۵)، أحكام القرآن، راجع أصوله و خرج احادیثه و علق علیه محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالفکر.
۴. ابن منظور، محمدبن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دار صادر، چاپ سوم.
۵. بجنوردی، حسن (۱۴۱۹ق)، القواعد الفقهیة، قم: الهادی.
۶. جصاص، احمدبن علی (۱۴۰۵ق)، أحكام القرآن، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۷. حسینی جرجانی، امیر ابوالفتوح (۱۴۰۴ق)، آیات الأحکام، تهران: نوید.
۸. رازی، فخرالدین (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم الدار الشامیة.
۱۰. راوندی، قطب الدین، (۱۴۰۵ق)، فقه القرآن فی شرح آیات الأحکام، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ دوم.
۱۱. شافعی، محمدبن ادريس (بی تا)، أحكام القرآن، [بی جا]: [بی نا].
۱۲. شبیری زنجانی، موسی (۱۴۱۹ق)، کتاب نکاح، قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، چاپ سوم.
۱۵. طبری کیاهراسی، ابوالحسن علی بن محمد (۱۴۰۵ق)، أحكام القرآن، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ دوم.

۱۶. فاضل مقداد، جمال‌الدین (۱۴۱۹ق)، کنز العرفان فی فقه القرآن، [بی‌جا]، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
۱۷. فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد (۱۴۱۰ق)، کتاب العین، قم: هجرت، چاپ دوم.
۱۸. فیومی، احمدبن‌محمد (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر، قم: دارالهجرة.
۱۹. قربانی لاهیجی، زین‌العابدین (۱۳۸۰)، تفسیر جامع آیات الأحکام، تهران: سایه، چاپ دوم.
۲۰. قرطبی، محمدبن‌احمد (۱۳۶۴)، الجامع لأحکام القرآن، تهران: ناصرخسرو.
۲۱. کاشف‌الغطاء، حسن‌بن‌جعفر (۱۴۲۲ق)، أنوار الفقاهة، نجف اشرف: مؤسسه کاشف الغطاء.
۲۲. کاظمی، جوادبن‌سعید (۱۳۶۵)، مسالک الأفهام إلی آیات الأحکام، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ دوم.
۲۳. محقق حلّی، جعفربن‌حسن (۱۴۰۸ق)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم.
۲۴. مراغی، میرعبدالفتاح (۱۴۱۷ق)، العناوین الفقهیة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۵. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۲۷. موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۶۰)، تحریر الوسیلة، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
۲۸. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۹. یزدی، محمد (۱۴۱۵ق)، فقه القرآن، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۳۰. یزدی، محمدکاظم (۱۴۱۴ق)، تکملة العروة الوثقی، قم: کتابفروشی داوری.

شرق‌شناسی و مسئله فلسطین

خلیل عالمی^۱

چکیده

تشکیل دولت غاصب و صهیونیستی اسرائیل در سرزمین مقدس فلسطین معلول عوامل پیدا و پنهان مختلفی است و این قضیه از جوانب مختلف قابل بررسی است. یکی از این جوانب نقش شرق‌شناسان در این مسئله است. در این مقاله سعی شده است به صورت تحقیقی و تحلیلی به این سؤال پاسخ داده شود که نقش مستشرقان در تشکیل کشور اسرائیل چه بوده است؟ پژوهش حاضر نشان می‌دهد که غالب مستشرقان در قضیه اشغال فلسطین بازوی علمی جریان استعمار بوده‌اند و اسرائیل چیزی جز شکل جدیدی از استعمار قدیم کشورهای اروپایی در مشرق‌زمین نیست. مستشرقان که توجیه‌گران علمی سلطه استعمارگران غربی بوده‌اند، عمدتاً با دو راهبرد تحقیر اعراب، به‌ویژه ساکنان فلسطین و تاریخ‌سازی برای یهودیان صهیونیست برای تشکیل این رژیم غاصب توجیهاتی به‌ظاهر علمی بر ساختند.

واژگان کلیدی: شرق‌شناسی، استعمار غربی، فلسطین، رژیم صهیونیستی، تاریخ‌سازی.

۱. دکترای انقلاب اسلامی: (khalemi48@gmail.com).

اندیشمندان هر جامعه به نوعی منعکس‌کننده اوضاع و احوال و نیازهای جامعه‌ای هستند که در آن زندگی می‌کنند و این تصور که آن‌ها طبقه‌ای جدا از سایر طبقات جامعه هستند، تصور صوابی نیست. اندیشه‌وران اروپایی از برابری و عدالت و نفی استعمار و استبداد سخن گفته و می‌گویند و با نابرابری‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جامعه خود مبارزه کرده‌اند؛ اما همواره خواهان تسلط یافتن کشور متبوع خود بر کشورهای دیگر بوده‌اند تا نیازهای اقتصادی کشور خود را تأمین و به رشد سیستم حکومتی آن کمک کنند؛ از این رو اقدامات آن‌ها زمینه را برای انجام حملات استعماری اروپایی‌ها مهیا کرد. برخی از این افراد به صورت مستقیم و برخی به شکل غیرمستقیم تحت خدمت استعمار درآمدند. مستشرقان مأموریت جدیدی داشتند؛ آن‌ها می‌بایست در دنیا می‌گشتند و در شرایطی که اروپایی‌ها تمامی مناطق شرقی را سرکوب کرده بودند، با اهداف سیاسی و تجاری، محصولات تمدنی بیشتری را به دست می‌آوردند و از گزارش‌هایی که ملت‌های شرقی به آن‌ها می‌دادند، در راستای فتوح فکری و اخلاقی و مادی جامعه خود بهره‌برداری می‌کردند. بدین سان اندیشمندان اروپایی از جمله شرق‌شناسان نیز، خواه یهودی و خواه مسیحی، در خدمت اهداف کشورهای خود بودند و به شهادت اسناد و مدارک تاریخی، برای تأمین منافع و اهداف کشورهای اروپایی از طرح اسکان صهیونیست‌ها در فلسطین حمایت می‌کردند. سعی آن‌ها بر این بود که اقدامات کشورهای متبوع خود را علمی و طبیعی جلوه دهند و از لحاظ تاریخی، دولت اسرائیل را نماینده و مدافع همه یهودیان جهان معرفی کنند و این دیدگاه بی‌اساس و مداخله‌جویانه را که این دولت مرکز فرمانروایی بر جامعه یهود در تمام جهان است، گسترش دهند و با تمام قوا به اندیشه‌های نژادپرستانه صهیونیست‌ها که از اهداف استعمار است، مشروعیت بخشند و جریان صهیونیست را دارای پیشینه‌ای کهن و اعراب فلسطین را

ملتی رشدنایافته معرفی کنند؛ بنابراین تفکر تشکیل دولت اسرائیل و بازگشت یهودیان به فلسطین در اصل نه یهودی و نه صهیونیستی، بلکه یک تفکر و حرکت کشورهای استعمارگر اروپایی برای ایجاد پایگاهی در منطقه خاورمیانه جهت حفظ منافع بوده است. در واقع استراتژی جنبش صهیونیسم یک استراتژی تجاوزکارانه و توسعه طلبانه و جدایی ناپذیر استعمارگران غرب در خاورمیانه است. چنین آرای خطرناکی بود که سرانجام به اشغال و غصب سرزمین مقدس فلسطین و آوارگی و کوچاندن ساکنان عرب آن و تشکیل رژیم غاصب صهیونیستی انجامید.

۱. چارچوب نظری

موضوع شرق شناسی با دیدگاه‌ها و رویکردهای مختلفی بررسی شده است (رک: زمانی، ۱۳۸۵). گروهی خواسته‌اند شرق شناسی را پدیده‌ای جهت فهم ادیان و فرهنگ و آداب و رسوم مشرق زمین تلقی کنند و مستشرقان را کسانی بدانند که در جستجوی حقیقت بوده‌اند و عده‌ای هم تلاش کرده‌اند آن‌ها را زمینه‌سازان و پیشگامان نفوذ و استعمار غرب معرفی کنند (رک: همان).

به نظر می‌رسد شرق شناسی را باید از دو منظر مورد بررسی قرار داد تا ماهیت آن معلوم گردد: منظر اول، روش شرق شناسی و منظر دوم، محتوای شرق شناسی است. از نظر روش شناختی، شرق شناسی عبارت است از مطالعه شرق توسط غربیان. شرق مجموعه‌ای است از فرهنگ‌ها و تمدن‌هایی که نه تنها از لحاظ جغرافیایی، بلکه از نظر ماهوی نیز با غرب تفاوت‌های اساسی دارند. شرق شناسی از آغاز مدعی آن بوده است که می‌خواهد در مهد قانون و پرورش علم، یعنی غرب، به روش عینی موضوع خود یعنی شرق را مطالعه کند و این مطالعه را خالی از اغراض و پیش‌داوری‌ها و فارغ از هر نوع تصرف ذهنی انجام دهد. در ادعای مزبور، این فرض نهفته است که تنها انسان غربی می‌تواند شرق را به عنوان یک موضوع

مطالعه، پیش روی خود قرار دهد؛ زیرا مسلح به سلاح علم است و شرقیان خود توان چنین کاری را ندارند، زیرا فاقد علم است (عاشوری، ۱۳۵۰، ص ۲۱۹).

از نظر محتوایی می‌توان گفت شرق‌شناسی نتیجه یک «نیاز» بود؛ نیازی که بر اثر گسترش تنازعات و منافع استعماری پدید آمده بود. هنگامی که مستعمرات جدید شکل گرفت، اروپاییان در شرق با فرهنگ‌ها و ادیان مختلف مواجه شدند. برای شناخت این فرهنگ‌ها و کنترل مردم کسب اطلاعات و دانش بهتر ضروری بود. شرق‌شناسی این نیاز ضروری را برآورده می‌کرد؛ به عبارت دیگر «شرق‌شناسی که از زمان بیداری اروپا در دوران تجدد سرچشمه گرفت، سکه‌ای بود که همواره دورو داشت: یکی غرب بیدار شده با مقاصد استعماری و دیگری شرق سر بر بالین افتخارات گذشته نهاده» (کتبی، ۱۳۸۵، ص ۵). مبتنی بر این مطالب، شرق‌شناسی از لحاظ تاریخی و انگیزشی و مفهومی دارای چهار رویکرد یا مکتب است:

رویکرد اول: شرق‌شناسی دینی - تبشیری (زمانی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۲): بیشتر مستشرقان غربی که پس از ظهور اسلام به شناسایی اسلام و شرق اسلامی پرداخته‌اند، کشیشان و اصحاب کلیسا بوده‌اند و در واقع استشراق دینی و تبشیری همزاد هم‌اند. هدف این گروه از مستشرقان شناخت جوامع شرقی برای حضور نظام سلطه و استعمارگران بود و به گفته مرحوم جلال آل‌احمد، این‌ها پیش‌قراولان استعمار بودند (آل‌احمد، بی‌تا، ص ۳۱).

رویکرد دوم: شرق‌شناسی سیاسی - استعماری (زمانی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۷): استشراق سیاسی با جنگ‌های صلیبی شروع شد که در این مرحله، تبشیر نیز نقش اساسی داشت. در واقع در این مرحله همکاری همه‌جانبه نیروهای نظامی با گروه‌های تبشیری نقش ویژه‌ای در تسلط‌یافتن تدریجی استعمار غربی بر بلاد اسلامی آفریقا و گسترش اسلام‌ستیزی داشت. پس از قتل‌عام‌های مسلمانان در اندلس و جنگ‌های صلیبی، استشراق سیاسی وارد مرحله دیگری شد. در این دوران

مستشرقان و مبشران منابع اصیل و معتبری در اختیار داشتند و با ترجمه آن‌ها ضمن پیشبرد هدف‌های علمی خود، به تأسیس جمعیت‌ها و سازمان‌های وسیع سیاسی و جاسوسی در اروپا پرداختند. این رویه اندک‌اندک به نفوذ سیاسی - نظامی در بلاد آفریقا و آسیا انجامید و این نفوذ سبب پیدایش دولت‌های کوچک اسلامی و شرقی شد که مستعمره فرانسه، ایتالیا، انگلیس، پرتغال، آلمان و... بودند. در این دوره نیز تبشیر در خدمت استعمار بود و به قول «جواهر لعل نهرو»، اندیشمند فقید هندی، نخست پدران روحانی با کتاب مقدس وارد شدند و سپس نیروهای نظامی غربی سرازیر گشتند (خسروشاهی، iscq.ir).

رویکرد سوم: استشراق علمی (زمانی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۲): در پرتو رنسانس و نهضت عقل‌گرایانه و علم‌گرایانه اروپا، حرکت شرق‌شناسی نیز اندکی به تحلیل منصفانه عقلی‌گرایید و با توجه به طردشدن اصحاب کلیسا، اغوهای جاهلانه و تهمت‌های بی‌اساس و مغرضانه تبشیری کمتر مورد توجه قرار گرفت و در این فضا، خصوصاً در قرن نوزدهم و بیستم، مستشرقان و اسلام‌شناسان منصفی ظهور کردند. در این مرحله باز نمی‌توان گفت که همه مستشرقان پژوهش‌های خود را با اهداف تحقیق علمی - تاریخی انجام داده‌اند؛ ولی می‌توان پذیرفت که بعضی از آن‌ها در بیان حقیقت صادق بوده‌اند و اگر دچار اشتباهی شده‌اند، ناشی از جهل و نداشتن شناخت کامل از اسلام و مسلمانان و ندانستن زبان ملت‌های شرقی و اسلامی بوده است. یکی از این مستشرقان منصف «هانری کرین» است که صادقانه به شناخت اسلام و تشیع پرداخت و در این زمینه کوشش‌های بی‌نظیری کرد و بارها در ایران به محضر استادانی چون علامه طباطبایی، استاد مطهری و استاد سیدجلال آشتیانی رسید و ده‌ها کتاب فلسفی - عرفانی شیعه را به فرانسه ترجمه و منتشر کرد (همان، ص ۲۶۴).

رویکرد چهارم: استشراق معرفت‌شناختی - هویتی (استشراق پست‌مدرن): در

این رویکرد از شرق‌شناسی پست‌مدرن که از دل عناصر دنیوی (غیردینی) حاضر در فرهنگ اروپا سر بر آورده است، شرق یک پدیده بد و غرب سرچشمه خوبی‌ها

معرفی می‌شود. در این رویکرد، شرق‌شناس همچون قهرمانی است که شرق را از تاریکی و گمنامی و از خودبیگانگی و... نجات می‌دهد (سعید، ۱۳۷۷، ص ۲۲۲). غرب مسیحی می‌خواهد برای خود هویتی مشخص ایجاد کند. شرق آن «دیگری» است که غرب، خود را در تقابل با آن تعریف و هویت‌یابی می‌کند و این مستلزم فاصله‌گذاری بین او و شرق است تا متفاوت تعریف شود. به گفته‌ی ذاکر اصفهانی، این نوع از شرق‌شناسی منبعث از هویت‌یابی غرب در متن تاریخ شرق است. غرب برای ارائه‌ی هویت خود به مبنایی نیاز دارد تا بر اساس آن خود را خوب جلوه دهد (ذاکر اصفهانی، ۱۳۸۴، ص ۲۲).

ادوارد سعید که نظریاتش منبعث از نظریات پست‌مدرن دهه‌ی شصت به‌ویژه آرای میشل فوکو است و با نوعی نگاه هژمونیک به شرق‌شناسی می‌پردازد، معتقد است غرب از رهگذر دانش و قدرت سیاسی خود شرق را خلق کرده است و این شرق مخلوق و ساختگی را که از هویت و پویایی برخوردار نیست، از قبیل خلق مفهوم «دیگری» در مقابل «خود» فراهم آورده است؛ از این‌رو ریشه‌های جدال شرق و غرب را بیش از آنکه در مدرنیته و جدال آن‌ها با سنت بدانیم، باید در تاریخ امپریالیسم و تهاجم استعمار جستجو کنیم. وی شرق‌شناسی اسلامی را حول چهار محور می‌داند: یکم: بین شرق و غرب تفاوت مطلق و منظم وجود دارد. دوم: بازنمایی‌های غرب از شرق نه بر واقعیت جوامع شرقی، بلکه بر تفاسیر ذهنی استوار است. سوم: شرق تغییرناپذیر و یکنواخت است و قادر به تبیین هویت خود نیست. چهارم: شرق وابسته و فرمانبردار است (سعید، ۱۳۷۷، ص ۷۷). عبدالله محمد معتقد است که مکتب شرق‌شناسی مدرن مبتنی بر سه محور اصلی است که عبارت‌اند از: «تهدید مسلمانان متعصب، حتمی‌بودن پیروزی غرب‌گرایان و حق اسرائیل»؛ لذا بیشتر وابستگان به این مکتب، یهودیان و صهیونیست‌ها یا هواداران آن‌ها هستند (عبدالله، ۱۳۹۵).

مستشرقان پیشینه و قدمت فرهنگی و تمدنی شرق را می‌دانند؛ با این حال برای شالوده‌ریزی فرهنگی - سیاسی برای غرب، احتیاج به «دیگری» دارند تا با خوار و بدوی شمردن و تحقیر نمودهای فرهنگی آن، این‌گونه القا کنند که تفکر غربی نسبت به مسائل طبیعی، عینی و تجربی و فرهنگ شرق، تخیلی است و جوامع شرقی با حفظ این تفکر و فرهنگ برای ادامه حیات خود عقب‌مانده خواهد شد و لذا اگر شرق می‌خواهد به قافله علم و تمدن بپیوندد، باید از لحاظ ماده و صورت و ظاهر و باطن غربی شود و این‌گونه است که با بد جلوه‌دادن شرق اسلامی و ارزش‌های آن، سعی می‌کنند به غرب مرکزیت ببخشند. از این منظر، شرق و شرق‌شناسی مدرن ساخته غرب و متناسب با منافع و سلیقه قدرت‌های استعماری غرب است. در این رویکرد، شرق با این اصول توصیف می‌شود: قابل اعتماد نبودن، فرودستی و تحقیرپذیری، عقب‌ماندگی، ناعاقلی و بی‌منطقی، تابعیت‌پذیری و مطیع‌بودن شرق، تهدیدبودن اسلام برای غرب و تقابل اسلام و مسلمانان با یهودیان که در مقابله فلسطین با اسرائیل نمایان شده است (ایزدی، ۱۳۸۷، ص ۱۳).

۲. استشراق و صهیونیسم در رویکرد نظری

شرق‌شناسی بازوی علمی استعمار است و تشکیل دولت اسرائیل چیزی جز شکل جدیدی از استعمار نیست. وجه مشترک همه انواع شرق‌شناسی عبارت است از ایجاد نوعی «سلطه فکری» بر مشرق‌زمین در درون فرهنگ غربی. ادوارد سعید معتقد است شرق‌شناسی مبتنی بر سیاست تفوق اسرائیل بر اعراب در همه موارد است (سعید، ۱۳۷۷، ص ۴۴۰).

نیاز غرب به شناخت جهان اسلام، به‌ویژه در ابعاد جغرافیایی و اجتماعی و آشنایی با منابع ثروت از یک طرف و بازار توزیع تولیدات اروپایی از طرف دیگر، باعث شد در دو قرن نوزدهم و بیستم تعداد زیادی از شرق‌شناسان در پژوهش‌های خود بر منافع اقتصادی کشور‌هایشان به‌طور ویژه تأکید کنند. استعمار قرن‌های

نوزدهم و بیستم مبتنی بود بر بازاریابی برای تولیدات غرب با تظاهر به خدمات‌رسانی به طبقات اجتماعی. استعمار در این مرحله به دنبال تغییر زیرساخت‌های اجتماعی جوامع وابسته به خود بود تا بتواند آن‌ها را به رویکردهای سرمایه‌داری و امپریالیستی وابسته کند. هیچ سرزمین دیگری را در دنیا نمی‌توان از لحاظ موقعیت با فلسطین قابل قیاس دانست. فلسطین حلقه‌ی ارتباطی سه قاره‌ی جهان به شمار می‌رود و در واقع کلید آسیاست. حییم وایزمن در نامه‌ای به چرچیل هشدار داد که نیروهای استعماری غرب نباید به وفاداری عرب‌ها اعتماد داشته باشند؛ بلکه باید به یهودیان دوستدار غرب اعتماد کنند. وی در این نامه تأکید کرد اگر فلسطین در چارچوب نفوذ انگلیس قرار گیرد و انگلیس از روند اسکان یهودیان در آن حمایت کند، این منطقه به دولت تحت سلطه‌ی انگلیس تبدیل می‌شود و طی بیست تا سی سال، یک میلیون یهودی در آن به توسعه‌ی کشور و ایجاد تمدن می‌پردازند و به صورت فعالانه از کانال سوئز حفاظت می‌کنند (کوئیکلی، ۱۳۷۲، ص ۱۱). این دیدگاه با رویکردهای صهیونیست‌ها تطابق داشت؛ به همین دلیل هر متصل اقدام به ترویج این دیدگاه کرد و گفت: یهودیان می‌توانند بخشی از استحکامات اروپا در آسیا و پیش‌قراول تمدن در برابر بربریت باشند (ریچی، ۱۳۷۶، ص ۲۴).

هنگامی که انگلیس استعمارگر نیازمند تشویق تجارت در سرزمین‌های شام و فلسطین بود، از صهیونیست‌ها خواست با اسکان یهودیان در فلسطین، آن‌ها را برای انجام این مأموریت جذب کند. ایرل شافتسبری (۱۸۰۱-۱۸۸۵)، صراحتاً به این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید: چه کسانی در دنیا بیش از یهودیان برای تجارت احترام قائل‌اند؟ آیا یهودیان برای توسعه‌ی فعالیت‌های خود جایی بهتر از سوریه پیدا می‌کنند؟ آیا انگلیس در ایجاد تغییرات ضروری به منافع ویژه‌ای دست نمی‌یابد؟ لذا پیشنهاد می‌شود انگلیس از قوم یهود پشتیبانی کند (ایوانف، ۱۳۵۳، ص ۴۷). در همین رابطه هربرت صموئیل (۱۸۷۰-۱۹۶۰) بعد از جنگ جهانی اول گزارشی با

عنوان «آینده فلسطین» منتشر کرد که در آن به صهیونیسم و فواید استراتژیک آن برای انگلیس اشاره کرده و نوشته بود: انگلیس از طریق تشویق یهودیان به مهاجرت به فلسطین که سبب می‌شود نسبت بالایی از ساکنان این منطقه یهودی شوند، می‌تواند فلسطین را تحت سلطه خود نگه دارد (عبدالله، ۱۳۹۵).

آرتور بالفور، وزیر خارجه وقت انگلیس، با تمسک به دیدگاه‌های شرق‌شناسی برای توجیه استعمارگری در شرق می‌گوید: به واقعیت‌های موجود نگاه کنید؛ امت‌های غربی بلافاصله بعد از ظهور در تاریخ، از طریق قدرت خودمختاری خود را نشان دادند؛ اما وقتی به تاریخ شرقی‌ها نگاه می‌کنید، هیچ اثری از خودمختاری در آن مشاهده نمی‌شود؛ به‌گونه‌ای که این مناطق قرن‌های متمادی در سایه حکومت‌های استبدادی و حاکمیت مطلق زندگی کرده‌اند. بالفور مدعی می‌شود که شرقی‌ها احمق و کوتاه‌فکر هستند و نمی‌توانند حاکمیت خود را در دست بگیرند. هرچند در تملک اراضی فلسطین، اولویت با ساکنان اصلی است، اولویت هرگز آن‌ها را به حاکمیت نزدیک نمی‌کند؛ حاکمیتی که اشغالگران در حفظ این سرزمین از آن برخوردار هستند (همان). این اندیشه‌ها سبب شد که سازمان‌های تابع دولت انگلیس با صهیونیست‌ها مانند یک متحد رفتار کنند و صهیونیست‌ها بر آن شدند که قدرت‌های اروپایی را از فواید وجود خود برای اروپا مطمئن سازند و آن‌ها را متقاعد کنند که یک دولت یهودی می‌تواند از توسعه‌طلبی ایشان در مشرق‌زمین حمایت کند؛ لذا «برای صهیونیست‌های غربی قلمروگرایی و تأسیس دولت یهود مهم‌تر از نفس صهیونیسم یعنی مراجعت به عبادتگاه صهیون بوده است» (صبری، ۱۳۵۰، ص ۲۱).

بدین ترتیب مثلث توجیحات و اطلاعات مستشرقان به همراه استعمارگری اروپاییان جهت به‌دست‌آوردن جای پا در فلسطین و کنترل کانال سوئز و رسیدن به شرق از یک طرف و تلاش بورژوازی یهود برای کنترل مجدد یهودیان و اتحاد با امپریالیسم غارتگر اروپا از طرف دیگر به شکل‌گیری صهیونیسم کمک کرد و میان

حرکت صهیونیستی و منافع امپریالیستی، اتحاد اجتناب‌ناپذیری برقرار شد و بورژوازی یهود و سرمایه‌داران اروپایی، نهادهای مالی و سیاسی «تراست مستعمراتی یهود» و «سازمان جهانی صهیونیست» را بنیان‌گذاری کردند؛ چراکه این حرکت منافع سرمایه‌داران اروپایی و کشورهای استعمارگر را به بهترین وجه تأمین می‌کرد (احمدی، ۱۳۶۹، ص ۲۸).

۳. استشراق و صهیونیسم در بُعد عملکرد و ارائه راهبرد

شرق‌شناسانی که به مسئله فلسطین پرداخته و برای نابودی این سرزمین قلم زده و زمینه را برای اشغال آن فراهم ساخته‌اند، دو راهبرد سلبی و ایجابی در پیش گرفته‌اند: راهبرد سلبی سرزمین بدون مردم برای مردم بدون سرزمین است و راهبرد ایجابی اثبات تملک، قدمت و هویت تاریخی فلسطین برای یهودیان صهیونیست.

۳-۱. سرزمین بدون مردم برای مردم بدون سرزمین

شعار «سرزمین بدون ملت برای ملت بدون سرزمین»^۱ یک شعار صهیونیستی است که شناخت تاریخ آن دشوار است؛ اما می‌توان گفت که این شعار یک تغییر سکولاریستی از آن دیدگاه انجیلی است که می‌گوید: فلسطین سرزمینی موعود و مقدس و یهود نیز ملتی مقدس است؛ از این رو ملت مقدس ناچار باید به سرزمین مقدس بازگردد، زیرا صاحب آن است. شاید اولین کسی که این دیدگاه را سکولاریزه کرد، لرد شافتسبری (۱۸۰۱-۱۸۸۵) باشد که در اواسط قرن نوزدهم میلادی درباره «سرزمین باستانی برای ملت باستانی» سخن گفت؛ سپس فرایند سکولاریزاسیون تکمیل شد تا به تعبیر امروزی آن، یعنی «سرزمین بدون ملت برای

1. A Land With out a People for People With out a Land.

ملت بدون سرزمین» رسید. به نظر می‌رسد «اسرائیل زانگویل» (۱۸۶۴-۱۹۲۶) صاحب این تعبیر باشد (مجله پاسدار اسلام، ۱۳۶۸، ش ۳۶۸). به‌هرحال این شعار ساده بازتاب طبیعی گفتمان فرهنگی مدرن غرب است و از یک دیدگاه معرفتی سکولاریستی و امپریالیستی سرچشمه می‌گیرد که تعابیر انجیلی را سکولار می‌کند و آن‌ها را از تعابیری مجازی که تحقق آن موکول به مشیت الهی در آخرالزمان است، به شعارهای وطن‌گزین (مهاجرتی) دقیق و مشخصی تبدیل می‌سازد؛ شعاری که به زور اسلحه در فلسطین تحقق یافته است.

این نگرش که هستی، طبیعت و انسان یک ماده مصرفی است، انسان غربی را در مرکز قرار می‌دهد و از همین‌رو تمام جهان، خالی و بدون تاریخ و بدون انسان می‌شود و اگر هم انسانی یافت شود، یک ماده مصرفی غیراصیل و بی‌ارزش است. در این دیدگاه فلسطین یک سرزمین مسکونی بدون مردم تلقی می‌شود و فلسطینیان مردمی احمق معرفی و به یک ماده مصرفی تبدیل می‌شوند که به‌خودی‌خود ارزشی ندارند (سعید، ۱۳۷۷، ص ۵۴۶). یهودیان هم تسلیم همین فرایند می‌شوند و به جای اینکه ملت مقدس حقیقی باشند، تبدیل به ملت یهود مجازی می‌شوند و از آنجاکه یک ملت‌اند، با تمدن غربی که فقط ملت‌های غربی را شامل می‌شود نسبتی ندارند و به همین دلیل سرزمینی هم ندارند. المسیری می‌گوید: اروپاییان به یهودیان با نگاه منفی می‌نگریستند. از نظر آنان یهودیان موجوداتی پست، ملتی فرومایه، استثمارگران اقتصاد اروپا، ناتوان در همسانی نژادی و دارای زاد و ولد فراوان و عناصر فقیر و انگل بودند و به عقیده بالفور، آنان دشمنانی بودند که حضورشان در تمدن غرب به فلاکت آن‌ها می‌انجامید؛ بنابراین اروپاییان تاب تحمل یهودیان را نداشتند و بر آن شدند تا آن‌ها را از اروپا اخراج و در یک سرزمین خارجی مانند فلسطین ساکن کنند. بدین‌سان یهودیان فقیر و انگل با حراست از کانال استرترژیک سوئز، برای غرب ابزار سودمندی می‌شدند (المسیری، ۱۳۷۴، ص ۲۷).

استشراق لزوماً باید زمینه استعمار و صهیونیسم را مهیا می‌کرد و افکار عمومی غربی را به پذیرش دیدگاه تسلط بر ملت‌های دیگر شرقی و اعمال خشونت بر ضد آن‌ها وامی‌داشت. طبعاً این موضوع بدون گرفتن صفت انسانیت از این ملت‌ها و متهم کردن آن‌ها به عقب‌ماندگی و تشبیه کردن آنان به حیوانات محقق نمی‌شد. به این ترتیب این اندیشه که «ما» به‌عنوان گروه متمدن و هوشیار و برتر در برابر «آن‌ها» قرار داریم و آنان انسان‌های عقب‌مانده، احمق و منحطی هستند که حتی لیاقت زیستن ندارند و در هنگام کشتار نباید مورد ترحم قرار گیرند، متأثر از این نوع نگاه مستشرقان به اعراب و فلسطینیان است و بر اساس همین اندیشه است که عوفادیا یوسف، خاخام افراطی صهیونیستی و رهبر حزب صهیونیستی شاس، می‌گوید: «وقتی یک یهودی مسلمانی را می‌کشد، گویا یک مار یا یک کرم را کشته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این موضوع را انکار کند که مارها و کرم‌ها برای بشریت خطرناک هستند؛ لذا رهایی از دست مسلمانان مانند رهایی از دست کرم‌ها امری طبیعی است» (عبدالله، ۱۳۹۵).

ادوارد سعید مبتنی بر تجربه شخصی خود می‌نویسد: زندگی یک عرب فلسطینی در جهان غرب، به‌ویژه آمریکا، مایه دلسردی است. در این کشور تقریباً اتفاق نظری وجود دارد مبنی بر اینکه از نظر سیاسی، عرب فلسطینی اصلاً وجود ندارد، بلکه او یا مرده است یا مایه دردسر است یا در مقام «انسان شرقی» (سعید، ۱۳۷۷، ص ۵۴۷). این اظهارات نشان می‌دهد که صهیونیست‌ها در نگاه به عرب‌ها و مسلمانان، رویکردهای استشراقی در پیش گرفته و آن را پر و بال داده‌اند. تصویری که مستشرقان اروپایی از شرقیان یا عرب‌ها ساخته‌اند، آن‌ها را افرادی ساده‌لوح، دروغگو و زودفرب‌خورنده معرفی می‌کند که «فاقد انرژی و انگیزه هستند» و افکار و اذهان مخدوش آن‌ها از درک آنچه اروپاییان هوشمند بلافاصله می‌فهمند، عاجز است و در همه موارد در طرف مقابل روشنی و وضوح، مستقیم‌بودن، نجابت و اصالت نژاد آنگلو ساکسون قرار

دارند (همان، ص ۷۵). تحت تأثیر این تصویرگری‌هاست که «آحاد همام»، متفکر صهیونیست، وقتی ملاحظه می‌کند که شهرک‌نشینان صهیونیست با خشونت با عرب‌های فلسطینی رفتار می‌کنند، به فلسطینی‌ها به چشم «وحشیان بیابانگرد» و «ملتی همانند خران که بینایی ندارند و چیزی را از آنچه پیرامونشان می‌گذرد درک نمی‌کنند» می‌نگرد (المسیری، ۱۳۷۴، ص ۹۵).

اصولاً شرق‌شناسی علمی است عجین با تفکرات برتری‌طلبانه اروپایی‌ها که با نوعی از نژادپرستی و امپریالیست همراه شده است. صهیونیست‌ها دیدگاه‌های درباره عرب‌ها را از مفاهیم استشراقی اخذ کردند و سپس آن را به رویکردهای نژادپرستانه توسعه دادند. استشراق نوعی نگاه سیاسی به واقعیت‌هاست؛ نگاهی که مبتنی بر تقویت تفاوت بین دو گرایش متفاوت است. شاتوبریان (۱۷۶۸-۱۸۴۸)، مستشرق فرانسوی، مردم مصر و مسلمانان این کشور را ملتی احمق و منحط توصیف می‌کند (عبدالله، ۱۳۹۵). این نظریه برتری‌طلبانه و نژادپرستانه همان رویکردی است که صهیونیست‌ها از زمان آغاز فعالیت‌های خود دنبال کرده‌اند. در نشستی که بین مارک سایکس نماینده دولت بریتانیا و رهبران صهیونیسم برای دفاع از مطالبات آن‌ها در سال ۱۹۱۷ برگزار شد، مطالبات صهیونیست‌ها مبتنی بر عدم مساوات بین آنان و ساکنان عرب فلسطین بود؛ چراکه فلسطین را کشوری عقب‌مانده می‌دانستند (شیخ‌نوری، ۱۳۸۷، ص ۱۵۷). به نظر لامارتین (۱۷۹۰-۱۸۶۹)، مستشرق معروف فرانسوی، مشرق‌زمین عبارت است از یک مجموعه ملت‌های بدون سرزمین، وطن، حق و حقوق، قوانین یا امنیت که بی‌صبرانه در انتظار یافتن پناهگاه یعنی اشغال خاک خود به‌دست اروپاییان هستند (سعید، ۱۳۷۷، ص ۵۲۶).

غرب استعمارگر اشغال شرق را در چارچوب تلاش برای آبادسازی و ایجاد فرهنگ و تمدن برای آن‌ها توجیه می‌کرد. تلاش مستشرقان در این زمینه تنها منحصر به مقدمه‌چینی برای استعمار نبود. آن‌ها پا را از این هم فراتر گذاشته و به

سمت محقق ساختن پروژه‌های صهیونیستی و ایجاد کشوری ملی برای یهودیان در اراضی فلسطین پیش رفتند. بدین ترتیب، مستشرقان در ظاهر به‌عنوان طلایه‌داران عصر روشنگری و در واقع به‌عنوان پیش‌قراولان استعمار، در گفته‌ها و نوشته‌های خود به ناروا و دروغ به جهانیان باوراندند که ساکنان جهان آن سوی مرزهای اروپا (شرق)، مردمی وحشی هستند و تنها اروپا دارای بالاترین تمدن‌هاست و شایستگی دارد که بر تمام ارزش‌های فرهنگی جهان و بر همهٔ امور سیاسی و نظامی، صنعتی، اجتماعی و فرهنگی جهانیان چیره شود (حائری، ۱۳۷۲، ص ۱۰۳). استدلالی که در پس این نظریه هست، اگر خلاصه و دقیق روشن شود، فهمش آسان است. در این جهان غربی‌ها هستند و شرقی‌ها. غربی‌ها مسلط هستند و شرقی‌ها باید تحت سلطه باشند و این سلطه معمولاً بدان معناست که باید اراضی آنان تحت اشغال قرار گیرد (سعید، ۱۳۷۷، ص ۶۶).

مبتنی بر این تفکر استعلائی غرب و غربی بر دیگران است که صهیونیست‌های یهودی که در حقیقت شعبه‌ای از سیستم استعلائی و استعماری غرب هستند، با ارائهٔ یک تحلیل از زبان «میخائیل ینی‌ئیل برچر» رسالت حکومت اسرائیل را چنین خلاصه می‌کنند: مشتاقیم بین قدرت‌های استعماری سابق غرب و ممالک وابسته همچون یک پل عمل کنیم (ایوانف، ۱۳۵۳، ص ۱۹۲).

احمد بهنسی معتقد است که تداخلی بین استشراق غربی و یهودیت و صهیونیسم و اسرائیل وجود دارد. استشراق یهودی با بررسی مطالعاتی اسلام و جوامع اسلامی به همراه استشراق غربی در قرن هجدهم آغاز شد و در ادامه بعد از آغاز فعالیت‌های جنبش صهیونیسم، یهودیان را به این جنبش مرتبط کرد تا بتواند به رویکردهای صهیونیستی خدمت کند و موجودیت یهودیان در فلسطین را نهادینه سازد. در همین راستا بود که نهایتاً بعد از اعلام موجودیت اسرائیل در سال ۱۹۴۸، مستشرقان با

مطالعات انجام شده در زمینه درگیری‌های عربی و اسرائیلی سعی کردند به رهبران اسرائیل در مدیریت این درگیری‌ها کمک کنند (بهنسی، ۱۳۸۵، ص ۲۲۱).

هنگامی که اسامی مستشرقان برجسته را مشاهده می‌کنیم، می‌بینیم که بسیاری از آن‌ها اصالتاً یهودی بوده‌اند؛ برای مثال سولومون مونک (۱۸۰۳-۱۸۶۷)، مستشرق فرانسوی، در سال ۱۸۴۵ کتابی به نام فلسطین و توصیف جغرافیایی و تاریخی و باستانی آن منتشر کرد. آرمینوس وامبری (۱۸۳۲-۱۹۱۳) مستشرق مجارستانی نیز میانجی تئودور هرتزل بود تا در سال ۱۹۰۱ با سلطان عبدالحمید عثمانی گفتگو کند. اگتس گولدزایهر (۱۸۵۰-۱۹۲۱) مستشرق مجارستانی نیز توجه ویژه‌ای به دین اسلام و مذاهب اسلامی داشت و یکی از مهم‌ترین کتاب‌های وی *مطالعات اسلامی* نام دارد. جوزف هورویچ آلمانی (۱۸۷۴-۱۹۳۱) نیز عضو شورای مدیریت دانشگاه العبریه بود. ریچارد گوتهیل انگلیسی (۱۸۶۲-۱۹۳۶) نیز مقاله «صهیونیسم در فرهنگ یهودیت» را به نگارش درآورد؛ وی بین سال‌های ۱۸۹۸-۱۹۰۴ ریاست اتحادیه صهیونیست‌ها و آمریکایی‌ها را بر عهده داشت.

اتفاقی نیست که بسیاری از مستشرقان و فعالان و تحلیلگران عرصه شرق‌شناسی اصالتاً یهودی بوده‌اند. ساندر سلیمان، رئیس بخش علوم سیاسی دانشگاه الخلیل، در این زمینه می‌گوید: یهودیان به عنوان اقلیتی در اروپا عمده مطالعاتی در زمینه علوم انسانی را آغاز کردند تا بتوانند بر افکار و رویکردهای غربی‌ها تأثیر بگذارند. این موضوع می‌تواند پدیده مذکور را تفسیر کند (عبدالله، ۱۳۹۵).

پدیده استشراق از طریق علم و دانش زمینه‌های اعمال قدرت و سلطه استعماری بر فلسطین را مهیا کرد؛ به‌گونه‌ای که جمعیت‌های استشراقی اجرای مأموریت شهرک‌نشین‌ساختن صهیونیست‌ها را در فلسطین تسریع کردند. از مهم‌ترین اقدامات این جمعیت‌ها تشکیل صندوق شناسایی فلسطین (Palestine Exploration Fund) بود که در سال ۱۸۶۵ صورت گرفت. هدف از این اقدام شناسایی کامل و دقیق اراضی فلسطین و مطالعات علمی در آثار و اسناد مرتبط با تاریخ توراتی و انجام

برخی حفاری‌ها برای تمرکز بر حضور امت یهودی در این منطقه بود. علما و مستشرقان هماهنگی کاملی با افسران وزارت جنگ ایتالیا و نیروهای مهندسی سلطنتی داشتند. افرادی نظیر لورنس (۱۸۸۸-۱۹۳۵) و پالم (۱۹۰۹-۲۰۰۲) معتقد بودند که اشغال فلسطین امنیت مسیرهای مواصلاتی اصلی را تضمین می‌کند و مالکیت فلسطین را در اختیار یهودیان قرار می‌دهد (همان).

پس از این، به جز عملیات تبدیل شدن به ابزار و به‌کارگرفته شدن که مشکل دوگانه انتقال یهودیان از غرب به فلسطین و انتقال فلسطینیان به تبعیدگاه را در بر می‌گرفت، کاری باقی نمی‌ماند. تمام این عملیات تحت نظارت تمدن غربی و در راه منافع آن انجام می‌گرفت؛ یعنی همان برنامه صهیونیسم‌سازی فلسطین. بدین‌سان صهیونیست‌ها با مطرح ساختن شعار «سرزمین بدون ملت برای ملت بدون سرزمین» ادعا می‌کنند که یهودیان ساکنان اولیه فلسطین بوده‌اند و این سرزمین به آن‌ها تعلق دارد، نه به فلسطینیان. افزون بر این، پژوهش‌های شرق‌شناسانه توجه خود را بر تحلیل و بررسی شخصیت‌ها و جوامع عربی متمرکز کردند تا با ارائه تصویر عرب عقب‌مانده و حاشیه‌ای، برنامه‌ها و طرح‌های علمی لازم را جهت غلبه بر خصوصیات مثبت و بیان خصوصیات منفی آن‌ها تنظیم کنند و جوامع عربی و فلسطینی‌ها را به منزله جوامعی عقب‌مانده، افراطی و صحرانشین و بیابان‌گرد که هیچ ریشه‌ای در منطقه ندارند یا حیوانات و موجوداتی صرفاً اقتصادی به جهانیان معرفی کنند و بدین‌وسیله به هدف جنبش صهیونیسم و اسرائیل دست یابند و در دیباچه‌های علمی و آکادمیک، این شعار صهیونیستی که «اعراب هیچ حقی در هیچ چیز ندارند و فلسطین سرزمینی بدون ملت برای ملتی بدون سرزمین است»، نمود پیدا کند (المسیری، ۱۳۷۴، ص ۹۶). فرضیه حاکم بر این گفتمان این است که اعراب فلسطینی چاره‌ای نداشتند جز آنکه افسانه برتری اسرائیل را بپذیرند.

مستشرق فرانسوی الفوس دلامارتین (۱۷۹۰-۱۸۶۹) معتقد بود که فلسطین سرایی خالی است که منتظر کسی است که در آن کشت و کار کند؛ چراکه ساکنان

اصلی آن هیچ ارزشی ندارند و شایستگی زیستن در این سرزمین را ندارند. بر همین مبنا بود که صهیونیست‌ها دیدگاه مشهور «سرزمین بدون ملت برای ملت بدون سرزمین» را مطرح کرده و آن را به عنوان گفتمان صهیونیست‌ها تثبیت کردند؛ چیزی که به صورت واضح در اظهارات گولدا مائیر نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی نیز مطرح شد. وی معتقد بود چیزی به نام ملت فلسطین وجود ندارد.

این افکار به همین جا ختم نمی‌شد. آن‌ها حتی نام تاریخی فلسطین را نیز منکر شدند. برنارد لوئیس (۱۹۱۶-۲۰۱۸) شرق‌شناس یهودی انگلیسی که تخصصش تاریخ اسلام و آثار تقابل اسلام و غرب است و در بیش از سی کشور قومی و فرقه‌ای، خطرناک‌ترین طراح نقشهٔ فروپاشی خاورمیانه در قرن بیستم محسوب می‌شود، هیچ حق آزادی برای اعراب و مسلمانان غرب آسیا قائل نبود و تعامل با آنان را اشتباه می‌دانست؛ چراکه از دید او، اعراب قبایلی بودند که در حال نزاع با هم بودند. وی در همین زمینه گفته است: اعراب و مسلمانان اقوام فاسدی هستند که نمی‌توان آن‌ها را متمدن کرد و اگر به حال خودشان رها شوند، دنیای متمدن را با موجی از انسان‌های تروریست که تمدن‌ها و جوامع را نابود می‌کنند، مواجه می‌سازند؛ بنابراین راه‌حل درست برای برخورد با آن‌ها اشغال و استعمار مجدد سرزمین‌های آن‌هاست. وی منکر نام فلسطین در تاریخ شده و مدعی است که نام تاریخی فلسطین یعنی «بلسطینا» در میان یهودیان متعارف نبوده و آن‌ها این منطقه را سرزمین اسرائیل می‌خوانده‌اند (عبدالله، ۱۳۹۵).

۲-۳. مستشرقان و تاریخ‌سازی برای یهودیان صهیونیست

علی‌رغم نبود اسناد و شواهد تاریخی برای اثبات ادعای رهبران یهودیان صهیونیست مبنی بر حاکمیت یهودیان بر فلسطین، مستشرقان جهت استقرار یهودیان در فلسطین، به ساخت «تئوری تداوم» و تاریخ‌سازی برای آن‌ها از مرحلهٔ اثبات وجود تاریخی یهودیان در فلسطین تا تبیین لزوم تشکیل دولت اسرائیل دست زده‌اند. الستون مستشرق و محقق انگلیسی می‌نویسد:

«حلقه ارتباطی آشکاری بین تاریخ باستانی سرزمین فلسطین و تاریخ پرمعنی اخیر و مملو از پیکار آن دولت تحت حاکمیت عثمانی موجود است؛ به طوری که می‌توان گفت که فلسطین زمان اعلامیه بالفور و بالاخره دولت کنونی اسرائیل در واقع یک امر واحد به‌شمار می‌آیند» (گالینا، ۱۳۵۲، ص ۸).

وی بر این ادعای استدلال‌ناپذیر که معلوم نیست بر چه منطقی استوار است، چنین تأکید می‌کند:

«البته برای قوم یهود، از زمان پراکندگی‌های جبری دیرین مردمی تا کنون یک تداوم روانی غیرمنقطع وجود داشته است... و حفظ همین تداوم روانی بوده است که این قوم را به منزله یک ملت در عرصه سرزمین‌های تبعید، متحد و محفوظ داشته است و آن نیروی جنبش روانی مجدد وی را در یک سطح ملی، توأم با یک همکاری یهوداگونه، به سرزمین فلسطین و تولد مجدد یک دولت مستقل، هدایت کرده است» (همان).

احمد بهنسی محقق و مترجم زبان عبری معتقد است:

«در تاریخ نوین، شرق‌شناسی یهودی و صهیونیستی و اسرائیلی بخشی از جنبش شرق‌شناسی در غرب است که تحقیقات خود را بر اسلام و جوامع اسلامی متمرکز می‌کند تا در خدمت صهیونیسم و ریشه‌ای جلوه‌دادن موجودیت یهود در فلسطین باشد. هدف نهفته در پشت پرده تمام پژوهش‌های شرق‌شناسی این‌چنینی و تلاش‌های علمی و آکادمیک بسیار دیگر این است که با نگارش و تفسیر مجدد تاریخ جهان عرب به‌طور عام و فلسطین و قدس به‌طور خاص، به‌نحوی پیشینه حضور و سکونت مستمر یهود را در فلسطین به قرن‌های دور برسانند و بر این نکته تأکید کنند که این کشور و شهر قدس در طول تاریخ مرکز دینی و سیاسی یهود بوده است» (بهنسی، ۱۳۸۵، ص ۲۲۷-۲۲۹).

گام اول: سرزمین موعود

مستشرقان برای توجیه تشکیل دولت صهیونیستی در فلسطین ابتدا سعی کردند یک پشتوانه ایدئولوژیکی و اعتقادی برای آن درست کنند. آن‌ها سعی کردند سرزمین فلسطین را «ارض موعود» بخوانند و آن را به مثابه یکی از «معجزات خلقت» و حکمت بشری که هیچ وجه مشترکی با سایر دولت‌ها ندارد و همچون «پدیده‌ای جدید» در عرصه تاریخ بشری جلوه‌گر شده است، معرفی کنند (گالینا، ۱۳۵۲، ص ۶)؛ از این‌رو کشور اسرائیل وعده خداوندی تلقی شده و از مشروعیت آن سؤال نمی‌شود؛ همچنان‌که خانم گلدامایر و مناخیم بگین گفتند: این سرزمین به ما وعده داده شده است و ما را بر آن حقی است (گارودی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۵).

ناپلئون بناپارت در زمان حمله به مصر و سرزمین شام یهودیان را تشویق کرد که پشت سر فرانسه قرار بگیرند تا بتوانند عظمت اصلی بیت‌المقدس را احیا کنند. وی به یهودیان وعده داد که در صورت کمک به نیروهای فرانسه، آن‌ها را به اراضی بیت‌المقدس انتقال خواهد داد. بناپارت دیدگاه‌های کتاب *توصیفات مصر* را دنبال می‌کرد که مستشرقان فرانسوی مقارن با این حمله آن را به نگارش درآورده و مدعی بودند که یهودیان وارثان اصلی فلسطین هستند. در همین راستا بود که حییم وایزمن سرکرده صهیونیست‌ها در نامه‌ای به چرچیل، ناپلئون را اولین صهیونیست متمدن غیریهودی خواند. آنجیتیل دپرون شرق‌شناس (۱۷۳۱-۱۸۰۵) نیز در همین راستا در پی ایجاد خاستگاه‌های یهودی در منطقه بود و سفرهای زیادی انجام داد تا دلایلی برای موجودیت «ملت برگزیده خدا» در گذشته فلسطین پیدا کند (عبدالله، ۱۳۹۵).

اسحاق دولاپریر (۱۵۹۴-۱۶۷۶) از دانشوران و مستشرقان فرانسوی با صراحت تمام از استقرار دوباره یهودیان در سرزمین مقدس سخن گفته و آن را طلیعه پیروزی نهایی مسیحیت دانسته است و از دولت فرانسه خواسته به بازگشت یهودیان به سرزمین مقدس کمک کند (سوکولوف، ۱۳۷۷، ص ۶۶). توماس برنت (۱۶۳۵-

۱۷۱۵) که دانشور و نویسنده سرشناس انگلیسی است می‌نویسد:

«خداوند هرگز قوم بنی اسرائیل را به حال خود رها نخواهد کرد.» جان

لاى (۱۶۳۲-۱۷۰۴)

واضع نظریه لیبرالیسم، از اعطای حقوق کامل شهروندی انگلیس به یهودیان دفاع می‌کرد و در کتاب «تعلیقاتی بر نامه‌های قدیس پولس» می‌گوید: خداوند می‌تواند یهود را در یک سرزمین گرد آورد... و آن‌ها را در کشورشان در اوضاع و احوال درخشانی قرار دهد (رضا، ۱۳۸۳، ص ۵۰). ادوارد کینگ (۱۷۲۵-۱۸۰۷) از روشنفکران و مستشرقان مذهبی انگلیس بر بازگشت یهودیان «به عنوان یهودی» به سرزمین مقدس تأکید می‌کند و معتقد است انتشار عقیده «هزاره» و «بازگشت مسیح» در قرن هفدهم باعث به قدرت رسیدن جناح مسیحیت یهودی شد و در نهایت به قدرت یافتن ایده برانگیختگی اسرائیل در میان فلاسفه و ادبای اروپایی قرون هفدهم و هجدهم انجامید (شیخ نوری، همان، ص ۵۱).

بنابراین مستشرقان و سایر اندیشمندان و سیاست‌مداران اروپایی در گام نخست با صبغه اعتقادی و موعودگرایی برای تشکیل دولت یهود در کنار هم قرار گرفتند و زمینه را برای تشکیل دولت یهود فراهم ساختند.

گام دوم: قدمت یهود

مستشرقان در کنار سیاست‌مداران و دیگر اندیشمندان اروپایی، صهیونیسم را که یکی از ابزارهای استعمار و امپریالیسم است، جریانی قدیمی معرفی می‌کنند که از هزاران سال پیش امید بازگشت به فلسطین را در خاطره خود می‌پرورانده است. پروفسور نورمن بنت ویچ انگلیسی که در خصوص فلسطین مطالب زیادی نگاشته است، می‌گوید: صهیونیسم همان قدر قدیم است که اسارت ملت یهود آنگاه که بخت‌النصر هیکل را به ویرانی کشید (ایوانف، ۱۳۵۳، ص ۱۵).

یکی از معروف‌ترین شرق‌شناسان فرانسه که از اندیشه صهیونیسم در قرن نوزدهم حمایت می‌کرد، ژوزف سالوادور (۱۷۹۶-۱۸۷۳) بود. وی اولین یهودی

فرانسوی است که اندیشهٔ یهودیت باستانی را ابراز کرد و پیش‌بینی کرد که فلسطین سرانجام به مرکز اقتصادی یهود و در عین حال مرکز آرمان‌های ملی‌گرایانهٔ این قوم تبدیل خواهد شد و کشور جدیدی در کنار سواحل جلیله و کنعان باستانی تشکیل خواهد گشت و یهودیان در آنجا می‌توانند با توجه به خاطره‌های تاریخی ظلم و ستمی که در برخی کشورها بر آنان روا داشته‌اند، با همدردی پاک‌دینانهٔ انگلیس، ادعای خود را پیش ببرند (سوکولوف، ۱۳۷۷، ص ۲۵۶). سومبارت، اقتصاددان و جامعه‌شناس آلمانی (۱۸۶۳-۱۹۴۱)، یهودیان را قومی کهن می‌داند که چون مصریان، بابلیان، آشوریان و فنیقی‌ها در خاور نزدیک ریشه دارند، با این تفاوت که یهودیان به دلیل انسجام گروهی و از طریق ازدواج درونی، ویژگی‌های نژادی نخستین خود را حفظ کرده‌اند (ورنر، ۱۳۸۴، ص ۳۳).

بدین ترتیب غالب مستشرقان در یک سمفونی هماهنگ با سیاست‌مداران استعمارگر و جنبش صهیونیسم، دو دلیل مذهبی و تاریخی در رابطه با تأسیس کشور اسرائیل در فلسطین ارائه کردند. آنان از یک سو بازگشت یهودیان به فلسطین و تشکیل دولت جدید را تحقق وعدهٔ الهی خواندند که خداوند به بنی‌اسرائیل داده است و از دیگر سو مسئلهٔ ارتباط تاریخی یهودیان با سرزمین فلسطین یا اسرائیل باستانی را مطرح کردند و تأسیس مجدد اسرائیل در ۱۹۴۸ و تلاش‌های جنبش صهیونیست در اواخر قرن نوزدهم را در واقع بازسازی حکومت باستانی قوم یهود دانستند؛ حکومتی که در اثر هجوم بیگانگان در سدهٔ پنجم قبل از میلاد نابود شده بود (احمدی، ۱۳۶۹، ص ۷).

گام سوم: استقرار یهود در فلسطین و تشکیل دولت اسرائیل

فکر تأسیس دولتی برای قوم یهود به دوران استعمارگری فرانسه در زمان ناپلئون بناپارت بر می‌گردد. در سال ۱۷۷۹ ناپلئون در آغاز حملهٔ خود به مشرق‌زمین از یهودیان جهان خواست به نیروهای فرانسوی بپیوندند و قول داد که در ازای این

همکاری، در فلسطین برای آن‌ها یک کشور یهودی تأسیس کند. وی وقتی در سوریه خود را برای حمله به شرق آماده می‌کرد، اعلامیه‌ای منتشر کرد و در آن از یهود خواست برای برپایی مجدد مملکت قدیمی قدس زیر پرچم او بجنگند (رضاء، ۱۳۸۳، ص ۵۵). با شکست فرانسه و استیلا نیافتن ناپلئون بر مصر، سوریه و فلسطین، انگلیس سلطه خود را بر این مناطق تحکیم بخشید؛ بنابراین ابتدا فرانسه و بعد انگلیس خواستار تشکیل دولت یهودیان در فلسطین شده‌اند. میراث جنگ جهانی اول برای شرق اسلامی فروپاشی امپراتوری عثمانی و تجزیه جهان اسلام و برای غرب، خصوصاً فرانسه و انگلیس، بسط سلطه استعماری و تصرف واحدهای جداشده بی‌سرپرست از دولت عثمانی و تحت قیمومیت قرارداد آن‌ها بود.

در این غارت و تقسیم غنایم بر اساس قرارداد سایکس-پیکو، فلسطین سهم انگلیس شد و این کشور با برقراری سیستم جدید حکومتی-قیمومیت، مهاجرت و استقرار یهودیان صهیونیسم به فلسطین را تسریع و تسهیل کرد؛ در نتیجه جمعیت جامعه یهودی صهیونیستی افزایش یافت و ساختار جمعیتی فلسطین به شکل عجیبی به نفع یهودیان تغییر کرد. در این مرحله از تراژدی غصب فلسطین و آوردن یهودیان به آنجا، قضیه بیشتر ماهیت سیاسی پیدا می‌کند و حضور مستشرقان کمرنگ می‌شود. از این‌رو لرد پالمرسون، نخست‌وزیر وقت انگلیس و طراح اصلی ایده تشکیل و تأسیس دولت اسرائیل در قرن نوزدهم، در نامه‌ای به سفیر انگلیس در استانبول نوشت: پیشنهاد تأسیس یک کشور یهودی در سرزمین اجدادی آن‌ها که تحت‌الحمایه انگلیس خواهد بود، اکنون به صورت یک مسئله جدی درآمده است (شیخ‌نوری، ۱۳۸۷، ص ۱۵۱).

بالاخره در پایان جنگ جهانی اول، جمعیت جامعه یهودی فلسطین، متشکل از قدیمی‌ها و تازه‌واردها، به میزان قابل توجهی رسید و حکومت انگلیس در سال ۱۹۱۷ در اعلامیه بالفور خواسته یهودیان صهیونیست را به رسمیت شناخت و بدون تعیین حد و مرز، از طرح یک «موطن ملی برای یهودیان» حمایت کرد. این اعلامیه

قیمومیت فلسطین را به انگلیس سپرده بود و انگلیس هم با همدستی صهیونیست‌ها کشور اسرائیل را به وجود آورد. بدین‌سان قدرت‌های استعماری برای حفظ منافع خود کشور اسرائیل را تشکیل دادند و اسرائیل بر اساس سنت یهود که همچون پوشش و دستاویزی از آن استفاده می‌شود، به وجود نیامده است؛ بلکه از ناسیونالیسم و سیاست استعمارگرانه غرب در قرن نوزدهم سرچشمه گرفته و نوعی نژادپرستی، ناسیونالیسم و استعمارگری است (گارودی، ۱۳۶۴، ص ۱۸۷).

توافق و تطابق منافع انگلیس با بنیان‌گذاران اسرائیل باعث انعقاد نطفه کشور صهیونیستی و نامشروع اسرائیل شد. ارل شافتس بری، سیاست‌مدار و شرق‌شناس انگلیسی، در نامه‌ای به پالمرسون نوشت:

«اگر بازگشت یهودیان را در پرتو وضع جدید فلسطین با استعمار آن مورد توجه قرار دهیم، خواهیم دید که این طرح و اقدام ارزان‌ترین و مطمئن‌ترین راه تدارک نیازمندی‌های این نواحی کم‌جمعیت است» (ایوانف، ۱۳۵۳، ص ۴۷).

اهمیت وجود یک پایگاه در منطقه خاورمیانه برای کشور استعمارگر انگلیس آن‌قدر حیاتی بود که ماکس نوردو، از شرق‌شناسان و رهبران صهیونیست در اوایل قرن بیستم، اعلام کرد:

«زمانی فرا رسیده بود که اگر صهیونیسمی هم وجود نمی‌داشت، بریتانیای کبیر آن را اختراع می‌کرد.» (همان، ص ۵۱).

یوری ایوانف، مستشرق و محقق که در خصوص مسئله فلسطین و اسرائیل آثار زیادی دارد، می‌نویسد: هدف غرب استعمارگر، به‌ویژه انگلیس و بعدها آمریکا، از به‌وجودآوردن اسرائیل در سرزمین فلسطین سه وظیفه بود:

۱- تبدیل حکومت صهیونیسم به جانور درنده‌ای که در کنترل اوضاع و یا تعیین مسیر اوضاع خاورمیانه که برای امپریالیسم اهمیت حیاتی دارد، قادر به اعمال زور باشد.

۲- کمک به مرکزیت یافتن بیشتر اسرائیل به مثابه یک کانون نفوذ سیاسی و فکری و در صورت امکان مرکز کنترل یهودیانی که در ممالک مختلف زندگی می‌کنند.

۳- تقویت و تحکیم موقعیت اسرائیل به مثابه ابزاری برای اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی امپریالیسم در کشورهای در حال رشد آسیا و آفریقا» (همان، ص ۱۸۳-۱۸۴).

بدین ترتیب خمیرمایه اصلی اندیشه تشکیل دولت صهیونیستی اسرائیل، یعنی بازگشت به فلسطین، ابتدا توسط شرق‌شناسانی که همدست کشورهای استعماری متبوع خود بودند، توجیه و توصیف علمی و تاریخی شد و سپس از سوی قدرت‌های استعماری رقیب در اروپا مطرح گشت و بعدها بورژوازی یهود در جهت دست یافتن به اهداف خود، با سرمایه‌داری اروپا همدست شد و کشور اسرائیل را بنیان نهاد. (احمدی، ۱۳۶۹، ص ۲۱).

۴. نقد و ارزیابی

در این مقاله به صورت مبسوط به دنبال نقد این ادعاها نیستیم؛ اما چنان‌که گذشت، اسناد و شواهد تاریخی ادعای مستشرقان و یهودیان را مساعدت نمی‌کند. این بحث را در قالب چند مطلب پی می‌گیریم:

نکته اول اینکه عبری‌ها یا اتباع حکومت اسرائیل نخستین ساکنان سرزمین فلسطین نبودند؛ بلکه اسلاف اعراب کنونی جزء اولین ساکنان فلسطین بوده‌اند (همان، ص ۸). در ادوار گذشته تاریخ به دلیل سکونت اعراب کنعانی در فلسطین، به آنجا «ارض کنعان» می‌گفتند و نام فلسطین به تبع یکی از قبایل کریتی که دوازده قرن قبل از میلاد در سواحل مدیترانه میان یافا و غزه زندگی می‌کردند و بعداً به فلسطینیون معروف شدند، به این سرزمین اطلاق شد (زعیترا، ۱۳۴۵، ص ۲۴). «ارض کنعان» کهن‌ترین نامی است که این کشور بدان نامیده شده است. سلطه کنعانیان حدود ۱۵۰۰ سال یعنی از ۲۵۰۰ تا ۱۰۰۰ قبل از میلاد طول کشید. در اواخر این دوره بود که یهودیان توانستند این سرزمین را تحت سلطه خود درآورند (کیالی،

۱۳۶۶، ص ۱۷). تصرف کنعان به دست یوشع بن نون در ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد صورت گرفته است (زعیترا، ۱۳۴۵، ص ۳۸).

میان اسرائیلی‌ها و ساکنان اصلی فلسطین حدود دویست سال جنگ‌های پراکنده در جریان بوده تا اینکه هزار سال قبل از میلاد، حضرت داود علیه السلام اولین حکومت اسرائیل را ایجاد کرده است؛ وی بنای بیت المقدس یا اورشلیم را آغاز کرد و این بنا بعد از او به دست حضرت سلیمان علیه السلام به پایان رسید و معبد مقدس یا هیکل سلیمان نام گرفت (حمیدی، ۱۳۶۴، ص ۷۸). با این حال یهودیان هیچ وقت نتوانستند سلطه خود را بر تمام فلسطین بگسترانند و مجموع حکومت آنان در این سرزمین به پنج سده هم نمی‌رسد (شیخ نوری، ۱۳۸۷، ص ۷۲). کیالی بخشی از کتاب «خلاصه تاریخ جهان» اثر جورج ولز، مورخ انگلیسی، درباره تاریخ یهودیان (عبرانیان) را چنین خلاصه می‌کند:

«زندگی یهودیان در فلسطین به وضع آدمی می‌ماند که اصرار دارد در راه پرفت و آمدی اقامت کند، در نتیجه کامیون‌ها و اتوبوس‌ها مدام از رویش می‌گذرند... در تاریخ مصر و سوریه و آشور و فنیقیه که تاریخی وسیع‌تر از تاریخ یهودیان است، مملکت یهودی از آغاز تا پایان چیزی جز یک حادثه‌گونه زودگذر نبوده است» (کیالی، ۱۳۶۶، ص ۳۱).

بنابراین ادعای صهیونیست‌ها که خود را وارثان فلسطین می‌خوانند و تاریخ سیاسی این سرزمین را با حکومت پادشاهی اسرائیل در سال‌های پیش از میلاد برابر می‌دانند و عبرانی‌ها را جزو ساکنان اولیه فلسطین به حساب می‌آورند، از اعتبار چندانی برخوردار نیست. مستشرق معاصر روزه گارودی (۱۹۱۳-۲۰۱۲) عبرانیان را تنها ساکنان فلسطین نمی‌داند و معتقد است آن‌ها یکی از مجموع ملت‌های مستقر در «هلال حاصل‌خیز» بودند. آن‌ها به هیچ‌وجه نمی‌توانند مقام و جایگاهی استثنایی در این تاریخ طولانی برای خود طلب کنند (گارودی، ۱۳۶۴، ص ۴۸).

جالب اینکه حامیان اروپایی تشکیل دولت اسرائیل در فلسطین نیز به این امر واقف بودند. زمانی که بحث قیمومیت انگلیس بر فلسطین در مجلس اعیان انگلیس مطرح شد، یکی از اعضای مجلس ضمن موافقت با یک وطن ملی برای یهودیان، انتخاب فلسطین را برای این امر بی‌عدالتی به مردم فلسطین دانست و با آن مخالفت کرد و گفت:

«فلسطین وطن اصلی یهودیان نیست. یهودیان این سرزمین را پس از کشتار بی‌رحمانه به دست آوردند و هرگز همه آن را که اکنون آشکارا درخواست می‌کنند، متصرف نشدند. اعتبار این ادعا مثل این است که اعقاب رومیان قدیم مالکیت کشور انگلستان را ادعا کنند؛ زیرا رومیان به همان مدتی که یهودیان فلسطین را در اشغال داشتند، بر انگلستان حکومت کرده‌اند... اگر قرار شود ادعای فتح چندین هزار سال قبل را مبنای کار قرار دهیم، تمام جهان باید واژگون شود. تنها ادعای واقعی نسبت به فلسطین از آن ساکنان فعلی آن است که بعضی از آن‌ها فرزندان همان مردمی هستند که قبل از حمله یهود در آنجا زندگی می‌کردند و بقیه، فرزندان اسرائیلی‌هایی هستند که مسلمان شدند» (کتان، ۱۳۷۴، ص ۲۱).

همچنین مورخان مشهور معاصر بر عربی بودن فلسطین و انکار پیوند تاریخی مردم یهود با آن سرزمین تأکید کرده‌اند. حمید احمدی به نقل از «فرانسیس امیلی» در تحقیقات خود پیرامون استقرار اعراب در فلسطین نوشته است:

«این اعراب هستند که پیوند ثابت و مستمر و لاینقطعی با فلسطین داشته‌اند، نه یهودیان. آرنولد توین‌بی (۱۸۸۹-۱۹۷۵) مورخ سرشناس بر این امر تأکید می‌ورزد که فلسطین یک سرزمین عربی است و یهودیان، چه در زمان قدیم و چه در زمان جدید، تجاوزکارانه وارد آن شده‌اند.» (احمدی، ۱۳۶۹، ص ۱۱).

نکته دیگر اینکه اختلاف بر سر انتخاب کشوری به عنوان وطن ملی یهودیان حاکی از غیراعتقادی بودن آن است؛ زیرا عده‌ای با توجه به واقعیت‌ها معتقد به تشکیل دولت اسرائیل در فلسطین نبودند. یوری ایوانف در این خصوص می‌نویسد: «فکر تأسیس حکومت یهود صرفاً همچون ابزار و وسیله‌ای کمکی و فرعی مطرح بود؛ از این رو محل استقرار این مرکز نفوذ از دید صهیونیست‌ها اهمیت چندانی نداشت» (ایوانف، ۱۳۵۳، ص ۱۴).

موضوع دیگری که این مطلب را تقویت می‌کند، پیشنهادهای اولیه برای وطن ملی یهودیان است. عده‌ای ابتدا کشور اوگاندا، بعد آرژانتین و عراق و قبرس و حتی منطقه‌العریش در صحرای سینای مصر را پیشنهاد کردند و در پایان کشورهای کنگو، موزامبیک، لیبی و آنگولا پیشنهاد شد؛ ولی هیچ‌کدام مورد موافقت اتاق فکر مشترک استعمارگران و صهیونیست‌ها قرار نگرفت؛ نه به این دلیل که موارد پیشنهادی به یهودیان تعلق ندارد؛ بلکه بنا به گفته حیییم وایزمن، مناطقی که پیشنهاد شده‌اند، یا بسیار سردند یا فوق‌العاده گرم و توسعه و عمران آن‌ها مستلزم صرف سال‌ها کار و هزینه‌ی سرسام‌آور است (همان، ص ۸۴).

انتخاب فلسطین پیشنهاد انگلیسی‌ها بود و هر متصل که از او به عنوان بنیان‌گذار اسرائیل یاد می‌شود، پس از سفر به لندن در ۱۸۹۵ و ملاقات با ساموئل مونتگاو، سرمایه‌دار یهودی و عضو مجلس عوام انگلیس، با طرح فلسطین بزرگ آشنا شد و به پیشنهاد ساموئل، آرژانتین را که پیشنهاد اولیه خودش بود، کنار گذاشت (احمدی، همان، ص ۵۰).

بنابراین اگرچه صهیونیست‌ها برای ایجاد میهن قومی برای یهودیان تلاش کردند، در آغاز اصرار زیادی بر استقرار یهودیان در فلسطین نداشتند؛ اما در نهایت چیزی که باعث انتخاب فلسطین به عنوان وطن ملی برای یهود و کشور اسرائیل شد و یهودیان آن را به مناطق دیگر نظیر آرژانتین و اوگاندا ترجیح دادند، قدرت

اسطوره‌پردازی یا نام این منطقه بود و استعمارگران غربی با تکیه بر همین نام اسطوره‌ای فلسطین بود که با صهیونیست‌ها به توافق رسیدند که ساکنان واقعی فلسطین را که صاحبان اصلی آن بودند، از آنجا اخراج کنند و با یک ادعای واهی و خیالی، آن را به تصرف درآورند.

نکته سوم اینکه مخالفت یهودیان فلسطین با تأسیس یک وطن ملی یهودی در این کشور، خود نشانگر این واقعیت است که تشکیل این دولت برای فلسطینی‌ها و حتی یهودیانی که در این کشور زندگی می‌کردند، یک ایده خارجی و مفهومی بیگانه و تحمیلی بود. مشاجره‌ای که آن زمان در مجلس اعیان انگلیس سر این موضوع واقع شده، گویای این مطلب است. لرد اسلینگتون در آن مشاجره گفته است: یهودیان فلسطین در گذشته با جامعه عرب در کمال صلح و صفا زندگی کرده و از تمام امتیازاتی که سایر اتباع امپراتوری عثمانی داشته‌اند، برخوردار بوده‌اند. من به جرئت می‌گویم آن‌ها هرگز به فکر ایجاد دولت صهیونیست نیفتاده‌اند... تمام این تشنجات از خارج و از طرف یهودیانی که در سایر نقاط جهان زندگی می‌کنند، به وجود آمده است (کتان، ۱۳۵۴، ص ۳۴). بنا بر مطالب یادشده، هم فکر و هم تأسیس یک دولت ملی برای یهودیان یک طرح و نقشه استعماری است که از اتاق فکر مستشرقان، استعمارگران اروپایی و صهیونیست‌های نژادپرست و توسعه‌طلب بیرون آمده و دولت غاصب اسرائیل با مساعدت بورژوازی و آژانس‌های یهودی برای چپاول مداوم منابع ملت‌های منطقه شکل گرفته است.

نتیجه‌گیری

شرق‌شناسی، به مثابه یک علم، هرچند در شناسایی و احیای بعضی از موارد علمی و فرهنگی مشرق‌زمین و شناساندن آن‌ها به جهانیان تلاش‌هایی ستودنی انجام داده است، مستشرقان در غالب موارد دانسته یا ندانسته، پیش‌قراولان استعمار بوده‌اند

و تقارن و همزادی استشراق با پدیده استعمار مؤید این مطلب است. در خصوص مسئله فلسطین نیز این همدستی و هماهنگی بین دستگاه استعمار با جریان استشراق مشهود است. شرق‌شناسان به‌عنوان طلایه‌داران دولت‌های استعمارگر متبوع خود با سلب هویت انسانی از شرقیان به‌طور عام و از اعراب و فلسطینیان به‌طور خاص، آنان را انسان‌هایی فاقد عقل و شعور معرفی کردند که اگر تحت تربیت و قیمومیت غربیان قرار نگیرند، امکان ادامه حیات انسانی نخواهند داشت و لازمه این کار اشغال کشورهایشان توسط غربیان و پناه‌گرفتن آنان در آغوش غربیان است. راهکار اجرایی و عملیاتی ساختن این طرح به‌ظاهر دلسوزانه، مهاجرت یهودیان نوعاً غربی یا تربیت‌یافته در غرب به سرزمین فلسطین بود؛ اما برای اینکه اعراب و فلسطینیان مقاومت نکنند، باید برای مهاجران یک تعلق خاطر و دلیل و زمینه‌ای برای مهاجرت و پذیرش در فلسطین به وجود می‌آمد. تعلق‌سازی و بهانه‌تراشی نیز کار مستشرقان بود. آنان با پردازش تئوری «تداوم مستمر و تاریخی یهودیان در فلسطین»، گام بعدی را برای ساخت یک دولت یهودی در سرزمینی که متعلق به یهود نبود، برداشتند و با همکاری استعمارگران غربی که نه به دلایل مذهبی یهود اعتقاد داشتند و نه به تئوری تداوم تاریخی آنان در فلسطین، زمینه اشغال و غصب سرزمین فلسطین به وسیله یهودیان بی‌سرزمین را فراهم ساختند و فتوای اخراج صاحبان اصلی آنجا را صادر کردند و زمینه‌ساز تشکیل دولت غاصب و صهیونیستی اسرائیل شدند.

فهرست منابع

۱. احمدی، حمید (۱۳۶۹)، *ریشه‌های بحران در خاورمیانه*، تهران: کیهان.
۲. المسیری، عبدالوهاب (۱۳۷۴)، *صهیونیسم*، ترجمه لواء رودباری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳. ایزدی، فؤاد و حکیمه سقای بی‌ریا (۱۳۸۷)، «گفتمان شرق‌شناسی، شالوده‌تقابل غربیان با نهضت ملی هسته‌ای ایران»، گزارش جمهور، مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری، سال اول، شماره ۲.
۴. ایوانف، یوری (۱۳۵۳)، *صهیونیسم*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: امیرکبیر.
۵. آل‌احمد، جلال (بی‌تا)، *غربزدگی*، تهران: نشر رواق.
۶. بهنسی، احمد صلاح (۱۳۸۵)، «شرق‌شناسی اسرائیلی، خصوصیات و اهداف»، ترجمه قیس زعفرانی، مجله ۱۵ خرداد، شماره ۱۰.
۷. حائری، عبدالهادی (۱۳۷۲)، *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران: امیرکبیر.
۸. حمیدی، سیدجعفر (۱۳۶۴)، *تاریخ اورشلیم (بیت‌المقدس)*، تهران: امیرکبیر.
۹. خسروشاهی، سیدهادی، «اسلام‌ستیزی غرب: استشراق و مستشرقین»، پایگاه اطلاع‌رسانی مرکز بررسی‌های اسلامی: iscq.ir.
۱۰. ذاکر اصفهانی، علی‌رضا (۱۳۸۴)، «شرق‌شناسی چرا و چگونه به‌وجود آمد»، مجموعه مقالات *ایران معاصر و غرب جدید*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۱۱. رضا، هلال (۱۳۸۳)، *مسیح‌یهودی و فرجام جهان*، ترجمه قیس زعفرانی، تهران: نشر هلال.
۱۲. ریچی، اون دیل (۱۳۷۶)، *ریشه‌های جنگ‌های اعراب و اسرائیل*، ترجمه ارسطو آذری، تهران: امیرکبیر.
۱۳. زعیترا، اکرم (۱۳۴۵)، *سرگذشت فلسطین*، ترجمه علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، قم: چاپ حکمت.
۱۴. زمانی، محمدحسن (۱۳۸۵)، *شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی غربیان*، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵.
۱۵. سعید، ادوارد (۱۳۷۷)، *شرق‌شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۱۶. سوکولوف، ناهوم (۱۳۷۷)، *تاریخ صهیونیسم*، ترجمه داود حیدری، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۱۷. شیخ‌نوری، محمدا میر (۱۳۸۷)، *صهیونیسم و تاریخ‌نگاری معاصر غرب*، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۸. صبری، جریس و الی لویل (۱۳۵۰)، *صهیونیسم در فلسطین*، ترجمه منوچهر فکری ارشاد، تهران: توس.
۱۹. عاشوری، داریوش (۱۳۵۰)، «ایران‌شناسی چیست؟»، *مجله راهنمای کتاب*، سال ۱۴، شماره ۴ و ۵ و ۶.
۲۰. عبدالله، محمد (۱۳۹۵)، «ریشه‌های مشترک شرق‌شناسی، صهیونیسم و اسلام‌هراسی»، پایگاه خبری تسنیم ۱۳۹۵/۴/۲، کد خبر: ۱۱۱۱۲۹۵ (<https://www.tasnim.com>).
۲۱. کتبی، مرتضی (۱۳۸۵)، «شرق‌شناسی و غرب‌شناسی» *مجله کیهان فرهنگی*، شماره ۱۲۲.
۲۲. کتان، هنری (۱۳۵۴)، *فلسطین و حقوق بین‌الملل*، ترجمه غلامرضا فدایی عراقی، تهران: امیرکبیر.
۲۳. کوئیکلی، جان (۱۳۷۲)، *فلسطین و اسرائیل، رویارویی با عدالت*، ترجمه سهیلا ناصری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲۴. کیالی، عبدالوهاب (۱۳۶۶)، *تاریخ نوین فلسطین*، ترجمه محمد جواهرکلام، تهران: امیرکبیر.
۲۵. گارودی، روزبه (۱۳۸۵)، *تاریخ یک ارتداد*، ترجمه مجید شریف، تهران: رسا.
۲۶. _____ (۱۳۶۴)، *ماجرای اسرائیل، صهیونیسم سیاسی*، ترجمه منوچهر بیات مختاری، مشهد: آستان قدس.
۲۷. گالینا، نکیتینا (۱۳۵۲)، *دولت اسرائیل*، ترجمه ایرج مهدویان، تهران: پویا.
۲۸. *مجله پاسدار اسلام*، مرداد ۱۳۹۱، شماره ۱۳۶۸.
۲۹. ورنر، سومبارت (۱۳۸۴)، *حیات اقتصادی مدرن*، ترجمه رحیم قاسمیان، تهران: نشر ساقی.

مسئله فلسطین و اشغالگری رژیم صهیونیستی، مفهوم و انگاره‌سازی

مجید بابایی^۱

چکیده

این انگاره که روزی مسیح منخلص خواهد آمد و یهودیان را به سرزمین اصلی‌شان یعنی فلسطین بر خواهد گرداند و بر سر کوه صهیون حکمرانی خواهد کرد، بهانه‌ای برای اشغالگری سرزمین مقدس شد و با این تصور رژیمی به وجود آمد که صهیونیسم نامیده گشت. این رژیم مهم‌ترین وظیفه خود را اسکان‌دادن یهودیان در این سرزمین معرفی کرده است و بدین ترتیب اندیشه و نقشه اشغال فلسطین در سال ۱۸۴۰ آشکار و اجرای آن آغاز گشت و در ادامه، خصوصاً در زمان قیمومیت انگلیس بر کشور فلسطین، سرعت و سهولت بیشتری گرفت و در سال ۱۹۴۸ به اوج خود رسید تا اینکه کشوری نامشروع به نام اسرائیل در این سرزمین مبارک ایجاد شد. علی‌رغم اینکه اسرائیل در این اشغالگری خود را مُجِّق می‌داند، اشغال او پایه و اساس درستی ندارد و این رژیم، غاصب این سرزمین است. از زمانی که مردم فلسطین به نقشه مذبح‌خانه یهود برای اشغال سرزمینشان پی بردند، تا

۱. طلبه سطح چهار حوزه علمیه قم (mbabaeih@chmail.ir).

امروز در قالب‌های گوناگون و به شیوه‌های مختلف با این رژیم به مبارزه پرداخته‌اند؛ اما تشکیل احزاب و جنبش‌های مقاومت بیشتر بعد از مسئله اشغال بوده است که مهم‌ترین آن‌ها جنبش مقاومتی فتح و جبهه آزادی خلق و انتفاضه اول و انتفاضه الاقصی است؛ اما آنچه این کشور را به عنوان یک دولت در سطح جهانی مطرح کرد، شکل‌گیری سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود.

واژگان کلیدی: فلسطین، اشغالگری، صهیونیسم، اسرائیل، انگاره‌سازی.

مقدمه

یکی از مباحث مهمی که در مورد فلسطین مطرح است، اشغال این سرزمین توسط رژیم اشغالگر صهیونیست است. از آنجاکه عنوان «اشغالگری» بار حقوقی دارد و این حق را برای اهالی فلسطین ایجاد می‌کند که اشغالگر را از سرزمین خود بیرون کنند، این مسئله پرسش‌هایی از این دست را در ذهن به وجود می‌آورد: آیا استعمال واژه اشغال درباره نسبت صهیونیست‌ها با کشور فلسطین درست است؟ به تعبیر دیگر آیا در مورد کشور فلسطین ما با اشغالگری صهیونیست‌ها مواجهیم یا اینکه اشغال تنها یک ادعاست و یهودیان حق داشته‌اند در این سرزمین ساکن شوند؟ این رژیم در قبال اشغالگری چه دیپلماسی‌ای در پیش گرفته است؟ واکنش اهالی فلسطین به مسئله اشغال چه بوده است؟

برای روشن شدن بحث ابتدا لازم است به توضیح واژگانی که در عنوان تحقیق آمده، پرداخته شود و بعد برای پرسش‌های طرح شده پاسخ‌های مناسبی ارائه گردد.

تعریف واژگان کلیدی بحث

به نظر می‌رسد در عنوان بحث سه واژه نیاز به توضیح دارند که عبارت‌اند از: اشغالگری، صهیونسیم و انگاره‌سازی. در ادامه، این اصطلاحات را بررسی خواهیم کرد.

انگاره

انگاره مجموعه تصورات ذهنی انسان از واقعیت‌های پیرامون خود است که به واسطه آن‌ها چیزی را دوست دارد یا ندارد و نیز در مورد آن‌ها به قضاوت می‌نشیند و ویژگی‌های آن‌ها را بیان می‌کند (گروه پژوهش موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۹۴، ص ۱۲۴-۱۲۵).

آنچه در این تحقیق مورد نظر است، اشاره به تصویرسازی‌هایی است که اسرائیل و دنیای غرب، به‌ویژه آمریکا، در مورد کشور اسرائیل و فلسطین ارائه کرده‌اند تا مسئله اشغالگری را تثبیت کنند و به جهانیان بقبولانند، پدیده‌ای به نام اسرائیل واقعی‌تی پذیرفتنی است.

اشغالگری

اشغالگری از کلمه اشغال به معنای «تحت تصرف گرفتن مکانی به وسیله سپاهیان» گرفته شده است (معین، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۸۳). اشغالگری یعنی تصرف کشور یا شهری بر خلاف حق و به‌زور (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۶۴۰).

صهیونیسم

صهیونیسم از کلمه «صهیون» گرفته شده است. صهیونیست‌ها به‌ناحق مدعی آن هستند که فلسطین سرزمین اصلی و پدری آن‌هاست و باید روزی به آنجا برگردند. صهیونیست‌ها با باوری غلط می‌پندارند که ریشه‌های جنبش صهیونیستی به خود دین یهود برمی‌گردد و تاریخ یهود بعد از شکست بنی‌اسرائیل و فروپاشی معبد سلیمان به دست رومی‌ها شکل گرفته است و این انسان‌های رانده‌شده از وطن که خود را قومی برگزیده می‌دانند، دائماً در انتظار لحظه ورود به سرزمین اصلی خود هستند تا به ساحل‌رهایبی و نجات برسند؛ اما در واقع ریشه‌های جنبش صهیونیستی به دین یهود بر نمی‌گردد؛ زیرا همان‌طور که روشن است، صهیونیسم در اواخر سده نوزدهم میان یهودیان اروپا سر برآورد و پیش از این تاریخ در جای دیگری پدیدار نگشت؛ بنابراین تاریخ یهود بعد از شکست بنی‌اسرائیل به وجود نیامده است و چنین اعتقادی هم در یهودیان وجود نداشته که باید به سرزمین خود برگردند؛ بلکه بازگشت به وطن اعتقادی است که یهودیان آن را از تورات گرفته‌اند. اگر عامل پیدایش صهیونیسم یهودستیزی دشمنانی مثل رومیان و تمایل شدید یهودیان به بازگشت به فلسطین بود، صهیونیسم باید در جریان جنگ‌های صلیبی سر برمی‌آورد

(صفا تاج، ۱۳۹۵، ج ۶، ص ۹۲-۹۳). صهیونیست‌ها معتقدند فلسطین سرزمین اصلی ملت یهود بوده است که به‌زور از آنجا اخراج و در سراسر جهان آواره و پراکنده شده‌اند و باید به این وطن اصلی خود برگردند؛ از این‌رو رهبران این نهضت تمام تلاش خود را برای تحقق این خواسته صرف کرده و از هیچ امری فروگذار نکرده‌اند. در ادامه به این موضوع پرداخته خواهد شد.

معنای دیپلماسی

«دیپلماسی» بر فن و عمل رهبری مذاکرات بین‌ملتها به منظور حصول سازش و نتیجه مورد رضایت همگان و نیز آیین و آداب و مراسم و طرق رهبری این مذاکرات اطلاق می‌شود (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۸، ص ۱۱۳۵۷).

واژه دیپلماسی از ریشه یونانی «diploma» گرفته شده و در فرهنگ‌ها به معنای ورقه مکتوب تاخوردده آمده است. «دیپلماتیک و دیپلمات» هر دو صفاتی مشتق از دیپلماسی هستند. دیپلماسی یا روابط دیپلماتیک به دانش ارتباط میان سیاست‌مداران و سران کشورهای جهان گفته می‌شود و به مقام‌های رسمی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی یک کشور نزد کشور یا سازمان بین‌المللی پذیرنده، «دیپلمات» می‌گویند. در فرهنگ روابط دیپلماتیک، عالی‌ترین مقام سیاسی نزد کشور میزبان را سفیر می‌نامند. واژه دیپلماسی در مفهوم گسترده‌تر مترادف با مذاکره تلقی می‌گردد و چون هدف از مذاکره در نهایت نیل به یک سازش است، دیپلماسی فن همسازی در سیاست بین‌المللی است که به جای به‌خطر افکندن منافع ملی، بر آن می‌افزاید (آشوری، ۱۳۹۶، ص ۱۶۹). در این تحقیق مراد از دیپلماسی همین معنای مذاکره و گفت‌وگو است.

راهکارهای انگاره‌سازی

رژیم صهیونیستی از همه امکانات و ابزارهای مختلف، مانند سینما، هنر و نشر کتاب، برای موجه‌سازی مسئله اشغال استفاده کرده است؛ اما در این نوشتار به مواردی که به نظر می‌رسد اهمیت بیشتری دارد، اشاره می‌شود.

استفاده از نام اسرائیل

رژیم صهیونیسم برای ایجاد این انگاره که برحق است، حتی از نام‌ها و نمادهای هم غافل نبوده است، مانند لقب اسرائیل. اسرائیل لقب حضرت یعقوب علیه السلام است؛ از این رو قرآن کریم در همه مواردی که از فرزندان یعقوب علیه السلام سخن به میان می‌آورد، از آن‌ها با کنیه «بنو یا بنی اسرائیل» یاد می‌کند. یکی از این موارد آیه ۹۳ سوره آل عمران است. این آیه شریفه علاوه بر آنکه فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام را بنی اسرائیل نامیده، از خود آن حضرت با نام اسرائیل یاد کرده است: ﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ جِلاً لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ﴾. منظور از کلمه اسرائیل که بعد از «الا» آمده، به اعتقاد مفسران، حضرت یعقوب علیه السلام است. علامه طباطبایی رحمته الله در این باره می‌نویسد:

«مراد از اسرائیل حضرت یعقوب علیه السلام است و به معنای کسی است که پیروز و غالب است. یهودیان به جهت اینکه اعتقاد دارند حضرت یعقوب علیه السلام بر خدا غلبه کرد و پیروز شد، این لقب را به ایشان داده است.» (طباطبایی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۴۵).

در جای دیگر آمده است:

«اسرائیل» واژه‌ای مرکب است که از دو جزء یعنی «اسر» به معنای «بنده» یا سرباز یا برگزیده» و «ایل» به معنای خدا تشکیل شده است و بعضی دیگر «اسر» را به معنای «قدرت» و اسرائیل را «قدرت خدا» معنا کرده‌اند (صفاتاج، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۵۰۲).

حق نشان دادن اشغالگری

اسرائیل برای اینکه خود را از اتهام اشغالگری تبرئه کند، از دو حربه استفاده کرده است. اولین حربه مطرح کردن ادعای خرید سرزمین فلسطین از ساکنان اصلی آن است؛ یعنی در اعتراض به فلسطینی‌ها چنین ادعا می‌کند که اگرچه این سرزمین

متعلق به فلسطینی‌هاست، ما آن را از آن‌ها خریده‌ایم و مالک فعلی این سرزمین هستیم. دومین حربه اسرائیل این ادعاست که فلسطین سرزمین اصلی ما یهودیان بوده است و اجداد و گذشتگان ما در این سرزمین زندگی می‌کردند، اما ظالمان و اشغالگران به‌زور آن را از اجداد ما گرفته‌اند و پدران ما برای حفظ جان خود مجبور شده‌اند از سرزمین اصلی‌شان کوچ کنند و در نواحی مختلف دنیا ساکن شوند؛ ولی هرگز فراموش نکردند که فلسطین سرزمین اصلی آن‌هاست و باید به آن برگردند و تا آنجا که توانسته‌اند، برای رسیدن به این آرزوی‌شان کوشش کرده‌اند؛ لذا همیشه اندیشه «سرزمین بدون مردم برای مردمی بدون سرزمین» را در نوشته‌هایشان اشاعه می‌دادند. مراد آن‌ها از سرزمین بدون مردم فلسطین است که ساکنان موجود در آن یعنی اعراب مسلمان صاحبان اصلی آن نیستند؛ یعنی فلسطین در آن زمان بدون صاحبان اصلی‌اش یعنی یهودیان بوده است و مرادشان از مردم بدون سرزمین نیز یهودیانی است که در نقاط مختلف جهان زندگی می‌کنند، اما هیچ جای دنیا سرزمین آن‌ها نیست و فقط فلسطین سرزمینشان به حساب می‌آید که باید بدان برگردند. اسرائیلیان چون برای فلسطینیان مسلمان موجودیتی قائل نبودند، ادعا می‌کردند که اصولاً جمعیت قابل توجهی در فلسطین وجود ندارد. «وایزمن» در این باره می‌گوید:

«انگلیسی‌ها به ما گفتند که در فلسطین حدود چندصد هزار سیاهپوست وجود دارد که هیچ ارزشی ندارند».

«زانگویل» نیز در مورد اعراب ساکن فلسطین می‌گوید:

«هیچ عربی که به شیوه معنادار و واقعی در آن کشور زندگی کرده و از منابع آن استفاده کرده و نقش تاثیرگذاری بر آن داشته باشد، وجود ندارد و به بهترین تعبیر، فلسطین یک اردوگاه عربی است» (افشاری، ۱۳۹۳، ص ۳۲)؛

بدین سبب یهودی‌ها در پی فرصتی بودند تا هرچه زودتر به سرزمین اصلی‌شان بازگردند؛ اما در آغاز راه به جهت ضعف خود یهود و وجود موانع بسیار، این رؤیا

تحقق نیافت و یهودیان منتظر بودند زمان مناسب برای کوچ دوباره به سرزمین اجدادی‌شان فرا برسد. از نظر یهودیان، این زمان همان زمان موعود است. نتیجه آنکه طبق این ادعاها، اشغالگری غیرمشروعی توسط یهودیان و صهیونیست‌ها اتفاق نیافتاده است؛ بلکه مهاجران به سرزمین اصلی خود بازگشته‌اند؛ بنابراین آن‌ها نه تنها این عمل را خلاف حق و قانون نمی‌دانند، بلکه آن را عمل با ارزشی می‌دانند که باید تحقق می‌یافت و وعده‌ای بود که در کتب مقدسشان به آن اشاره شده است. «زانگویل» می‌گوید: «ما نمی‌توانیم به اعراب اجازه دهیم مانع بازسازی قطعه تاریخی این چنین ارزشمندی شوند (همان، ص ۳۳).

اما بر خلاف این ادعاها، به نظر می‌رسد تصرف فلسطین توسط قوم یهود یعنی اسرائیل تصرفی غاصبانه و به معنای حقیقی، اشغالگری است و هیچ‌یک از دو ادعای یادشده آن‌ها پذیرفتنی نیست.

این ادعا که همه سرزمین‌هایی که اکنون دولت غاصب اسرائیل تحت تصرف دارد، در آغاز ورود به این منطقه از ساکنان اصلی آن‌ها خریداری شده و در نتیجه اسرائیلیان مالک فعلی این سرزمین هستند، کاملاً دروغ و خلاف واقع است و هیچ سندی برای اثبات آن وجود ندارد. مطالب ذیل دروغ‌بودن این ادعا را اثبات می‌کند:

الف) همان‌طور که در بررسی ادعای دوم خواهد آمد، در پی کشمکش‌ها و جنگ‌هایی که میان ساکنان سرزمین فلسطین و متجاوزان به این کشور افتاده بود، در سال ۱۳۵ میلادی، رومیان برای خاموش کردن شورش‌های یهودیان رفتارهای بی‌رحمانه و خشنی را با آن‌ها آغاز کردند که منجر به قطع کامل ارتباط رسمی یهودیان با فلسطین شد و تا سال ۱۸۹۹ میلادی این ارتباط برقرار نشد. لذا تا سال ۶۱۸ میلادی که پایان حکومت رومی‌ها بر فلسطین بود، یهودیان ساکن در بیت‌المقدس فقط ۵۹ نفر بودند. بعد از این تاریخ، وقتی حکومت فلسطین در عهد خلیفه دوم اسلامی، عمر، به

دست مسلمانان افتاد، طبق عهدنامه‌ای که بین خلیفه و مردم شهر، اسقف‌ها و رهبران مذهبی به امضا رسید، مقرر شد به دلیل سختی‌هایی که مردم اورشلیم در طول تاریخ از آشتی‌ناپذیری اجتماعی، شرارت‌ها و شورش‌های یهودیان متحمل شده‌اند، از سکونت یهودیان در این شهر جلوگیری شود (همان، ص ۱۸).

ب) در سال ۱۸۹۱ پادشاه عثمانی، سلطان عبدالحمید دوم، از اعطای تابعیت عثمانی به یهودیان مهاجر ابراز نگرانی کرده، اعلام می‌کند که این امر ممکن است موجب ایجاد دولتی یهودی در قدس گردد؛ بنابراین سال بعد دولت عثمانی فروش زمین به یهود را ممنوع کرد (رحمانی، ۱۳۷۸، ص ۶۶).

ج) در سال ۱۹۴۷، مقارن ذی‌القعدة ۱۳۶۶ قمری، روزنامه‌الندیر در شماره ۱۶۹ نوشت:

«هیئت فتوای الازهر به ریاست شیخ عبدالمجید سلیم در جواب استفسار موسی حسن ابوالمسعود نوشت: هر کسی به هر شکلی در فروش بخشی از زمین خود به دشمنان یا وساطت در این امر یا معامله تجاری و اقتصادی با یهود شرکت کند، مرتکب جرمی عظیم و از خدا و پیامبر و مسلمانان دور شده و اسلام و مسلمانان از او بری هستند؛ او مرتد است و همسرش باید از او جدا شود و لمس او حرام است. این فتوا را بقیه علمای اسلامی هم تأیید کردند و حتی تا دستور قتل چنین خائنانی پیش بردند. طبعاً با وجود چنین فتوایی هیچ‌کس جرئت نداشت زمینش را به یهودی‌ها بفروشد (همان، ص ۸۲).

با توجه به نکات فوق می‌توان نتیجه گرفت که خرید همه زمین‌هایی که امروزه صهیونیست‌ها در آن زندگی می‌کنند، یک ادعای کاملاً بی‌اساس است؛ زیرا از طرفی عملاً تا اوایل قرن بیستم هیچ‌کس از یهودیان با هدف سکونت وارد کشور فلسطین نشد و زمانی که سران صهیونیست به این فکر افتادند که یهودیان را برای اقامت

دائم به فلسطین رهسپار کنند، نتوانستند رضایت پادشاهان عثمانی را به دست آورند. (اگرچه به صورت غیرقانونی این امر اتفاق می افتاد). در اندک زمانی بعد هم خرید و فروش این اراضی جرم بزرگی اعلام شد که اهالی فلسطین جرئت انجام آن را نداشتند؛ لذا آنچه در اسناد موجود آمده است، چیزی جز فروش زمین فلسطین به یهودی‌ها در اوایل حرکت صهیونیستی و چند سال قبل و بعد از جنگ جهانی اول نبوده است که مقدار آن حتی به دو درصد کل زمین‌های فلسطین هم نمی‌رسد (به‌طور دقیق‌تر ۱/۵۵ درصد است). اگرچه دولت انگلیس که بعد از جنگ جهانی اول تا سال ۱۹۴۸ بر زمین‌ها و ساختمان‌های دولتی مثل فرمانداری‌ها شهرداری‌ها، پارک‌ها و ادارات دولتی سلطه داشت، آن‌ها را پس از شکست و فروپاشی دولت عثمانی آرام آرام به صهیونیست‌ها اعطا کرد. مجموع این زمین‌ها و اماکن اعطایی نیز بیش از ۵ درصد از خاک فلسطین نبوده است و باقی مانده زمین‌ها یعنی ۹۳ درصد آن، تماماً با غضب و غلبه و کشتار و جبر و تخریب اشغال شده است (همان، ص ۸۳).

از آنجاکه یکی از اهداف جنبش یهود صهیونیستی از آغاز تشکیل به دست آوردن اراضی فلسطین بوده، برای رسیدن به این هدف در زمان‌های مختلف روش‌های متفاوت و گاه متضادی را به کار برده است. این جنبش گاهی با ترغیب یا فشار یا حتی تهدیدات پنهانی اقدام به خرید اراضی می‌نمود و از آنجاکه لازمه خرید فروش است، یعنی خریدن یک معامله دوسویه است، یک طرف معامله یهودیان قرار داشتند و طرف دیگر اعراب فلسطینی بودند؛ اما آن‌ها هم شخصاً راضی به فروش نبودند و هم از ناحیه علمای وقت تحریم شده بودند؛ لذا یهودیان با مقاومت و امتناع عرب‌ها مواجه بودند و برای رسیدن به هدف خود باید به کلاه‌برداری و کارهای غیرقانونی دست می‌زدند که پیامدی جز اعتراضات موقت دولت انگلیس نداشت؛ یعنی خرید زمین برای آن‌ها با دو مشکل همراه بود: یکی منازعات با اعراب فلسطینی و دیگری کشمکش با دولت انگلیس؛ در نتیجه روند تصاحب زمین‌ها به‌کندی پیش می‌رفت. اما با تشکیل شدن دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ روند رسیدن به زمین‌ها و تصاحب آن‌ها

کاملاً تغییر کرد. دیگر لزومی به پرده‌پوشی برای رسیدن به مقاصد توسعه‌طلبانه نبود و همه مشکلات به محض تشکیل و استقلال دولت اسرائیل از میان رفته بود. (صفحات، ۱۳۹۵، ج ۳، ص ۱۶۳-۱۶۴). در همان ابتدای امر با آواره کردن بیش از یک میلیون نفر فلسطینی و هزارن کشته، ۷۳ درصد از خاک فلسطین اشغال شد و این اشغال از راه جنگ و غلبه تا امروز ادامه داشته است (رحمانی، ۱۳۷۸، ص ۷۵-۸۶). نتیجه آنکه خریدن زمین از فلسطینی‌ها اگر هم واقعیت داشته باشد، ایجاد حق نمی‌کند و طبق اسناد رسمی، کمتر از دو درصد کل زمین‌های اشغالی خریداری شده است.

این انگاره هم که سرزمین فلسطین سرزمین آبا و اجدادی یهودیان بوده و تصاحب آن توسط صهیونیست‌ها مصداق اشغالگری نیست، کاملاً بی‌اساس است؛ زیرا مستندات تاریخی که گواه حضور اقوام مختلف در این سرزمین است، نشان می‌دهد که قدیمی‌ترین ساکنان این سرزمین شریف همان اجداد مسلمانانی بودند که امروز برای بیرون‌راندن بیگانه از خانه و کاشانه خود دست به مبارزه زده‌اند. از آنجاکه حق حاکمیت سیاسی بر هر سرزمینی منوط به اصولی مانند حق تقدم تصرف، طول مدت و تداوم حاکمیت است، باید با مستندات تاریخی اثبات کنیم که اولین گروهی که به سرزمین فلسطین آمدند و در آنجا وطن‌گزیدند و بر اساس قوانین موضوعه خود ادامه حیات دادند، کیانند تا آن‌ها را بر اساس اصول یادشده ساکنان اصلی آن دیار بشناسیم.

اسناد تاریخی نشان می‌دهد که سابقه تاریخی این کشور به سه‌هزار سال قبل از میلاد می‌رسد. اولین انسان‌هایی که در این سرزمین سکنا گزیدند، کنعانیان جزیره العرب بودند که از نوادگان سام و حام، از فرزندان حضرت نوح علیه السلام به شمار می‌آمدند. کنعان پسر حام است؛ زیرا حام با دو برادر دیگر خود سام و یافیت بعد از طوفان نوح باقی ماند و نسل بشر از آن‌هاست. نتیجه آنکه کنعانیان عرب اولین کسانی بودند که در سرزمین فلسطین ساکن شدند و بدین جهت نام آن، «ارض کنعان» نهاده

شد. در میان این قبیله، قبیله «یبوس» در محل بیت المقدس فعلی زندگی می کرد؛ به همین دلیل یکی از نام های بیت المقدس در تاریخ «یبوس» ذکر شده است. کنعانیان فرمانروایی داشتند که دوستدار صلح و آرامش و آبادانی و تمدن سازی بود؛ لذا به احترام وی، این سرزمین به تدریج نام «اورسالم» یعنی «شهر سالم» به خود گرفت. غیر از کنعانیان، اقوام دیگری با نام های آموریان، حتیان، حویان و قوم فلسطی ها بعدها به این سرزمین اضافه شدند و جزء ساکنان این سرزمین به شمار آمدند. نکته مهم و قابل توجه آنکه همه این اقوام پیش از عبرانی ها که قوم یهود خود را متسبب به آن ها می دانند، در این سرزمین زندگی می کردند و از آنجا که در میان این اقوام، «قوم فلسطی ها» از اهمیت ویژه ای برخوردار بودند، نام این سرزمین به فلسطین تغییر کرد و تا به حال نیز باقی است (معصومی، ۱۳۸۰، ص ۹-۱۰).

۱۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح گروهی از عبرانی ها به رهبری حضرت ابراهیم علیه السلام به کشور فلسطین یعنی ارض کنعان مهاجرت کردند و خداوند تبارک و تعالی در این سرزمین حضرت اسحاق علیه السلام را به او عنایت کرد و از او پیامبر بزرگوار، یعقوب علیه السلام به دنیا آمد که به اسرائیل مشهور شد. از آنجا که حضرت ابراهیم در منطقه اورسالم سکنا گزید، این شهر نام عبری به خود گرفت و به اورشلیم معروف گشت (خسروشاهی، ۱۳۸۵، ص ۲۷-۲۸). پس از مدتی حضرت ابراهیم علیه السلام به فرمان خداوند تبارک و تعالی قربانگاه و محل مقدسی را در این شهر بنا کرد و آن را «بیت الله» نامید و بعدها مسلمانان بر آن «بیت المقدس» نام نهادند (همان، ص ۳۳). در زمان پیامبری حضرت یعقوب علیه السلام ایشان همراه با فرزندان خود به سبب بروز خشک سالی از سرزمین فلسطین به کشور مصر کوچ کردند تا زمینه زندگی بهتری برایشان فراهم شود؛ اما بعد از مدتی با مرگ فرمانروایان مصر و جانشین شدن فرمانروایان دیگر و تغییر رفتار آن ها، بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب) در مصر مورد اذیت و آزار قرار گرفتند و خداوند حضرت موسی را برای نجات آن ها فرستاد و

بنی اسرائیل همراه آن حضرت با فرار کردن از مصر، دوباره رهسپار منطقه فلسطین شدند؛ اما به جهت اختلافاتی که بین خودشان وجود داشت و جنگ‌هایی که بین آن‌ها و ساکنان سرزمین فلسطین رخ داد، نتوانستند وارد این سرزمین شوند و بالاخره در سال ۱۰۰۰ قبل از میلاد، حضرت داود علیه السلام شهر اورشلیم را تصرف و حکومت بنی اسرائیل را در آنجا تأسیس کرد و به دستور خداوند، شروع به ساختن پرستشگاه عظیمی نمود که بعدها توسط پسر بزرگوارش حضرت سلیمان علیه السلام تکمیل شد و به «هیکل سلیمان» معروف گشت. کشمکش‌ها و جنگ‌هایی بین یهودیان ساکن فلسطین و دشمنان خارجی آن‌ها رخ داد تا اینکه سرانجام در سال ۱۳۵ میلادی رومی‌ها در نبردی خونین بر یهودیان فائق آمدند و به‌طور کلی رابطه آن‌ها را با کشور فلسطین قطع کردند و عبرانی‌ها (یهودیان) در اقصا نقاط جهان پراکنده شدند و این قطع ارتباط تا سال ۱۸۹۹ ادامه یافت (افشاری، ۱۳۹۳، ص ۱۶-۱۸).

با این بیان مختصر تاریخی درباره ساکنان منطقه فلسطین معلوم می‌شود که اولاً اولین سکونت عبرانی‌ها -اجداد یهود- در این سرزمین در سال ۱۸۰۰ قبل از میلاد اتفاق افتاده است؛ یعنی حدود دوازده قرن بعد از کنعانیان (یعنی اعرابی که ساکنان اولیه این سرزمین بوده‌اند و هنوز هم ساکن آن هستند)؛ در نتیجه یهودیان هرگز نمی‌تواند ادعا کنند که وارثان اصلی این دیار مقدس هستند. ثانیاً غیر از عبرانی‌ها، اقوام مختلف دیگری نیز در این سرزمین حضور داشتند و دارای حکومت و مملکت بودند؛ پس آن‌ها هم در این سرزمین حق حیات دارند و مانند یهود می‌توانند ادعای وارث بودن آن را داشته باشند. ثالثاً اگر بپذیریم که حضرت ابراهیم علیه السلام و عبرانی‌هایی که همراه او به فلسطین آمدند، جزء اصلی‌ترین ساکنان این سرزمین مقدس هستند و خداوند، به اعتقاد یهودیان در عهد قدیم، وعده داده است که سرزمین فلسطین را به فرزندان آن حضرت واگذار کند، باز هم ادعای یهودیان اثبات‌شدنی نیست؛ زیرا حضرت ابراهیم علیه السلام دارای دو فرزند بوده است: یکی اسحاق علیه السلام و دیگری اسماعیل علیه السلام که اعراب از نسل ایشان هستند و طبق وعده الهی، همان‌قدر که یهودیان نسل

اسحاق علیه السلام از سرزمین فلسطین سهم دارند، اعراب مسلمان از نسل اسماعیل علیه السلام نیز باید سهم باشند؛ پس ادعای حق اختصاصی آن‌ها در مورد فلسطین وجهه قانونی ندارد. رابعاً بر فرض اینکه قبول کنیم عبریان قدیم مالکان اصلی سرزمین فلسطین بوده باشند، چگونه می‌توان اثبات کرد که یهودیان قرن بیستم پیوند نژادی با آن‌ها دارند؟ اکثر یهودیان امروزی کسانی هستند که بعداً به دین یهود درآمده‌اند و با عبریانی که در فلسطین بودند، پیوند نژادی ندارند (موسوی، ۱۳۹۲، ص ۱۱۳). نتیجه آنکه سرزمین فلسطین متعلق به اعراب جزیره العرب یعنی کنعانیان آن منطقه بوده است و ارتباطی با یهودیان فعلی ندارد. آن‌ها نه از راه خریداری مالک این سرزمین شده‌اند و نه وارث این سرزمین موعود بوده‌اند.

دیپلماسی

عامل مهم دیگری که در انگاره‌سازی مسئله اشغال سهم بسزایی دارد، دیپلماسی رژیم صهیونیستی است. آنچه باعث اهمیت این ابزار در عرصه انگاره‌سازی است و به همین سبب باید چنین بحثی در مورد اشغالگری رژیم صهیونیستی ارائه شود، توجه به این نکته است که در طول قرن بیستم طرح‌های سیاسی متعددی به وسیله کشورهای مختلف اجرا شده است؛ اما هیچ طرحی مانند طرح صهیونیسم در محقق ساختن واقعیت خود و رسیدن به برخی از اهداف موفق نبوده است. حال سؤال قابل طرح این است که علت موفقیت رژیم صهیونیستی چه بوده است؟ ابتدا برای روشن شدن مطلب به طرح‌هایی که منجر به شکست شده، اشاره می‌کنیم و سپس احتمالات موجود درباره طرح صهیونیسم را مطرح می‌کنیم تا به هدف مورد نظر برسیم.

یکی از طرح‌های سیاسی که با شکست مواجه شد، طرح برتری طلبی آلمان نازی بر اروپا بود که هم در جنگ جهانی اول و هم در جنگ جهانی دوم با شکست مواجه شد و منجر به تقسیم و تضعیف آلمان گشت. طرح دیگری که به شکست انجامید، طرح انقلاب سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی و تعمیم دادن آن به جهان، برای نابود کردن سرمایه‌داری و برپایی یک کشور سوسیالیستی جهانی مبتنی بر مبنای

مارکسیسم بود. سومین طرح بزرگ نیز طرح انگلستان در قرن بیستم با هدف گسترش سلطه استعماری بود که به شکست انجامید (سروش نژاد، ۱۳۹۳، ص ۱۵-۱۷).

حال می‌خواهیم بدانیم علت موفقیت طرح صهیونیست‌ها چه بوده است؟ دو احتمال در این باره قابل ارائه است: اول اینکه آنچه باعث به وجود آمدن این طرح و بقایش شد، مسئله نظامی بوده است؛ اما به نظر می‌رسد این احتمال درست نباشد؛ زیرا اسرائیل نه تنها طی تمام درگیری‌های نظامی خود با اعراب نتوانسته به پیروزی قاطعی که منجر به شکست کلی آن‌ها شود، دست یابد، بلکه حتی در بعضی از این موارد خود متحمل شکست شده و از موضعی که در دست داشته، عقب‌نشینی کرده است. احتمال دوم اینکه به نظر می‌رسد آنچه به عنوان اهرمی قوی در پیشبرد اهداف رژیم صهیونیسم مؤثر بوده، مسئله دیپلماسی است و نقطه اصلی و محوری همان است که «استراتژی مذاکره» نام دارد. اینک بحث را از این زاویه مطرح می‌کنیم تا روشن شود آنچه به عنوان یک روند پویا در کسب موفقیت سیاسی این رژیم نقش داشته، همین دیپلماسی بر محور استراتژی مذاکره بوده است (همان، ۱۸).

از دید بعضی از محققان، پیدایش و بقای پدیده‌ای به نام اسرائیل مرهون این دیپلماسی یعنی مذاکره است؛ اما روش مذاکره این رژیم با همه انواع مذاکرات متفاوت است. اگر در ترکیب «دیپلماسی اشغال»، کلمه دیپلماسی به معنای مذاکره باشد، این ترکیب به «مذاکره اشغال» تبدیل می‌شود و معنایی که از آن به دست می‌آید این است که اساس مذاکره اسرائیل اشغال است؛ یعنی او در هر مذاکره‌ای به طرف مقابل خود تفهیم می‌کند که باید اشغال را بپذیرد، یعنی او را صاحب حق بداند و بعد در مسائل جانبی به مذاکره بپردازد؛ به تعبیر دیگر مذاکره اسرائیل بر یک اصل استوار است و آن این است که هر اقدامی که اسرائیل انجام می‌دهد، برای او حق آفرین است و نباید پرسید که آیا منشأ و اساس این اقدام درست بوده است یا نه. اسرائیل برای دستیابی به مقاصد خود در فلسطین، از اقصانقاط جهان یهودیان را دعوت کرد تا به این سرزمین مهاجرت کنند و بعد برای نگه‌داشتن آن‌ها شهرک‌های یهودی‌نشین را ایجاد کرد. اسرائیل بر نفس این اعمال خود مهر صحت می‌زند و

معتقد است که با این اقدامات، حقوقی برای خود کسب کرده است. این رژیم علی‌رغم اینکه هم به حسب واقع و هم به اعتقاد بسیاری، یک موجود نامشروع است، حضور خود در سرزمین فلسطین را مشروع می‌داند؛ چون با تلاش خود این موجودیت را احراز کرده و به اعتقاد او، هر عملی حق‌آفرین است؛ بنابراین از آنجا که عملی که او انجام داده، همین اشغال است، اشغال او حق و درست خواهد بود؛ از همین روست که در هیچ مذاکره‌ای اجازه نمی‌دهد بر این حق او خدشه‌ای وارد شود. بعضی از محققان از این اصل به اصل «کار انجام‌داده‌شده» تعبیر کرده‌اند که مبنای رژیم صهیونیستی در مذاکره است (همان، ص ۲۱).

عوامل مؤثر در مذاکره اسرائیلی

الف) موقعیت مذاکره

منظور از موقعیت مذاکره، شرایط و عوامل و اتفاقاتی است که در منطقه و جهان به وجود می‌آید. مذاکره اسرائیلی بر این امور متوقف است و با تغییر این امور مذاکره او هم تغییر می‌کند. هدف رژیم صهیونیستی ایجاد کشور اسرائیل در سرزمین فلسطین و تثبیت آن در منطقه و غلبه بر تمام کشورهای پیرامون خود تا حد توان بوده است و این هدف را در جنگ‌هایی که به منظور اشغال و توسعه‌طلبی انجام داده، به وضوح نشان داده است. این رژیم وقتی تنها راه‌حل نزاع بین خود و اعراب منطقه را در مذاکره مستقیم بداند، بر آن پافشاری می‌کند و تمام قطعنامه‌های بین‌المللی را مردود می‌داند. این رژیم در سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۹۱ دو دور مذاکره درباره مسئله صلح با اعراب انجام داد که روشش در این دو مذاکره با هم متفاوت بود. در مذاکره اول که به صلح کمپ دیوید معروف است، اگرچه هیچ‌گاه از حق‌پنداری خود عقب‌نشینی نکرد، برای کشورهای مذاکره‌کننده نیز حقی قائل بود و بر ایجاد یک صلح پایدار اصرار داشت. نتایج این مذاکره را می‌توان چنین برشمرد: تشکیل دولت خودمختار فلسطین، عقب‌نشینی اسرائیل و پس‌دادن صحرائی سینا به مصر. با اینکه هدف اسرائیل عملیاتی کردن شعار اسرائیل بزرگ از نیل تا فرات بود، به سبب

وجود شرایطی خاص، از این هدف دست برداشت (صفاتاج، ۱۳۹۵، ج ۷، ص ۱۵۵). اما با تغییر شرایط منطقه‌ای، استراتژی اسرائیل نیز تغییر کرد؛ لذا در کنفرانس صلح مادرید در سال ۱۹۹۱ در تمام مراحل مذاکره نه تنها از حقوق به‌دست‌آمده خود عقب‌نشینی نکرد، بلکه بر محکومیت انتفاضه فلسطین اصرار داشت و شرط اعطای هرگونه امتیاز به آن‌ها را خاموش کردن انتفاضه قرار داد. «موشه آرنز» وزیر اسبق جنگ اسرائیل هرگونه پیشرفت در مذاکرات صلح را مشروط به توقف کامل عملیات انتفاضه فلسطینیان دانست و از ارتش اسرائیل خواست قیام مردم فلسطین را به‌شدت سرکوب کنند. اسرائیلی‌ها با توجه به شرایط به‌وجودآمده، چنان احساس امنیت و قدرت می‌کردند که با اینکه هدف مذاکره در این دور، «صلح در مقابل زمین» بود، هرگز عملی نشد (صفاتاج، ۱۳۹۱، ج ۴، ص ۷۶۷-۷۶۸).

اسحاق رابین، نخست‌وزیر اسرائیل، در گفتگو با مجله آلمانی «اشپیگل» شرایط و عواملی که روند مذاکره را در کنفرانس مادرید پیش برد، پایان‌یافتن جنگ سرد، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و جنگ خلیج فارس معرفی کرد (سروش‌نژاد، ۱۳۹۳، ص ۲۷). اصرار صهیونیست‌ها بر حقوق خود باعث شد این کنفرانس چندجانبه به هیچ ثمری نرسد و به مذاکره دوجانبه بین عرفات و رابین در «اسلو»^۱ تبدیل شود. در این مذاکره صلح که به صورت مستقیم و کاملاً سری انجام شد، یاسر عرفات مشروعیت اسرائیل را پذیرفت و قرارداد آن را امضا کرد (صفاتاج، ۱۳۹۱، ج ۴، ص ۷۶۵-۷۶۸).

(ب) شیوه مذاکره اسرائیلی

قوام هر مذاکره‌ای به دادوستد بین طرفین است. هر طرف خواسته‌های طرف مقابل را می‌پذیرد تا به مصلحت مهم مورد نظر خود دست یابد؛ اما آنچه همیشه در

۱. پایتخت و یکی از بزرگ‌ترین شهرهای نروژ.

مورد اسرائیل رخ می‌هد، این است که طرف مذاکره‌کننده اسرائیلی با گرفتن امتیاز و ندادن آن یا تلاش برای گرفتن حداکثر و دادن حداقل امتیاز، روند مذاکره را به تمسخر می‌گیرد. شیوه اسرائیل در مذاکرات روش هجومی بوده است. نمونه‌های متعددی برای این مسئله وجود دارد که به چند مورد آن اشاره می‌کنیم:

الف) موشیه دایان در پی نشست کمیته سیاسی مصر-اسرائیل در قدس گفته است: «به شکست رسیدن اقدامات و طرح‌های صلح بهتر از این است که اسرائیل فاقد ضروریات امنیتی شود».

ب) بگین، نخست‌وزیر اسرائیل، در دیدار خود با وزیر امور خارجه مصر می‌گوید:

«جنگ ما در سال ۱۹۶۷ جنگ دفاعی بود و منجر به تغییراتی اقلیمی می‌شود؛ در صورتی که این جنگ از ناحیه اعراب جنگ هجومی و تجاوزکارانه بوده؛ در نتیجه کشور اسرائیل در حالت جنگ دفاعی و مشروع بود و حق حفاظت از زمین‌هایی که اشغال کرده را دارد» (سروش‌نژاد، ۱۳۹۳، ص ۳۵).

ج) روش مذاکره مستقیم

از زمان کنفرانس اول لاهه در سال ۱۸۹۹، جامعه بین‌المللی چندین اصل و شیوه را برای حل درگیری‌های جهانی به شکل مسالمت‌آمیز و بدون منحصرنمودن آن به مذاکره مستقیم پذیرفته است؛ به خصوص اگر به‌کاربردن این شیوه‌ها امکان‌پذیر باشند. زمانی که جامعه ملل پس از جنگ جهانی اول تأسیس شد، شیوه‌هایی را که دو کنفرانس اول و دوم لاهه تصویب کرده بود، پذیرفت. سازمان ملل متحد نیز همان اندیشه را در ماده ۳۳ منشور خود قرار داد که به صورت زیر تفسیر می‌گردد:

حداقل هفت راه برای حل درگیری‌ها وجود دارد که یکی از آن‌ها «مذاکره مستقیم است».

طرف‌های ذی‌ربط با روشی برگزیده موافقت نمایند و طرفی نمی‌تواند شیوه‌ای معین را به سایر طرف‌های درگیر تحمیل نماید.

سازمان ملل در هیچ‌یک از قطعنامه‌هایش، به‌ویژه در مورد راه‌حل نزاع اعراب-اسرائیل، شیوه مذاکره مستقیم را تحمیل نمی‌کند. چنانچه اسرائیل بر مذاکره مستقیم به عنوان تنها راه‌حل نزاع پافشاری کند، از حق حاکمیتی که منشور سازمان ملل برای تمام کشورهای عضو در نظر گرفته، تجاوز کرده است.

با وجود این، این اندیشه که تنها راه رفع مسالمت‌آمیز اختلاف در نزاع اعراب-اسرائیل مذاکره مستقیم است، یکی از پایه‌های ثابت در «شیوه مذاکره» اسرائیل است. هدف از پیش‌گرفتن این روش خارج‌نمودن سازمان ملل از چارچوب مذاکره و محدودکردن جایگاه آن به نقشی نمایشی و بدون محتواست (همان، ص ۳۷-۴۲).

د) مواضع تغییرناپذیر مذاکره‌کننده اسرائیلی

آنچه برای اسرائیل مهم است، موجودیت و امنیت اوست که در هیچ مذاکره‌ای نباید مورد خدشه و مناقشه قرار گیرد. اسرائیل با اصل قراردادن این مسئله بر میز مذاکره می‌نشیند تا اهداف بعدی خود را پیش‌برد و اگر لحظه‌ای احساس کند این مسئله دچار مخاطره شده است، هرگز حاضر به مذاکره نمی‌شود. آنچه اسرائیل را وادار به مذاکره می‌کند، مسائل فرعی و حاشیه‌ای است؛ مثلاً این مسئله که جنگی که بین او و کشورهای عربی صورت گرفته است، آیا پایان پذیرد یا نه. یعنی او بر بحق بودن خود در اشغال کشور فلسطین مهر صحت می‌زند و به احدی اجازه نمی‌دهد این ادعای او را نقض کند. رفتار اسرائیل در همه مذکرات شاهد صدقی بر این مدعاست. وقتی انور سادات اقدامات مسالمت‌آمیزی در جهت صلح بین اعراب و اسرائیل انجام داد، دولت اسرائیل به جای اینکه در این امر سهیم شود، فقط در پی دستیابی به یک چیز بود و آن اعلام آمادگی مصر برای به رسمیت شناختن اسرائیل بود و وقتی فرستاده مصر به وزیر امور خارجه اسرائیل گفت که سادات قبل از اینکه

«بگین» اصل عقب‌نشینی از تمام اراضی اشغال را بپذیرد، با او دست نخواهد داد، او در پاسخ گفت:

«بگین برای دادن پیش‌عهد در مورد عقب‌نشینی از اراضی اشغالی آمادگی ندارد».

در روز دوم همین مذاکره وقتی «سایروس ونس» وزیر امور خارجه آمریکا با «بگین» دیدار کرد، بگین به او گفت:

«هیئت اسرائیلی اختیار مناقشه بر سر مرزهای نهایی و مسئله فلسطین و هیچ مسئله دیگری را که مورد توجه اعراب است، ندارد».

وزیر امور خارجه مصر در مورد طرح اخیر در توافقنامه کمپ دیوید که در «۱۹۷۸/۹/۱۷» به امضا رسید، می‌گوید:

«این طرح کاملاً آن طوری بود که اسرائیل می‌خواست؛ چراکه در فلسفه و زمینه‌اش با طرح خودمختاری که بگین از ابتدا در اسماعیلیه مطرح کرده بود، همسویی داشت؛ هرچند اصلاحاتی برای زیباسازی آن صورت گرفت».

شاخص‌ترین اصلاحات در لحظه آخر این بود که بگین بر حذف عبارت «عدم جواز به دست آوردن زمین با زور» اصرار ورزید، اما این خواسته‌اش محقق نشد؛ پس به کارتر گفت:

«دست مرا بشکن، ولی من آن را امضا نمی‌کنم».

خلاصه آنکه پایه و اساس دیپلماسی اسرائیل در مذاکرات قبولاندن موجودیت خود به طرف مقابل یعنی تأکید بر صحت اصل اشغال است (همان، ص ۳۴-۴۷).

آنچه تا کنون در مطالب بالا ذکر شد، تلاش‌ها و به‌کارگیری ابزارهایی برای انگاره‌سازی مسئله اشغال بود که از ناحیه رژیم صهیونیستی صورت گرفته است. اما باید دانست که مردم مظلوم و آزادی‌خواه فلسطین در مقابل این تلاش‌ها ساکت نماندند و برای دفع این انگاره‌سازی رژیم صهیونیستی مقاومت کردند که در ادامه، روند استقامت آن‌ها را به‌اختصار پی می‌گیریم.

تشکیل دولت فلسطین

آنچه در سرزمین فلسطین رخ داده، اشغال این سرزمین توسط رژیم صهیونیستی بوده است. اشغالی که تا امروز علی‌رغم همه تلاش‌ها، کسی نتوانسته در مقابل آن بایستد و آن را متوقف یا حداقل تعدیل کند؛ زیرا اشغال این سرزمین شریف یک روند صعودی و پیوسته داشته؛ یعنی در هر زمان وسیع‌تر از قبل بوده است. پرسشی که در اینجا وجود دارد، این است که واکنش ملت فلسطین در مقابل اشغالگری چه بوده و چه ثمراتی داشته است؟

همان‌طور که می‌دانیم اشغال سرزمین فلسطین دفعتاً محقق نشد؛ بلکه روندی تدریجی داشت (صفحات ۱۳۹۶، ص ۱۹۰)؛ از این رو اگر بخواهیم واکنش فلسطینی‌ها را در هر مرحله بازگو کنیم، بحث به درازا خواهد کشید و از ظرفیت این نوشتار خارج است؛ لذا ترجیح می‌دهیم این مسئله را بعد از تثبیت اشغال یعنی تأسیس دولت نامشروع اسرائیل در سال ۱۹۴۸، پی بگیریم و به اختصار مطرح کنیم.

سال ۱۹۴۸ را می‌توان سال بی‌هویتی و بی‌نشانی ملت و کشور فلسطین قلمداد کرد؛ زیرا همه تلاش‌ها در این سال برای برون‌رفت از این وضعیت ناکام ماند. بعد از شکست اعراب از اسرائیل در جنگ ۱۹۴۸، آنچه اتفاق افتاد این بود: کشور اردن بخشی از فلسطین را که کرانه باختری نامیده می‌شد، به کرانه خاوری رود اردن ضمیمه کرد؛ باریکه غزه زیر حاکمیت مصر قرار گرفت؛ مسئله فلسطین از دستور کار سازمان ملل خارج شد و تنها وظیفه‌ای که سازمان ملل بر عهده گرفت، بررسی چگونگی معیشت و اسکان آوارگان فلسطینی بود (خسروشاهی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۲).

تنها حزب سیاسی مسلمان که در آن زمان وجود داشت، اخوان المسلمین بود که حسن‌البناء آن را در سال ۱۹۲۸ در مصر تأسیس و شعب مختلفی در کشورهای مختلفی مانند سوریه، لبنان و عراق دایر کرد و در سال ۱۹۴۶ موفقی به تأسیس شعبه آن در منطقه بیت‌المقدس فلسطین شد (همان، ص ۱۱۴-۱۲۸). نبودن رهبری جامع برای همه اقشار ملت فلسطین زمینه را برای تأسیس چنین تشکلی با اعلام حضور گروه‌های مختلف فراهم کرده بود؛ بنابراین فلسطینیان خود را به گروه‌ها و احزابی

مانند اخوان المسلمین و حزب سوسیال ناسیونالیست سوری پیوند زدند؛ اما محقق‌نشدن اهداف مهم ملت فلسطین، یعنی نجات سرزمین اشغالی و نابودی رژیم صهیونیستی از یک سو و تلاش برای حفظ حقانیت حزبی به جای برعهده‌گرفتن نمایندگی فلسطینیان و هدف قرارگرفتن حزب‌گرایی و مخالفت با احزاب دیگر به جای هدف اصلی یعنی آزادی فلسطین از سوی دیگر، باعث شد جوانانی که راه‌حل دستیابی به این اهداف را اقدام انقلابی و مبارزه مسلحانه می‌دانستند، در پی فرصتی باشند تا از این احزاب کناره‌گیری کنند. این مسائل زمینه را فراهم کرده بود تا جنبشی در فلسطین شکل بگیرد که بعدها به جنبش فتح معروف شد. قرار بر آن شد سازمانی به وجود آید که همه فلسطینیان را از هر حزبی با هر صبغه و هر دین و آیینی زیر پوشش خود بگیرد، تنها شعارش آزادی فلسطین باشد و تنها جامعه‌ای که اعضایش بر تن می‌کنند، جامعه فلسطینی باشد تا همه ملت با کنارگذاشتن علایق حزبی و حتی دینی، یکپارچه در راه رسیدن به هدف اصلی یعنی نابودی کامل رژیم صهیونیستی گام بردارند. جنبش فتح که نام کامل آن «جنبش آزادی‌بخش فلسطین» است،^۱ بزرگ‌ترین و مهم‌ترین سازمان چریک‌های مبارز فلسطینی به شمار می‌رفت و از آنجاکه هدف اصلی آن مبارزه با اسرائیل بود و هیچ‌گونه وابستگی ایدئولوژی در آن وجود نداشت، توانست بسیاری از جوانان آن دوران را با گرایش‌های مختلف به خود جذب کند (همان، ص ۱۴۹).

خالد حسن که خود یکی از مؤسسان این جنبش است، درباره چگونگی تشکیل آن می‌گوید:

«در آن زمان یعنی در سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۲ پی بردیم که هر جا تجمعی از فلسطینیان وجود دارد، جنبش فتح در آنجا حضور دارد؛ مثلاً تشکلی که هانی الحسن به همراه دوستانش در آلمان به راه انداخت و

۱. فتح کلمه‌ای است که از معکوس کردن آن حروف اول نام عربی «جنبش آزادی‌بخش فلسطین» (حرکه التحریر الفلستینیة) درست می‌شود.

همچنین تشکیل گروه‌هایی در اتریش، در اسپانیا، عربستان سعودی، قطر و کویت در نظر ما به جنبش فتح تعلق داشته و بخشی از آن به حساب می‌آید» (کوبان، ۱۳۸۳، ص ۲۹).

مقاومت جنبش فتح و کسب پیروزی در مقابل نیروهای مهاجم اسرائیلی خصوصاً در سال ۱۹۶۸، نه تنها پشتیبانی مردمی را از فعالیت‌های چریکی به دنبال داشت، بلکه باعث ثبت هویتی انقلابی برای این تشکل فلسطینی، چه از جانب عرب‌ها و چه از سوی جهانیان شد؛ تا آنجا که جنبش فتح به عنوان تنها نیروی نظامی عرب شناخته شد که توانسته بود به رژیم صهیونیستی خساراتی وارد کند. با شروع انتفاضه فلسطین در سال ۱۹۸۷، این جنبش در کنار دیگر گروه‌های مبارز فلسطینی و همگام با انتفاضه، فرماندهی متحد ملی را در سرزمین‌های اشغالی تشکیل داد و توانست ده‌ها هزار جوان و دانشجو را که از بخش‌های مختلف در انتفاضه شرکت کرده بودند، به خود ملحق کند. انتفاضه اول این امتیاز را برای جنبش فتح داشت که توانست مرکز ثقل مبارزه سیاسی فلسطینی‌ها را به کرانه باختری و غزه انتقال دهد. اعضای این تشکیلات معتقدند که فداکاری‌های آن‌ها در انتفاضه اول باعث شد عرفات و همراهانش از تونس وارد کرانه باختری و غزه شوند (صفاتاج، ۱۳۹۴، ص ۲۸-۲۹).

«جبهه خلق برای آزادی فلسطین» یکی دیگر از جنبش‌هایی است که با هدف آزادسازی سرزمین فلسطین و به دست آوردن حقوق از دست‌رفته ملت آن تأسیس شده و از نظر اهمیت و تأثیرگذاری در عرصه مقاومت، جایگاه دوم را بعد از جنبش فتح احراز کرده است. از آنجا که این تشکل گروه‌های مختلف فلسطینی را در خود جای داده بود و حضور همه آنها در عرصه مقاومت یکی از عوامل موثر در پیروزی به شمار می‌آید، توانست گام‌های مؤثری در تحقق هدف اصلی فلسطینیان یعنی نجات سرزمین فلسطین بردارد. مهم‌ترین گروه‌هایی که در تشکل جبهه خلق برای آزادی فلسطین نقش داشتند، عبارت‌اند از: سازمان قهرمانان بازگشت (به فلسطین)، جبهه آزادی‌بخش فلسطین و جبهه ملی برای آزادی فلسطین که به «سازمان جوانان

انتقام» شهرت یافت و رهبری همه آن‌ها را «جرج حبش» بر عهده داشت. این جبهه علی‌رغم داشتن اهدافی مهم و والا مانند بازگشت بی‌قید و شرط آوارگان، حق تعیین سرنوشت، تشکیل دولتی مستقل بدون صلح یا مذاکره با اسرائیل، اختلافاتی با دیگر جنبش‌های داخلی داشت؛ اما برای دشمن مشترک یعنی اسرائیل در دس‌آفرین بود؛ چراکه در داخل سرزمین اشغالی استقرار یافته بود؛ لذا از تشکیلات مهم و تأثیرگذار فلسطینی در عرصه مقاومت به شمار می‌رفت (همان، ص ۴۱-۴۴).

«جبهه دموکراتیک خلق برای آزادی فلسطین» یکی دیگر از جنبش‌های مقاومتی فلسطین است. این جبهه که انشعابی از «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» است، به رهبری «نایف حواتمه» اداره می‌شود و در عرصه مقاومت جایگاه خاصی دارد. مواضع این جبهه در مورد مسئله مقاومت خصوصاً انتفاضه، در راستای اهداف این جبهه و همه جنبش‌های مقاومتی است. نایف حواتمه در مورد انتفاضه در گفتگو با روزنامه الدیّار چنین می‌گوید:

«ما اطمینان داریم که انتفاضه به‌رغم آنکه در روزهای آینده در معرض یک سلسله اقدامات مهارگونه و ترور سیاسی بر اساس توافق‌های حاصل شده بین پرز و عرفات قرار خواهد گرفت، این قیام ادامه خواهد یافت». در بیانیه‌ای از این جبهه آمده است: «باید انتفاضه تا اجبار دشمن به عقب‌نشینی با سربازان و شهرک‌نشینان به پشت مرزهای چهارم ژوئن ۱۹۶۷ و پذیرش حاکمیت دولت فلسطین بر خاکش به پایتختی قدس ادامه دهد» (همان، ص ۵۴-۵۶).

«جبهه خلق برای آزادی فلسطین، فرماندهی کل» از دیگر جنبش‌های مقاومتی به حساب می‌آید. مؤسس و دبیر کل این جبهه «احمد جبرئیل» نام دارد. انتخاب عنوان فرماندهی کل نشان‌دهنده اهمیت اقدامات نظامی در نظر «احمد جبرئیل» و بیانگر موقعیت او در درون این جبهه به عنوان یک رهبر نظامی است؛ لذا در آغاز، فعالیت این سازمان بیشتر در زمینه عملیات نظامی ضد رژیم صهیونیستی بود. این جبهه به

سبب داشتن رویکردی نظامی و تخصص در امور جنگی، مهم‌ترین مسئله اسرائیل یعنی امنیت او را در سراسر اراضی اشغالی به خطر انداخت و مبتکر عملیات شهادت‌طلبانه قلمداد شد (همان، ص ۷۲-۸۰).

از دیگر جنبش‌هایی که بعد از اشغال توسط اهالی فلسطین به وجود آمدند، می‌توان به «سازمان رزمندگان پیشگامان جنگ آزادی‌بخش خلقی» موسوم به «صاعقه»، «جبهه آزادی‌بخش فلسطین» و «جبهه نجات ملی فلسطین» اشاره کرد که هدف همه آن‌ها مبارزه نظامی و مسلحانه در برابر اسرائیل بوده است (همان، ص ۸۱-۱۳۶).

از میان همه این حرکت‌هایی که در منطقه فلسطین از زمان اشغال صورت گرفته، انتفاضه که در واقع مقاومت مردمی فلسطین است، اهمیت بسزایی دارد. البته باید خاطر نشان کرد که انتفاضه یا قیام فراگیر فلسطین اشغالی که معجزه قرن بیستم نام گرفت، اولین جهاد مردم فلسطین بر ضد اسرائیل نبود؛ بلکه حرکتی مردمی و حلقه‌ای مهم از زنجیره جهاد تاریخی مردم فلسطین است که از سال ۱۹۴۸ به روش‌های گوناگون و در قالب فعالیت‌های حزبی و گروهی جریان داشته است. انتفاضه با تاریخ مقاومت فلسطین شروع شد و در ادامه، قالب حزبی و شکلی به خود گرفت و در سال ۱۹۸۷ با قیام فراگیر مردمی به صورت انتفاضه اول متبلور شد و در اوج خود در انتفاضه الاقصی ظهور پیدا کرد (همان، ص ۲۴۹-۲۵۰).

«انتفاضه» که در لغت به معنای «قیام علیه رخوت و رکود» و معنای اصطلاحی آن همان قیام مردمی ملت فلسطین علیه اسرائیل است و به مرحله قبل از انقلاب اطلاق می‌شود، یک جنبش کاملاً مردمی بوده و هیچ‌گونه وابستگی به حزب و گروهی نداشته است؛ لذا خالص‌ترین و پاک‌ترین نهضت ضد صهیونیستی در سرزمین اشغالی طی دهه‌های اخیر بود و به همین دلیل از نفوذ عمیق مردمی برخوردار شد و رفته‌رفته فراگیر گشت. این انتفاضه در دو مرحله اتفاق افتاد که به انتفاضه اول و انتفاضه الاقصی مشهور شد (صفا تاج، ۱۳۹۵، ص ۶۶۵-۶۶۶). تحقق «انتفاضه اول» مرهون عواملی است که به چهار دسته تقسیم می‌شود:

الف) عوامل فلسطینی که عبارت‌اند از: به نتیجه‌نرسیدن مبارزات پیشین گروه‌ها و جنبش‌های فلسطینی، اختلافات موجود بین گروه‌های فلسطینی، تبدیل مبارزات ضدصهیونیستی گروه‌های مقاومت به مذاکرات سیاسی و سرخوردگی مردم فلسطین از ساف و گروه‌های مقاومت.

ب) عوامل منطقه‌ای که عبارت‌اند از: سازش بعضی از سران عرب با اسرائیل، انقلاب اسلامی ایران و مقاومت اسلامی لبنان.

ج) سرکوب و شکنجه فلسطینیان توسط رژیم اشغالگر قدس.

د) حمایت مستمر و بی‌دریغ قدرت‌های جهانی به‌ویژه آمریکا از اسرائیل (صفاتاچ، ۱۳۹۴، ص ۲۵۰-۲۶۱).

«انتفاضه الاقصی» درحقیقت مرهون همان عوامل انتفاضه اول است؛ زیرا همه آن عوامل در این انتفاضه نیز وجود دارد؛ اما محققان عوامل دیگری هم به آن‌ها اضافه کرده‌اند که عبارت‌اند از: شکست مذاکرات کمپ دیوید دوم، به تعویق افتادن اعلام کشور مستقل فلسطین، تشدید اقدامات سرکوبگرانه اسرائیل و دیدار شارون از مسجد الاقصی.

اگرچه عوامل یادشده در تحقق این انتفاضه نقش داشتند، آنچه موجب آغاز و شعله‌ور شدن این انتفاضه شد، دیدار آریل شارون در سال ۲۰۰۰ از مسجد الاقصی بود. وی در این سال به همراه صدها سرباز ارتش اسرائیل وارد مسجد الاقصی شد و احساسات دینی مسلمانان را جریحه‌دار کرد که به درگیری خونین بین سربازان و فلسطینیان منجر شد و انتفاضه جدید آغاز گشت (صفاتاچ، ۱۳۹۵، ص ۶۶۴-۶۶۶).

آنچه در مورد این انتفاضه اهمیت دارد، نتایجی است که بر آن مترتب شده که از قرار ذیل‌اند:

- انسجام فعالیت‌های ضدصهیونیستی در سراسر سرزمین اشغالی؛
- حمایت مردم جهان از ملت فلسطین؛
- به ثمر رسیدن اقدامات سرکوبگرانه رژیم صهیونیستی؛
- متزلزل شدن روحیه صهیونیست‌ها به‌ویژه نظامیان اسرائیلی؛

- شکست تجهیزات نظامی رژیم اشغالگر در سرکوب انتفاضه؛
- برانگیخته شدن اعتراض برخی از اسرائیلی‌ها؛
- تخلیه شهرک‌های صهیونیست‌نشین؛
- افزایش مهاجرت معکوس یهودیان از فلسطین؛
- یأس و ناامیدی اسرائیلی‌ها از آینده خویش؛
- شکست مذاکرات سازش میان رژیم صهیونیستی و اعراب؛
- تنزل جایگاه بین‌المللی اسرائیل؛
- برملا شدن ماهیت تروریستی اسرائیل (صفاتاج، ۱۳۹۴، ص ۲۶۵-۲۷۳).

آنچه گفته شد، اقدامات مقاومتی مردم فلسطین بعد از مسئله اشغال در سال ۱۹۴۸ بوده است؛ اما خواسته اصلی مردم فلسطین در این مقاومت‌ها تجلی پیدا نکرد؛ زیرا آنچه مطلوب این مردم است، ایجاد حکومت و دولت فلسطینی است. اگرچه این خواسته داشت با تشکیل سازمان آزادی‌بخش فلسطین تأمین می‌شد و امید بود این کشور بتواند رسمیت یابد و در عرصه‌های بین‌المللی ابراز وجود کند و منویات مردم فلسطین تحقق پیدا کند؛ اما این سازمان در ادامه حیات خود از مسیر اصلی‌اش منحرف شده و خواسته‌های اسرائیل را در موارد مختلف اجرایی کرده و نتوانسته به اهداف خود دست یابد.

خلاصه آنکه سرزمینی به نام فلسطین توسط قوم تجاوزگر اسرائیل در سال ۱۹۴۸ به اشغال درآمد، بدون اینکه حقی نسبت به این سرزمین داشته باشند و این اشغال منجر به تأسیس جنبش‌های مقاومتی و در نتیجه تشکیل دولت فلسطین شد.

فهرست منابع

۱. افشاری، مریم (۱۳۹۳)، *فلسطین، دیوار حائل و حقوق بین‌الملل*، تهران، خرسندی، چاپ دوم.
۲. آشوری، داریوش (۱۳۹۶)، *دانشنامه سیاسی*، تهران، مروارید، چاپ بیست‌ویکم.
۳. خسروشاهی، سیده‌ادی (۱۳۷۰)، *اسرائیل، پایگاه امپریالیسم و حرکت‌های اسلامی فلسطین*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴. _____ (۱۳۸۵)، *حرکت اسلامی فلسطین*، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم.
۵. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۶. رحمانی، شمس‌الدین (۱۳۷۸)، *تهران، کتاب نیستان*، چاپ دوم.
۷. زعیترا، اکرم (۱۳۶۲)، *سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار*، ترجمه علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، قم.
۸. سروش‌نژاد، احمد (۱۳۹۳)، *دیپلماسی اشغال*، تهران، سفیر اردهال.
۹. صفاتاج، مجید، (۱۳۹۱)، *دانشنامه صهیونیسم و اسرائیل*، تهران، آرون، چاپ دوم.
۱۰. _____ (۱۳۹۴)، *مقاومت فلسطین پس از اشغال*، تهران، آفاق روشن.
۱۱. _____ (۱۳۹۵)، *دانشنامه فلسطین*، تهران، آفاق روشن بیداری.
۱۲. _____ (۱۳۹۶)، *فلسطین سرزمین ادیان و مذاهب: وضعیت*، تهران، آفاق روشن بیداری.
۱۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۰۳ق)، *المیزان*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ پنجم.
۱۴. کویان، هلنا (۱۳۸۳)، *روند تحول ساف*، ترجمه بیژن جواهر افتخاری، تهران، انتشارات مترجم.
۱۵. گروه پژوهش مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، (۱۳۹۴)، *راهبردهای رژیم صهیونیستی در برخورد با مقاومت اسلامی فلسطین*، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، چاپ دوم.
۱۶. معصومی، علی (۱۳۸۰)، *بیت‌المقدس*، تهران، پیام محراب.
۱۷. معین، محمد (۱۳۶۴)، *فرهنگ فارسی*، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم.
۱۸. موسوی، سیدمهدی (۱۳۹۲)، *حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین*، تهران، خرسندی.

بازتاب مسئله فلسطین در رسانه‌های جهان

مهدی عزیزی^۱

چکیده

با تشکیل رژیم صهیونیستی سوگیری رسانه‌های جهان به نفع آنان و در جهت مقدمه‌چینی برای مشروعیت‌دادن به اشغال فلسطین بوده است. در این سال‌ها نظام سلطه به تدریج تحت تأثیر و نفوذ صهیونیسم با تسلط به رسانه‌های مهم جهان نبض افکار عمومی مردم دنیا را در دست گرفته و با جهت‌دهی افکار عمومی به نفع یهود، در راستای تأمین اهداف صهیونیسم گام برداشته است. این انحصار رسانه‌ای را تا قبل از قرن بیست و یکم به وضوح می‌توان مشاهده کرد؛ اما با گسترش مرزهای دانش و اطلاعات و فراگیر شدن شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنتی در قرن بیست و یکم و تلاش‌های رسانه‌های حامی مقاومت، این انحصار رسانه‌ای شکسته شده و صدای مظلومیت ملت فلسطین به گوش مردم دنیا رسیده است. اکنون رسانه‌های حامی فلسطین در جنگی نابرابر به مصاف رسانه‌های نظام سلطه برآمده و در این راه موفقیت‌هایی به دست آورده‌اند. این مقاله به‌اجمال به بازتاب موضوع فلسطین در رسانه‌های دنیا در قرن بیستم و عصر حاضر می‌پردازد.

واژگان کلیدی: رسانه، فلسطین، نظام سلطه، صهیونیسم، رسانه‌های جریان

مقاومت.

۱. طلبه سطح چهار حوزه، مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم و کارشناس ارشد فلسفه و کلام: (howalaziz@gmail.com).

مقدمه

امروزه نقش رسانه‌ها در جهت‌دهی به افکار عمومی در دنیا نقشی مهم و انکارناپذیر است. رسانه‌ها همواره حاوی پیام‌هایی جهت‌دار به مخاطبان‌شان هستند و ذهنیت آن‌ها را در جهت اهداف خود هدایت می‌کنند. در این بین رسانه‌های نظام سلطه مهم‌ترین رسانه‌های تأثیرگذار در عصر حاضر به شمار می‌روند؛ بنابراین بررسی نقش رسانه‌های نظام سلطه در جهت‌دهی به افکار عمومی در رابطه با مسئله فلسطین از اهمیت خاصی برخوردار است.

بازتاب مسئله فلسطین در رسانه‌های مهم دنیا به اجمال رسالت اصلی این نوشتار است. برای رسیدن به این مهم لازم است ابتدا دورنمایی از سلطه رسانه‌ای یهود بر رسانه‌های مهم دنیا داشته باشیم و انحصار رسانه‌ها در قرن بیستم و رویکرد آن‌ها را در طول این قرن بیان کنیم و سپس به بررسی اجمالی بازتاب مسئله فلسطین در قرن بیست و یکم پردازیم.

انحصار رسانه‌ای نظام سلطه و حمایت از اسرائیل در قرن بیستم

الف) نظام سلطه و رسانه

«رسانه» به معنای وسیله‌ای برای رساندن پیام به مخاطب است (صدری‌افشار و حکمی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۰۶۳). در گذشته رسانه‌ها محدود به رسانه‌های نوشتاری بودند، ولی امروزه تعریف رسانه گستره زیادی پیدا کرده است و شامل رسانه‌های نوشتاری مانند روزنامه‌ها و مجلات و کتب یا رسانه‌های شنیداری و دیداری مانند سینما و تلویزیون و حتی رسانه‌های اجتماعی مانند اینترنت و شبکه‌های اجتماعی مرتبط با آن می‌گردد.

امروزه رسانه‌ها یکی از مهم‌ترین ابزارها برای گسترش و بسط سلطه در جهان به شمار می‌روند؛ ابزاری که کشورهای سلطه‌گر به‌خوبی در جهت سلطه بر افکار مردم

دنیا از آن بهره می‌برند. در این بین، نظام سلطه به سرگردگی آمریکا بیشترین سهم در استفاده ابزاری از رسانه‌ها در جهان امروز را داراست.

یکی از اصول رفتاری نظام سلطه حمایت از دولت جعلی اسرائیل و ایجاد انحصار در فضای رسانه‌ای در دنیا به نفع این رژیم است. البته صهیونیسم جهانی سال‌ها پیش از تأسیس دولت یهودی در فلسطین، فارغ از سلطه‌ای که ایالات متحده آمریکا بر رسانه‌های دنیا دارد، خود در پی سلطه بر افکار مردم دنیا به نفع یهودیان بوده، ولی از زمان تشکیل دولت اسرائیل، سلطه شوم این پدیده بر جهان روند فزاینده‌ای داشته است (صفتاج، ۱۳۸۷، ص ۹)؛ به عبارت دیگر تفکر صهیونیست‌ها نه تنها بر افکار مردم دنیا، بلکه بر نظام سیاسی و فکری ایالات متحده آمریکا نیز سایه افکنده و تقریباً بر تمام رسانه‌های این کشور و رسانه‌های مهم دنیا سلطه خویش را گسترده است (دیوک، ۱۳۸۴، ص ۱۰۳-۱۶۹).

در خلال چهار دهه نخستین قرن بیستم صهیونیست‌ها نتوانستند تغییر مهمی در نگرش مردم دنیا به قوم یهود پدید آورند، اما چیزی نگذشت که با حمله هیتلر نازی و شروع جنگ جهانی دوم، چرخ روزگار به نفع آنان چرخید و با بزرگ‌نمایی و دروغ‌پردازی کشتارهای جنگ جهانی به نفع یهودیان توسط رسانه‌ها، توانستند عواطف مردم دنیا را به نفع خویش منعطف سازند (الرفاعی، ۱۳۸۱، ص ۱۰-۱۱).

سرانجام این هدف با سیطره کامل یهود بر رسانه‌های جهان محقق شد که نمونه‌های آشکار آن را می‌توان در روزنامه‌های مهم و کثیرالانتشار و خبرگزاری‌های بزرگ دنیا، به‌خصوص در صنعت سینما و هالیوود به عنوان نماد سینمای آمریکا مشاهده کرد که تمامی آن‌ها به نوعی یا تحت مدیریت یهودیان و عوامل آن‌ها اداره می‌شوند یا منطبق با سیاست‌های صهیونیسم عمل می‌کنند. این انحصار و سیطره رسانه‌ای نظام سلطه تحت نفوذ صهیونیسم را به‌وضوح می‌توان در قرن بیستم مشاهده کرد (دیوک، ۱۳۸۴، ص ۱۰۲-۱۴۲).

ب) راهبرد کلی رسانه‌های نظام سلطه از ابتدای قرن بیستم تا کنون

۱. سانسور اخبار فلسطین

از ابتدای تشکیل دولت اسرائیل در فلسطین اشغالی تا کنون ظلم‌های زیادی بر ملت فلسطین رفته است. اشغال سرزمین پدری و آواره‌شدن از خانه و کاشانه خویش و نسل‌کشی هزاران مرد و زن و کودک فلسطینی در طول این سال‌ها اخباری است که سلطه خبری صهیونیسم بر جهان مانع از شنیدن و دیدن آن توسط مردم دنیا شده است. سانسورکردن فجایعی که رژیم غاصب صهیونیسم در فلسطین در طول سال‌های اشغال این سرزمین انجام داده است، به عنوان یک راهبرد مهم و اساسی در طول سال‌های پس از اشغال فلسطین دنبال می‌شده است.

رسانه‌های نظام سلطه نه تنها نیمی از حقایق در موضوع فلسطین را ارائه نمی‌کنند، بلکه اخبار کاملاً جعلی و گمراه‌کننده‌ای از روایات اسرائیلی پخش می‌کنند و طبیعی است که مردم عادی در این زمینه اطلاعات بسیار اندکی در اختیار داشته باشند (همان، ص ۲۳۲؛ خبرگزاری باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۳۹۱/۷/۱۸)؛ برای نمونه برخی از نامزدهای انتخاباتی آمریکا می‌توانند درباره فلسطین هرچه بخواهند بگویند بدون اینکه با واکنش جدی مردم مواجه شوند. این مسئله نشان‌دهنده اطلاعات اندک مردم آمریکا از موضوع فلسطین دارد (ر.ک: خبرگزاری باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۳۹۱/۷/۱۸). در واقع مردم از مسائلی بی‌خبرند که رسانه‌ها می‌خواهند از آن‌ها خبری نداشته باشند که یکی از آن‌ها اتفاقاتی است که در فلسطین اشغالی می‌افتد.

«آلیسون ویر»، فعال و خبرنگار آمریکایی ضدصهیونیسم، پس از سفری که به سرزمین‌های اشغالی داشت، اذعان کرد آنچه در فلسطین دریافته این بوده که اخبار فلسطین سانسور شده‌ترین موضوع در رسانه‌های آمریکایی است و کاملاً بر اساس منافع اسرائیل تنظیم می‌شود؛ لذا به محض بازگشت از فلسطین سازمانی به نام «اگر

آمریکایی‌ها می‌دانستند» در آمریکا تأسیس نمود تا زمینه آگاهی مردم آمریکا از حقایق مسئله فلسطین را فراهم نماید (ر.ک: خبرگزاری قدس، ۱۳۹۵/۱۲/۱۵).

۲. موجه‌سازی چهره منفور یهودیان برای مردم دنیا

یهودیان از قدیم‌الایام چهره منفوری در دنیا داشته‌اند و به رباخواری، بخل و خیانت مشهور بوده‌اند. نمایشنامه «تاجر ونیزی» شکسپیر نشان از ذهنیت مردم آن روزگاران از این جماعت دنیاطلب دارد (الرفاعی، ۱۳۸۱، ص ۷).

یکی از راهبردهای رسانه‌های نظام سلطه تحت نفوذ صهیونیسم تطهیر و موجه‌سازی چهره قوم یهود برای مردم دنیا به‌خصوص مردم آمریکا و اروپا بوده است. بنا بر گفته برخی از محققان، کمتر فیلم آمریکایی را می‌توان یافت که در آن یک یا چند شخصیت یهودی وجود نداشته باشد و طی آن به مبارزه با شر و تباهی و کمک به حق و عدالت پردازد یا در قالب شخصیت نابغه‌ای مجسم نشود (صفتاج، ۱۳۸۷، ص ۱۴۱-۱۴۲).

فیلم‌های سینمایی «ارابه‌های آتش»، «شاهد اثبات»، «روز استقلال»، «شاهزاده مصر» و مجموعه هشت‌قسمتی «هری پاتر» تنها نمونه‌های کوچکی از تلاش این جریان برای تطهیر یهود در سینمای غرب است (امین‌خندقی، ۱۳۹۱، ص ۲۱۲؛ صفتاج، ۱۳۸۷، ص ۱۴۲-۱۴۵).

۳. مظلوم‌نمایی برای قوم یهود و زمینه‌سازی برای اشغال فلسطین

انسان‌ها به‌طور غریزی از مشاهده مظلومیت انسان‌های دیگر متأثر می‌شوند. تلاش برای گرفتن حق مظلوم از خصایص فطری بشر است. سینمای سلطه با سوءاستفاده از این خصوصیت فطری بشر و تلاش در جهت مظلوم جلوه‌دادن قوم یهود، سعی در همراه‌ساختن افکار و احساسات مردم جهان به‌ویژه مردم آمریکا و اروپا با سیاست‌های صهیونیسم و رژیم غاصب اسرائیل داشته است. نمونه بارز این مظلوم‌نمایی در ماجرای ساختگی و دروغین هولوکاست جلوه‌گر شده است (دیوک، ۱۳۸۴، ص ۲۷۵-۳۱۸).

افسانه دروغین سوزاندن و کشتن هزاران یهودی در کوره‌های آدم‌سوزی و اتاق‌های گاز نازی‌ها در جنگ جهانی دوم که به هولوکاست معروف شده است (صفحات، ۱۳۸۷، ص ۲۰۶)، توانست احساسات و افکار مردم دنیا به‌ویژه مردم آمریکا و اروپا را با خود همراه کند و کاری کند که این ملت‌ها در برابر یهودیان احساس گناه کنند و زمینه اشغال سرزمین فلسطین از سوی صهیونیسم فراهم گردد (ابوغنیمه، ۱۳۸۰، ص ۲۱)؛ تا جایی که به تعبیر رئیس مطالعات آلمانی در دانشگاه عبری اورشلیم، هولوکاست توجیه اصلی تأسیس دولت اسرائیل است (امین‌خندقی، ۱۳۹۱، ص ۲۲۴). در این زمینه رسانه‌های تحت سلطه یهود و نظام سلطه تلاش‌های فراوانی انجام داده‌اند که نمونه آن سعی در مستندسازی این جریان و ساخت و تولید فیلم‌های سینمایی متعدد راجع به هولوکاست مانند فیلم «فهرست شیندلر» - که هفت جایزه اسکار را از آن خود کرد (صفحات، ۱۳۸۷، ص ۲۰۶) - و نمایش صحنه‌های هولناک کشتار زنان و کودکان در ماجرای ساختگی هولوکاست در مدارس آمریکاست (دیوک، ۱۳۸۴، ص ۲۷۷).

هرچند با تمام تدابیر و امکانات به‌کارگرفته‌شده رسانه‌های نظام سلطه برای اثبات یک واقعه کذب تاریخی، عده‌ای از اندیشمندان با استناد به شواهد و یافته‌های تاریخی قضیه ساختگی هولوکاست را زیر سؤال برده‌اند (دیوک، ۱۳۸۴، ص ۱۷۵-۳۱۸؛ امین‌خندقی، ۱۳۹۱، ص ۲۲۴)، هولوکاست به‌قدری از طریق رسانه‌های نظام سلطه و ساختارهای حکومتی غرب انکارنشده‌ی جلوه داده شده که به تعبیر فردریک توین، تاریخ‌دان آلمانی‌الاصل مقیم استرالیا، در اروپا می‌توان به حضرت مسیح ﷺ و مریم مقدس افترا بست، اما نمی‌توان از یهودیان و هولوکاست انتقاد کرد (حسینی، ۱۳۸۵، ص ۷۷).

در اینجا این سؤال مهم مطرح است که اگر چنین جنایتی با چنین ابعادی توسط آلمان نازی صورت گرفته، چرا باید مسلمانان فلسطین پاسخگوی آن باشند؟

۴. تلاش برای نشان دادن برتری قوم یهود

اندیشه برگزیده بودن قوم یهود همواره در تاریخ قوم یهود مطرح بوده (امین خندقی، ۱۳۹۱، ص ۲۱۷) و یکی از رویکردهای مهم رسانه‌های نظام سلطه در قرن بیستم پرداختن به این اندیشه بنیادین بوده است.

در نگاه رسانه نظام سلطه، قوم یهود قوم برگزیده خداوند و برتر از تمام اقوام دیگر است؛ بنابراین یهود این حق را دارد که دولت و سرزمینی مستقل داشته باشد؛ زیرا ممکن نیست قوم برگزیده خداوند بدون سرزمین باشند و طبیعتاً خداوند این اجازه را داده است که این قوم دارای سرزمین و دولتی مستقل باشند (ر.ک: صفاتاج، ۱۳۸۷، ص ۲۰۱). فیلم‌های متعددی از قبیل «ده فرمان»، «قرارداد شرافتمندانه»، «بیگانه‌ای در میان ما» و «تولد یک ملت» در راستای همین رویکرد و القای این ذهنیت به مردم دنیا ساخته شده‌اند (همان، ص ۲۱۷).

۵. توجیه افکار عمومی درباره سرزمین موعود

سرزمین موعود در تفکر صهیونیسم جایگاه ویژه‌ای دارد. فلسطین در نگاه صهیونیسم همان سرزمین مقدسی است که از جانب خداوند به قوم یهود وعده داده شده است (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۲، ص ۷۶)؛ بنابراین تصرف چنین مکانی حق مسلم قوم یهود تلقی می‌شود و حتی صبغه مذهبی و ارزشی پیدا می‌یابد؛ پس مردم دنیا نیز باید درباره این موضوع که فلسطین سرزمین موعود قوم یهود است، توجیه شوند. در این صورت حساسیت‌ها در مورد اشغال فلسطین کم می‌شود و تمام ظلم‌ها و جنایات رژیم صهیونیستی در راستای غضب این سرزمین توجیه خواهد شد. القای این ذهنیت یکی از راهبردهای اساسی نظام سلطه در رسانه‌هاست. ساخت فیلم‌های متعددی که این تفکر را به مخاطبان القا می‌کنند، در راستای همین سیاست است. فیلم‌های سینمایی «ده فرمان»، «جنگ سینا»، «لطفاً نامم را نجوا کن» و انیمیشن «فرار مرغی» تنها نمونه‌هایی از این تلاش به شمار می‌رود (امین خندقی، ۱۳۹۱، ص ۲۱۶).

شکسته شدن انحصار رسانه‌ای نظام سلطه در قرن بیست و یکم

با پیشرفت علم و تکنولوژی و به وجود آمدن فضای باز اطلاعات از طریق اینترنت و فضای مجازی، مردم دنیا به اطلاعاتی دست پیدا کردند که کنترل و کانالیزه کردن آن از سوی رسانه‌های نظام سلطه امکان‌پذیر نبود. تا قبل از شروع قرن بیست و یکم و رواج اینترنت و شبکه‌های ماهواره‌ای در جهان، به نوعی انحصار رسانه‌ای در اختیار نظام سلطه و با رویکرد حمایت از صهیونیسم و علیه فلسطین بود. آن‌ها هرچه را می‌خواستند دیگران راجع به موضوع فلسطین بدانند و با همان کیفیت که می‌خواستند، به خورد ملت‌ها می‌دادند که نمونه‌هایی از آن را بیان کردیم؛ ولی امروزه این فضای انحصار شکسته شده و در عمل، امکان سانسور اخبار به شکلی که در گذشته بود، وجود ندارد؛ هرچند نظام سلطه در رویکرد حمایت از اسرائیل و کنترل افکار جهانی از طریق رسانه‌ها قدمی کوتاه نیامده و همچنان با قدرت به کار خویش ادامه می‌دهد.

ممانعت از ورود خبرنگاران به غزه، کنترل شدید تصاویر در مناطق اشغالی و سرّی نگه داشتن تعداد تلفات نظامیان اسرائیلی نمونه‌ای از تلاش رهبران اسرائیل در جنگ رسانه‌ای این رژیم در جنگ ۲۲ روزه در نوار غزه بود؛ لکن در جبهه مقابل، ملت‌های حامی فلسطین و مقاومت با دسترسی به رسانه آزاد و فضای باز اطلاعاتی کوشیدند موضوع فلسطین و مظلومیت مردم آن را هرچه بیشتر رسانه‌ای کنند. به‌ثمرنشتن اولیه این راهبرد در دهه پایانی قرن بیستم و تکمیل آن در جنگ ۳۳ روزه تابستان سال ۲۰۰۶ بیانگر این واقعیت است. در این بین، راه‌اندازی شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی اینترنتی کمک شایانی به اطلاع‌رسانی به نفع جریان مقاومت داشته است. تأثیر راه‌اندازی رادیو «النور» و تلویزیون «المنار» در قالب سایت «الحرب الاعلامیه» نه فقط کمتر از سلاح حزب‌الله نبود، بلکه در برخی مواقع کارآیی قابل ستایشی بیش از آن داشت (ر.ک: <http://zionism.pchi.ir>).

نقش پررنگ رسانه‌های مستقل از سلطه صهیونیسم را در پوشش و بازتاب حمله رژیم صهیونیستی به ناوگان دریایی حامل کمک‌های انسان دوستانه برای مردم غزه که در آب‌های بین‌المللی صورت گرفت، به وضوح می‌توان مشاهده کرد؛ گزارش‌هایی که در لحظه حمله رژیم صهیونیستی به‌طور زنده به جهان مخابره شد، آخرین و موثرترین نمونه به‌کارگیری فناوری پیشرفته ارتباطاتی در امر خطیر خبررسانی در دنیای امروزی بود که زمینه‌سوی هرچه بیشتر رژیم صهیونیستی را فراهم ساخت (ر.ک: همان).

بدون شک موفقیت کشورهای حامی مقاومت در راه‌اندازی رسانه‌های تاثیرگذار و جنگ رسانه‌ای علیه نظام سلطه، عرصه را برای اقدامات اسرائیل در سرزمین‌های فلسطینی تنگ کرده است. موفقیت رسانه‌های منطقه‌ای حامی مقاومت منجر به آن شد که صدای تظلم ملت فلسطین در تمام جهان شنیده و با واکنش مؤثر مردم دنیا روبرو شود؛ به همین جهت برخی از کشورهای حامی اسرائیل با قطع پخش برنامه‌های شبکه خبری «العالم» از طریق ماهواره‌های «عرب‌ست»^۱ و «نایل‌ست»^۲ (ر.ک: شبکه خبری العالم، ۱۳۸۸/۸/۱۵) به سبب موفقیت رسانه منطقه‌ای «العالم» در پوشش اخبار سرزمین‌های فلسطینی از جمله نوار غزه، سعی در برخورد با این جریان رسانه‌ای داشتند. پوشش خبری و انعکاس رسانه‌ای راهپیمایی روز قدس به

۱. سازمان ارتباطات ماهواره‌ای عرب (Arab Satellite Communications Organization) یکی از مهم‌ترین اپراتورهای ارتباطات ماهواره‌ای در جهان عرب است. مقر این سازمان در ریاض پایتخت عربستان سعودی است. عرب‌ست مالک ماهواره‌های واقع شده در موقعیت ۲۰°، ۲۶°، ۳۰° و ۳۴° شرقی است. این شرکت خدمات ارتباطی و مخابراتی را مطابق با استانداردهای بین‌المللی برای شبکه‌های تلویزیونی دنیا به‌ویژه خاورمیانه و کشورهای عربی فراهم می‌کند. سازمان عرب‌ست با بیش از بیست عضو نقش بسیار حیاتی در افزایش ارتباطات در جهان عرب دارد. سری ماهواره‌های بدر از سال ۱۹۸۵ تا سال ۲۰۱۱ راه‌اندازی شد. بعضی از ماهواره‌ها در مدار در حال فعالیت هستند و برخی دیگر از کار افتادند یا این مدار را ترک کردند (ر.ک: دانشنامه ویکی پدیا).

۲. نایل‌ست یا نیل‌ست (Nilesat) یک مجموعه ماهواره‌ای است که در مدارهای هفت درجه غربی قرار دارد. این ماهواره‌ها متعلق به کشور مصر هستند (دانشنامه ویکی پدیا).

سراسر دنیا توسط رسانه‌های ایرانی، سوری، لبنانی، یمنی و مصری در سال‌های اخیر نمونه واضح دیگری از شکسته‌شدن انحصار رسانه‌ای نظام سلطه در عصر حاضر است (ر.ک: خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۳۹۷/۳/۱۸).

از جمله رسانه‌های فراگیر در سال‌های اخیر که به عنوان یک فرصت از آن می‌توان یاد کرد، شبکه‌های اجتماعی در فضای مجازی است که امروزه با گسترش آن‌ها و پیشرفت فناوری تلفن همراه در سراسر جهان می‌توان تصاویر و اطلاعات راجع به فلسطین را بدون هیچ ملاحظه‌ای ارسال و منتشر کرد و کنترل اطلاعات و کانالیزه کردن آن توسط جبهه رسانه‌ای نظام سلطه تقریباً غیرممکن است.

فعالیت‌های رسانه‌ای جبهه مقاومت فلسطین در جنگ نابرابر رسانه‌ای علیه رسانه‌های نظام سلطه و اسرائیل و در جهت شکست انحصار رسانه‌ای در عصر حاضر به حدی بوده که «اسماعیل هنیه» رئیس دفتر سیاسی جنبش اسلامی حماس مصادف با روز جهانی قدس ۲۰۱۸ در مصاحبه‌ای خطاب به فعالان رسانه‌ای اعلام کرد:

«شما با انعکاس اخبار و تحولات تظاهرات بازگشت و انتقال آن‌ها به

جهانیان موفق شدید در نبرد رسانه‌ای پیروز میدان شوید و به رغم کمبود

امکانات، توانستید به مصادف با امپراتوری رسانه‌ای غرب که حامی رژیم

صهیونیستی است، برخیزید» (ر.ک: مرکز اطلاع رسانی فلسطین،

۲۰۱۸/۱۰/۱۴).

نتیجه‌گیری

قرن بیستم را می‌توان قرن انحصار رسانه‌ای نظام سلطه دانست؛ انحصاری که تقریباً هیچ محصول رسانه‌ای یارای عرض اندام در مقابل آن را نداشت. رسانه‌های نظام سلطه در این دوره با تولیدات مختلف خود، اعم از کتاب، روزنامه، نشریه، رادیو، تلویزیون و سینما تمام تلاش خویش را در جهت حمایت از یهود و دولت جعلی اسرائیل می‌کند و راهبردهای مختلفی را که همگی در راستای حفظ

موجودیت اسرائیل و تضعیف آرمان فلسطین است، دنبال می‌کند که شواهد و نمونه‌های آن بیان شد. اما با نزدیک‌تر شدن به قرن بیست و یکم به تدریج این انحصار شکسته شده و سانسور شدید اخبار فلسطین از بین رفته است و اکنون صدای مظلومیت ملت فلسطین به گوش مردم دنیا می‌رسد.

در حال حاضر جبهه رسانه‌ای حامی فلسطین در قالب یک جنگ تمام‌عیار با جبهه رسانه‌ای نظام سلطه مواجه است. فعالیت رسانه‌های فلسطینی و رسانه‌های حامی مقاومت با وجود نوپا بودن آن‌ها و رویارویی‌شان با رسانه‌های حامی اسرائیل و نظام سلطه پدیده بسیار مبارکی است که به عنوان یک فرصت می‌توان از آن یاد کرد. هر چند نظام سلطه با تمام توان می‌کوشد در این جنگ نابرابر همواره پیروز میدان باشد، تلاش‌های انجام‌شده از سوی رسانه‌های جبهه مقاومت بارقه‌های امید را در دل‌ها می‌پروراند و یأس و ناامیدی از پیروزی رسانه‌ای در برابر امپراتوری رسانه‌ای نظام سلطه را به امید و دلگرمی بدل می‌کند؛ بنابراین هرگونه تلاش رسانه‌ای در راستای رساندن پیام ملت مظلوم فلسطین به دنیا در عصر حاضر نه تنها سودمند و مفید خواهد بود، بلکه وظیفه‌ای خطیر برای اصحاب رسانه در این جنگ بزرگ تلقی می‌گردد.

فهرست منابع

۱. ابوغنیمه، زیاد (۱۳۸۰)، *یهود در فرهنگ تبلیغات و رسانه‌های غرب*، ترجمه عبدالفتاح احمدی، تهران، موسسه فرهنگی پژوهشی ضیاء اندیشه.
۲. امین‌خندقی، جواد (۱۳۹۱)، *سینمای سیاسی، سیاست سینمایی*، قم، انتشارات ولاء منتظر.
۳. پایگاه جامع تاریخ معاصر ایران قابل دسترسی در:
۴. <http://zionism.pchi.ir/show.php?page=contents&id=5568>
۵. حسینی، سیدمجید (۱۳۸۵)، *هولوکاست حریم ممنوعه*، قم، انتشارات ابتکار دانش.
۶. خبرگزاری باشگاه خبرنگاران جوان: <https://www.yjc.ir>
۷. خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران: <http://www.irna.ir>
۸. خبرگزاری قدس: <http://qodsna.com>
۹. دیوک، دیوید (۱۳۸۴)، *بیداری من*، ترجمه واحد ترجمه مؤسسه اطلاع‌رسانی و مطالعات فرهنگی لوح و قلم، قم، انتشارات تسنیم اندیشه.
۱۰. الرفاعی، فؤاد (۱۳۸۱)، *نفوذ صهیونیسم بر رسانه‌های خبری و سازمان‌های بین‌المللی*، ترجمه حسین سروقامت، تهران، انتشارات کیهان، چاپ دوم.
۱۱. سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم (۱۳۸۲)، «*ارض موعود و صهیونیسم*»، نشریه *هفت آسمان*، شماره ۲۰.
۱۲. شبکه خبری العالم: <http://fa.alalam.ir>
۱۳. صدری‌افشار، غلامحسین و نسرین و نسترن حکمی (۱۳۸۸)، *فرهنگ فارسی*، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر.
۱۴. صفاتاج، مجید (۱۳۸۷)، *سینمای سلطه*، تهران، انتشارات سفیر اردهال، چاپ دوم.
۱۵. مرکز اطلاع‌رسانی فلسطین: <https://farsi.palinfo.com>
۱۶. دانشنامه ویکی‌پدیا: <https://fa.wikipedia.org>

دراسة إستراتيجية «من النهر إلى البحر» للقضية الفلسطينية

السيد أمير سخاوتيان^١

الملخص

يسعى الكيان الصهيوني إلى تحقيق أهدافه التوسعية في فلسطين المحتلة عن طريق الدعم الحاصل له من قبل القوى العظمى، ومن جملتها الولايات المتحدة الأمريكية. غير أنه توجد عدّة استراتيجيات مختلفة في مقابل هذا الكيان المحتلّ. استراتيجية «من النهر إلى البحر» واحدة من أمثلة الاستراتيجيات التي قدّمها قائد الثورة الإسلامية. وتشمل محاور هذه الاستراتيجية كلّ الأراضي المحتلة بين نهر الأردن حتى مواصل البحر الأبيض المتوسط الغربية ومن ارتفاعات الجولان إلى صحراء سيناء. ومن هذه الجهة يمكن أن تكون هذه الاستراتيجية - وذلك من خلال حلّلتها لمؤامرات الكيان الصهيوني الغاصب - ذات أهمية بالغة للغاية؛ لأنّه على أساس هذه الاستراتيجية ينجّر استيلاء الأراضي الفلسطينية من قبل النظام الصهيوني إلى هوة عميقة، وسيعدّ ذلك عملاً غير مشروع. الهدف من هذه المقالة تحليل الأبعاد السياسية والجغرافية لهذه الاستراتيجية المزبورة.

الكلمات المفتاحية: فلسطين، الإمام الخامنه، من النهر إلى البحر، الصهيونية من النيل إلى الفرات.

١ . خريج السطح الرابع من سطوح الدراسات الحوزوية، و باحث في المعهد العالي للدراسات التقريبية.
(sekhavatian@yahoo.com)

تسليح الضفّة الغربية من وجهة نظر القانون الدولي

محمد رضا باقرزاده^١

الملخص

موضوع هذه المقالة ينصبّ حول تسليح الضفّة الغربية من وجهة نظر القانون الدولي، والذي وقع مورداً لتأكيد قائد الثورة الإسلامية. بعبارة أخرى: أنّ حقّ المخاصمة لشعب فلسطين يمتدّ على فقدان مشروعية النظام الصهيوني. ومن هذه الجهة يعدّ تسليح الضفّة الغربية من زمرة سلسلة الإجراءات الدفاعية لنظام الجمهورية الإسلامية الإيرانية للدفاع عن الأمم الواقعة تحت الظلم، وفي ضمن أهداف منشور منظمة الأمم المتحدة القاضي بعدم شرعية نقض القانون الدولي، مع مطابقته للسنة والقواعد الدولية العرفية والمدونة. ضرورة تسليح الضفّة الغربية أيضاً يقع في ضمن أعمال حقّ الشعوب في تعيين مصيرها، والذي يعدّ من الأصول الأساسية للقانون الدولي؛ باعتبار تموضعه في قالب حقّ الدفاع المشروع والقانوني. تسعى الدول الغربية إلى عدّ الإجراءات المضادّة لإسرائيل إرهابية، غير أنّها بين الدفاع المشروع والإرهاب يوجد تفاوت واضح جداً، ممّا يعلم من خلاله أنّ تسليح الضفّة الغربية لا ينطبق بأيّ وجه مع تقدم المساعدة للإرهاب. المبنى الآخر لجواز تسليح الضفّة الغربية هو الاستناد إلى مصادر القانون الدولي المتناولة لمسألة الاحتلال، والتي أكّد عليها في اتفاقيات جنيف الرابعة، الاتفاقية المتعلقة بالدول المحتلة، أو المسؤولية الواقعة على عاتق الدول المحتلة بنصوص الشعب أو الأرض المحتلة. إحدى المباني الأخرى المجوّزة لتسليح الضفّة الغربية هي مجابهة الإرهاب ومكافحته، حيث توجد ستّ معاهدات دولية صريحة تناولت مكافحة الإرهاب الدولي.

الكلمات المفتاحية: تسليح الضفّة الغربية، القوانين الدولية، الجمهورية الإسلامية الإيرانية، الدفاع المشروع، فلسطين، النظام الصهيوني.

١. عضو الهيئة العلمية في مؤسسة الإمام الخميني التعليمية والتحقيقية. (Bagherzadehfirst@yahoo.com).

دراسة تطبيقية لعدم جواز قبول ولاية الكفار

مهدي شريف نسب أناري^١

الملخص

توجد في القرآن الكريم آيات كثيرة تحذّر المسلمين من قبول ولاية الكفار. ومن هنا يحظى تفسير و تبين هذه الآيات الكريمة بأهمية قصوى، حيث إنّ البعض - وذلك استناداً إلى هذه الآيات وبالتأكيد على عدم أخلاقية هكذا عمل - قد تصوّروا وتخيّلوا أنّ القرآن يضمّ في ثناياه مسائل موهنة! في هذه المقالة - مع التأكيد على التفاسير و بصورة تطبيقية مضافاً إلى توضيح مفهوم الولاية و بيان الآيات النافية لولاية الكفار - تتجلى نقطة أساسية، هي أنّ الحكم الكليّ للقرآن الكريم نفي ولاية الكفار. لا يصحّ العبور من الخطوط الحمراء بقول مطلق و بأيّ وجه كان، إلاّ في مورد التقيّة. وبالنتيجة ليس معنى نفي ولاية الكفار عدم احترامهم و حذف أيّ علاقة سلمية معهم، خصوصاً فيما يتعلّق بالكفار غير الحربيين. كما أنّ الشواهد القرآنية وأدلة الحرمة سند واضح و بارز للعيان حول هذا المدعى.

الكلمات المفتاحية: الولاية، الكافر الحربي، الكافر غير الحربي.

الاستشراق وقضية فلسطين

خليل عالمي^١

الملخص

إن تشكيل الدولة الغاصبة والصهيونية (إسرائيل) في أرض فلسطين المقدّسة معلول لعدّة عوامل مختلفة ظاهرة وخفية، وهذه المسألة قابلة للدراسة من مختلف الأبعاد. إحدى هذه الأبعاد دور المستشرقين في هذه القضية. نسعى في هذه المقالة إلى الإجابة - وبصورة تحقيقية وتحليلية - عن هذا السؤال: ما هو أثر المستشرقين في تأسيس إسرائيل؟ طبق المكتشفات المستحصلة من البحث والتحقيق فإنّ أغلب المستشرقين في قضية احتلال فلسطين كانوا الساعد العلمي لتيّار الاستعمار، وفي واقع الأمر إسرائيل ليست سوى شكلاً جديداً من الأشكال القديمة لاستعمار الشرق من قبل الدول الأوروبية. قد برّر ووجه المستشرقون - والذين هم موجّهوا سلطة الاستعمار الغربي - بصورة ظاهرها علمي تأسيس النظام الصهيوني الغاصب بالاستفادة من استراتيجيين: تحقير العرب وبالخصوص سكنة فلسطين، وصناعة التاريخ لليهوديّين الصهاينة.

الكلمات المفتاحية: الاستشراق، الاستعمار الغربي، فلسطين، النظام الصهيوني، صناعة التاريخ.

قضية فلسطين والاحتلال الصهيوني المفهوم وصناعة الفرضية (التوهم)

مجيد بابائي^١

الملخص

هذا التوهم - وهو: أن المسيح المخلص سيأتي يوماً ما وسيعيد اليهوديين إلى أرضهم الأصلية (فلسطين) وسيحكم على رأس جبل صهيون - أصبح حجة لاحتلال تلك الأرض المقدسة، ومع هذا التصور بأن النظام الذي جاء إلى الوجود اسمه الصهيونية. أهم وظائف هذا النظام توطين اليهود في هذه الأرض، وبهذا النحو فكرة وخطّة استتلال فلسطين سنة ١٨٤٠ أوضحت واضحة للعيان وبدأ الترتيب لها، ثم أخذت وتيرتها تشارع خصوصاً في زمن الانتداب البريطاني على دولة فلسطين، وفي سنة ١٩٤٨ وصلت إلى قمّتها، حيث تمّ تأسيس دويلة غير مشروعة باسم إسرائيل في تلك لأرض المباركة. وعلى الرغم من ادّعاء إسرائيل حقّها في هذا الاحتلال، غير أنّه لا يوجد أيّ أساس صحيح لاحتلال أرض فلسطين، فهذا النظام نظام غاصب لتلك الأرض، ويجب أن ينتهي احتلاله ويخرج إلى غير رجعة. ومنذ الوقت الذي انتبه فيه شعب فلسطين إلى المطامع اليهودية هي احتلال أراضيهم قاموا بمقاومة هذا النظام بمختلف الطرق والمستويات وإلى اليوم، غير أنّ تأسيس الأحزاب والحركات المقاومة للاحتلال تمّ بعد مسألة الاحتلال، وكان من أهمّ تلكم الأحزاب والحركات حركة فتح وجبهة التحرير، وتلتها الانتفاضة الأولى وانتفاضة الأقصى. وكان تأسيس جبهة التحرير الفلسطينية هو من قدّم هذه الدولة بعنوانها دولة على المستوى العالمي.

الكلمات المفتاحية: فلسطين، الاحتلال، الصهيونية، إسرائيل، صناعة التوهم.

١ . خرّيج السطح الرابع في الحوزة، وأستاذ السطوح العالية، وله ماجستير في فلسفة الغرب.

(mbabaeih@chmail.ir).

صدى قضية فلسطين في وسائل الإعلام العالمية

مهدي عزيزي^١

الملخص

مع تأسيس النظام الصهيوني اتجهت وسائل الإعلام صوب تأمين منافعه ومصالحه وإضفاء المشروعية على احتلال فلسطين. في هذه السنوات المتطاولة أحكمت الجهات السلطوية - وذلك تحت تأثير ونفوذ الصهيونية - قبضتها على أفكار عموم شعوب العالم عن طريق السيطرة على وسائل الإعلام العالمية المهمة، ودعمت توجيه تلكم الأفكار بما يصب في مصلحة اليهود في ضمن تأمين أهداف ذلك الكيان الغاصب. هذا الحصر - الإعلامي (في خدمة الصهاينة) يمكن ملاحظته بوضوح إلى ما قبل القرن الحادي والعشرين. غير أنه مع اتساع رقعة حدود العلم والمعلوماتية وتوسعة القنوات الفضائية وشبكة الاتصالات الدولية في القرن الحادي والعشرين والجهود الحثيثة التي بذلتها وسائل الإعلام المدافعة عن المقاومة، تمّ كسر هذا الحصر الإعلامي، ووصل صدى مظلومية الشعب الفلسطيني إلى آذان الناس وأرجاء المعمورة. الآن وسائل الإعلام الداعمة لفلسطين تقف في حرب شعواء مقابل مصاف وسائل الإعلام الغربية، واستطاعت الحصول على بعض النتائج الإيجابية في هذا المضمار. هذه المقالة تسلط الضوء بصورة إجمالية على صدى مسألة فلسطين في وسائل الإعلام العالمية في القرن المنصرم والحالي.

الكلمات المفتاحية: وسائل الإعلام، فلسطين، نظام السلطة، الصهيونية، وسائل إعلام تيار المقاومة.

١. خريج السطح الرابع في الحوزة، وأستاذ السطوح العالية الحوزوية، له ماجستير في الفلسفة والكلام.
(howalaziz@gmail.com)

Reviewing the Palestine Strategy from the River to the Sea

Sayid Amir Sekhvatian¹

Abstract

The Zionist regime, with the support of the global powers, including the United States, has been pursuing its objectives in occupied Palestine, but various strategies have been proposed against this occupation. A strategy from the River to the sea is an example of the strategies presented by the Supreme Leader. This strategy covers all the occupied territories between the Jordan River and the western shores of the Mediterranean Sea and from the Golan Heights to the Sinai Peninsula. Hence, the strategy can be considered to be neutralizing the conspiracies of the Zionist usurper regime, since according to this strategy, occupying the Palestinian land by the Zionist regime will be challenged and declared illegitimate. The purpose of this paper is to analyze the political and geographic dimensions of the strategy.

Keywords: Palestine, Imam Khamenei, From the River to the Sea, Zionism, Nile to Euphrates

1. Fourth level of Qom Seminary and Research staff of Research Institute of Proximity Studies. (sekhvatian@yahoo.com).

Armament of the West Bank from the Point of View of International Law

Mohammad Reza Bagherzadeh¹

Abstract

This article examines the arming of the West Bank from the point of view of international law, which is underlined by the Supreme Leader. In other words, the right of the people of Palestine for fighting is based on the lack of legitimacy of the Zionist regime. Therefore, arming the West Bank is an integral part of the Islamic Republic of Iran's policy of defensive actions regarding oppressed nations. The policy is based on the objectives of the United Nations Charter in not recognizing the status of violations of international law and in accordance with international customary norms. The need to arm the West Bank is also in line with the exercise of the right of nations to determine their fate, which is a fundamental principle of international law, as it is in the form of a legitimate right of defense. Western countries are trying to introduce acts against Israel as terrorism, but there is a clear difference between legitimate defense and terrorism, which makes it clear that the West Bank armament is not in any way

1 . Faculty Member of Imam Khomeini Institute of Education and Research.
(Bagherzadehfirst@yahoo.com).

compatible with the provision of terrorism. The other basic of arming the West Bank is the citation to the sources of international occupation law, which has been emphasized in the quadrennial conventions of Geneva, the Convention on Occupied Nations or the responsibilities of the occupying governments over the occupied people or territory. Another principle of arming the Western Bank against terrorism action is the six multilateral treaties explicitly referring to international terrorist acts.

Key Words: Arming the Western Bank, International Law, Islamic Republic of Iran, Legitimate Defense, Palestine, Zionist Regime

Comparative Study of non-Permissible Authority of Infidels over Muslims

Mahdiya Sharifinasab Anari¹

Abstract

In the Holy Quran, there are many verses that have forbidden Muslims accepting the authority of infidels; therefore, the interpretation and explanation of these verses is of particular importance because some considered them insulting.

The present paper examining comparatively the concept of the “authority” (wilaya) and clarifies the verses rejecting the authority of the infidels, concludes the fundamental rule of the Holy Qur’an to reject insulting. Nobody is allowed to cross the red line in any circumstances except in the case of the Taqiyah; however, the negation of the infidels does not mean the neglect of any peaceful relations, especially with regard to the non-fighting infidels, as the Qur’anic evidence and the admissibility of the document are strict. This is a rational evidence for this claim.

Key words: Authority (Wilaya), Fighting Kafir, Non-Fighting infidels

1. Ph.D. student of Comparative Commentary of the Qur’an at Al-Mustafa International University. (sharifi.anari@yahoo.com).

Orientalism and the Palestinian Issue

Khalil Alemi¹

Abstract

The formation of the Zionist government of Israel on the Holy Land of Palestine has the effect of various overt and hidden causes, which can be examined from different perspectives. One of these aspects is the role of Orientalists on this issue. This article analyzes the role of Orientalists in the formation of the Israel state. According to the research findings, most Orientalists have been the theoretical arm of the colonial process in the Occupation of Palestine, and in fact, Israel is nothing but a new form of European colonialism in the Middle East. Mainly through two strategies of humiliating Arabs, especially Palestinian residents, and historicizing Zionist Jews, the Orientalists theoretically justified the domination of western colonialism and the formation of the usurper regime.

Key Words: Orientalism, Western Colonialism, Palestine, Zionist regime, Historicizing

1. Ph.D. Islamic Revolution. (khalemi48@gmail.com)

The Palestinian Issue and the Occupation of the Zionist Regime Concept and Modeling

Majid Babaei¹

Abstract

The idea that one day Christ will come and bring the Jews back to their mainland, Palestine, and rule over the Zion valley, was an excuse to occupy the holy land. With the notion, a regime called Zionism emerged. This regime has set itself the most important task of settling the Jews in this land. Thus, the idea of the occupation of Palestine in 1840 revealed and implemented. During the British mandate on the Palestinian state, the process particularly increased and reached its peak in 1948. Therefore, an illegitimate country was created called Israel in this blessed land. Despite the fact that Israel considers itself rightful in occupying it, it is not right, and the regime is the usurper of this land and must go out. Since the Palestinians have realized the despicable plan of the Jews, the occupation of their land, they have already been fighting it in various ways. However, the formation of more resistance parties and movements, the most notable of which was the resistance movement of Fatah and the Front for the Liberty of the People and the First Intifada and the Al-Aqsa Intifada, were mostly after the occupation issue. However, what made this country a as a state in a global scope was the formation of a Palestinian Liberation Organization.

Keywords: Palestine, Occupation, Zionism, Israel, Modeling

1. Fourth level of Qom Seminary. (mbabaeih@chmail.ir).

Reflections of the Issue of Palestine in the World Media

Mahdi Azizi¹

Abstract

With the formation of the Zionist regime, the world's media was in their favor and for legitimizing the occupation of Palestine. In those years, through the major media of the world the system of domination under the influence of Zionism dominated the public opinion of the people of the world in favor of the Jews and Zionism. This media monopoly can be clearly seen before the 21st century. However, with the expansion of the knowledge and information boundaries and the emergence of satellite and internet networks in the 21st century and the efforts of media supporting the resistance, this media monopoly has broken down. Thus, the voice of the Palestinian people has been heard by the people of the world. Now, the media supporting the Palestinians in an unequal war has encountered the media in the domination of the regime and achieved success in this way. This article briefly illustrates the issue of Palestine in the world's media in the twentieth century and the present time.

Key words: Media, Palestine, Domination, Zionism, Media of

1. Fourth level of Qom Seminary, Qom Seminary tutor and Master of Philosophy and Theology. (howalaziz@gmail.com).

